

سپا ووت

شماره ۱۲ ماه حوت ۱۳۶۷ مطابق شعبان المعظم
۴۰۹ مطابق ماه ۱۸۹۱ سال در نظام شمسی ۸

Ketabton.com

سرنوشت «میکرونی و پیک»
فریده انوری

دیگما توری مانند ۱۴

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
PACKU
S 803

لکی فایف

555

دموتھای رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
به حسن صورت برگزار می نماید . سالون لکی فایف
همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
به استثنای روز های تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
آدرس : شهر نرس - مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون : ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
اجناس از کپنی های
معروف جهان .
آدرس : زرقونه میدان
شهر نرس



لباس های مناسب برای
هر فصل سال
از وبالی که جدیداً
وارد گردیده دیدن
نمایید .

قرطاسیه فروشی شمیریز

نشریات کلودلگوشما : سپاهوشما ، جولانام امروز ، اخبار مهفته ، قرطاسیه و کارتها تبریکه همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
آدرس : متصل بازار امید

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس منورد
ضرورت خانواد ه ها
باتازه وارد نمود ه
است .

آدرس: چهارراهی
انصاری متمم
نماینده می پشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متمم مسجد جامع شیرپور

بیمار آمین ویدئو کست

بما رامین ویدئو کست
نلم های مورد علاقه ویدئویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نمایند . لحظه های
ثانرا برای همیشه جاودان می سازد .

آدرس: منزل اول بزرگه بزرگه
تلفون: ۳۵۷۰۴ ، ۲۶۷۷۶



محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدئویی فلمبرداری
مینمایند .
آدرس: شهرنو
متمم رستوران
لکسی نایف .

شریفی ویدئو کست

خوراکی فروشی عبدالخالق

متمم رستوران لکسی نایف

بفازیک

بفازیک شما و خانواده های
شماست

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
آدرس: قوه سید قوشی شیریزه لودنویسی سعید جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موتو
آدرس: شهرنو چهارراهی شهرنو
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۲۰۲۹-۲۰۲۸۲

مخندیان

قرطاسیه و مجلات منورد
نظرتان را عرضه
میدارد .
آدرس: مقابل دروازه
جنوبی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلا زادر
کابل

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه ، مجلات و کارت های
تبریکسی ارزان و خوب .
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگه افغانان

علی گلریز

قرطاسیه و مجلات
منورد
راه نمایی
متمم
تلفون

رهنمای معاملات بسیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتومان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۴۶۸۵

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی ، هندي و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمع

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش راجد پید
وارد نموده است . همچنان
فلمبرداری محافل خوشی در کست های ویدئویی
بذیرفته میشود .
آدرس: شهرنو مقابل سینما بارک

شماره ۱۲ ماه حوت سال ۱۳۶۲ شماره
مجله ۱۸ سال دوم

سپاس و وقت



ستاره ده ملیونی
مفحه ۵۴



تعماد است که من مانده
مفحه ۱۴

دخوردن و ژردن

آیا میتون از سرطان نجات یابیم؟
درد بول

وقتی کودکی آب می شود
می شود

حیران و نگی حافظه

۲۸ مخ

چرا و کس

مفحه ۵۱

مواجهه با قاري بركت اللہ عليه
صفحہ ۳۲



بياكوي بايزي ۱۶ مخ



انجوس خند مابوزخند هفته
صفحہ ۲۴

پراگندگی آراء و عقاید در افغانستان

مدیرمسول : د. وکتور ظا هرطنین
تلفون : ۶۱۹۵۲
معاون : محمد اصف معروف
تلفون : ۶۲۲۵۲
سوجبورد : ۶۱۸۷۸
ارتباطی : ۴۸ - ۵۴ - ۳۹

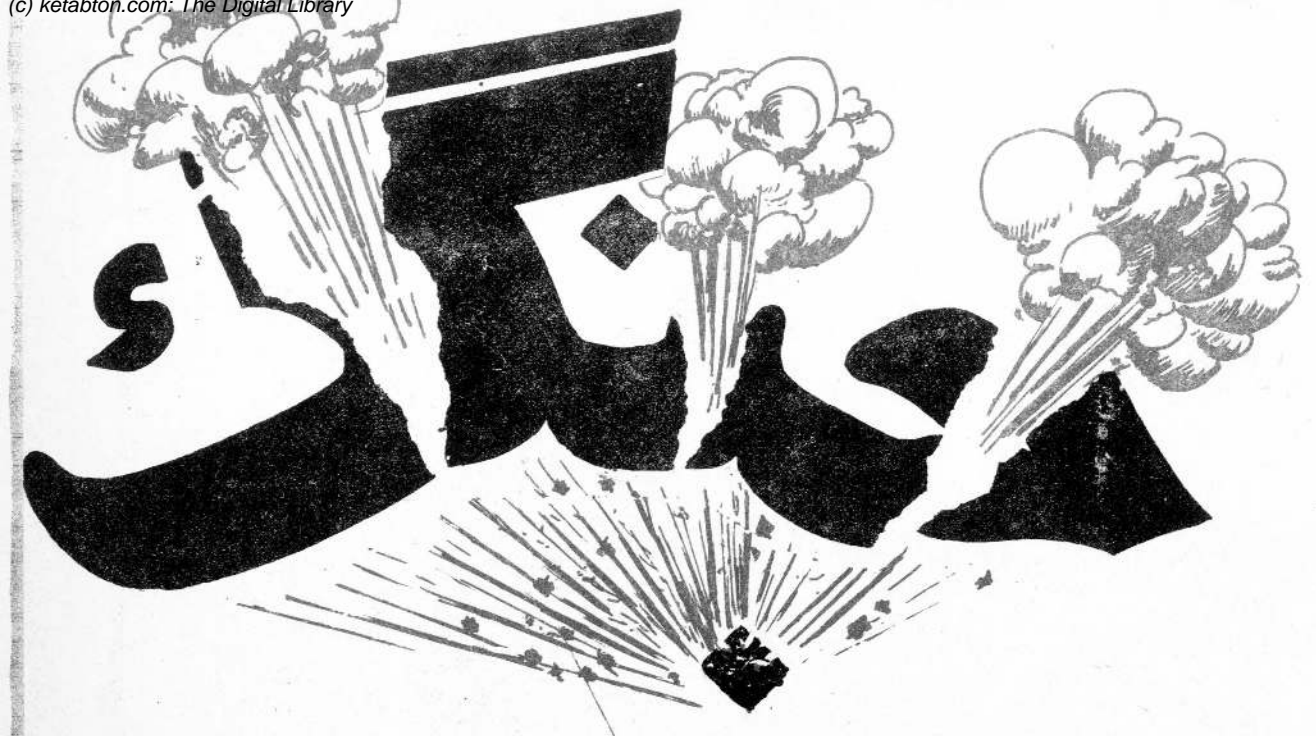


نشریه اتحادیه روزنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر :
ساروق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شان
لطیف ناظمی
رهنورد زریبا
شفیق وحدان

ارت و گرانیک : حمید حلیمی و
وحمید مسعود
خطاطی : کیبیر امیر
عمی قانمی
مهتمم : محمد گل
عکاس : شریف لطیفی
عماد مسعود

اداره مجله در تصدیق و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مناسبتاً
وارد در صورت نشریات هم نشر مسترد نمیگردد . نظریات آرایه شده صرف
نظر نویسندگان میباشد .



وحشت

نوشته: کامله حبیب



انان همد یگر را کت میکردند . انکه آخر همه میرفت صرف یکبار و یک دست داشت و آنچه تنبان او کشال بسود و با همان یک باخیز بر میداشت .

مادری که هلیز منزل چار آمد به همه اتاق ها سر کشید . در یکی از اتاقها به چپرکی نزد یک شد . جوانی شبیه پسرش بود . مادر نزد یک او ایستاد . چشمان جوان بدون آنکه پلک بزند به سقف اتاق درخت شده بود . همه وجود او بند از بیچ بود . با آنکه خیلی درد میکشید هیچ نمی نالید . موهای سیاهش حلقه حلقه بروی بالشت افتاد بود

وقتی یک مادر حاصل بینوایی

هایش را در خاک و خون می بیند

اما میشنیدم ، گوش میدادم و می نوشتم درباره انانی که مردند و اناس که زنده بودند و رنج میبردند و دره دره وجودشان زیر شلاق وحشت از جنگ فریاد بر میداشت . ولی آنچه را که جنگ نتوانست سوزانها بگیرد ایمان ، با یمردی و عشق به وطن است و مانپونه های کوچکی را بروی کاغذ می آورم :
به مادری خبر رسید ، بود که فرزندش زخمی است ، به شفاخانه جارسد بسترت رفت . در صحن شفاخانه در زیر درختان بیماران و زخمی ها را دید که به چوب های زیرغسل تکیه داده اند . سرهای شان ، دستهایشان و پاهایشان بند از پیچ شده بود ، مادر به آنها نزدیک شد ، باد لسوزی وقت به آنها خیره شد . هیچ یک از آنها پسرش نبود . بعد آنها بطرف اتاقهایشان رفتند . او باخودش گفت : جقد ره پسر من شبا هت دارد . در استان لرزان زن پیشرفت تانزد یکی موهای جوان رسید ، آنرا المعرکد و بعد خم شد بر آنها بوسه زد اشکهایش فروریختند اما جوان باخودش خلوت کرد ، بود او بخاطر همه زخمی ها و بخاطر همه معیوبین گریه میکرد . بعد به همه اتاقها سر کشید ، برایش گفتند : بمرت شهید شد . آتش ماین او را سوختانده بود . هیچ نقطه بی درد وجودش سالم نبود . زن در طول راه باخود میگفت : کاش میبود ، هر زخم او را میبوسیدم ، انقدر که از لبانم خون می آمد . و آنوقت چنان گریه کرد که گویی چشمه قلبش در هسن کشوده باشد .
من بازبان و ماد را نه صحبت

من چهره جنگ را در سیما ی جنگ زده های دیدم . چهره عربان وحشت را در آینه چشمان جوانانسی مشاهده کردم که دست پنجا گز جنگ گلبرگ های امید و آرزوی شان را تاراج کرده بود .
مفهمم جنگ و پیرانی جنگ را در چشمان اضطراب الود کودکان و قلوب مادران داغ دیده زنان بیوه و عروسان خناب دست دیدم . آنها برام از وحشت جنگ قصه میکردند من میشنیدم و می نوشتم . ستون پشتم تیر میکشید ، قلم می لرزید ، اشکهایم را در پشت دیوار سنگین پلکها زنده ای کرده بودم ، شعله های آتش در سینه ام زبانه میکشید رنگ های تن مانند شاخه های خشک درخت در هم می پیچید و مثل آن بود که نیش هزاران سوزن سرد در گوشت تن فرو میپند .



مفاخر ملی ما

توسعه : : عبد اللہ درخشانی لہجری

سینہ تاریخ

آرشیف ملی و تعمیر تاریخی آن

- ۳- مدیریت کارت وکتاک این شعبه در صدد تهیه نمودن - کارتهای علمی اسناد و کتب خطی میباشد .
- ۴- مدیریت اسناد تاریخی : این شعبه نیز مانند مدیریت نسخ خطی مطابق پلان وظیفه خوشرا پیش میرود .
- در پهلوی شعبات فوق یک مورد مسلکی نیز وجود دارد که در تمام امور مسلکی با آنها همکاری داشته و در راه رفع پرالیم های شان مشوره میدهد . برای تنظیم امور عمومی موسسه شعبه یسی بنام انسجام اداری وظیفه ارتباطی را بعهده داشته ، در اجرای امور غیر مسلکی بذل مساعی مینماید .

تعمیر تاریخی آرشیف ملی :

تعمیر آرشیف ملی در کنار سالنگ وات فعلی و باغ چرمگری سابق مقیمت دارد ، تعمیر آرشیف ملی بایک دیوار سنگی کتاره دار احاطه شده است ، اگرچه تاریخ دقیق اعمار این تعمیر معلوم نیست ولی نظر به روایاتی پس از اعمار پستانسرای ساخته شده که در سالهای اخیر زمامداری امیر عبدالرحمن خان (۱۲۷۱-۱۲۸۰ هـ.ش) اهداف میباشد .

این تعمیر دارای تھدایی به عرض دو متر و عمق سه متر بوده ، مواد آن از سنگ (مخلوط خاکستر ، چونه و بنگ میباشد) دیوارهای آن از خشت پخته ساخته شده ، عرض دیوارهای خارجی (۴۵-۵۰) و - عرض دیوارهای داخلی (۸۰-۹۰) سانتی متر است . مدخل عمومی آن در سابق روه شمال قرار داشت . تعمیر از یک حال ورودی ، یک سالون پذیرایی خصوصی شاه یک سالون وسطی مشکی است . در سالون اولی دیوالماری متناظر یکی بشکل محراب و منبر با آئینه قد نما که در حصه پیشانی آن گل ترکی رسم گردیده و بالاتر از شیشه محراب و منبر قرار دارد ، در دو جناح آن گل برگ و سبزه دولتی که از چوب ساخته شده ، جلنظ نظر میکند . الماری دیگری در همین سالون به شکل مستطیل دو منزله ، حاوی یک آئینه بزرگ قد نما و خوش تنگه مافوقی ماشی است ، چنین فکر میشود که این الماری برای آرایش بکار میرفته است .

این هر دو الماری را استاد مردانقل به هدایت کرتیل محمد سرور خان از چوب جافور و به سبک بخارا ساخته است .

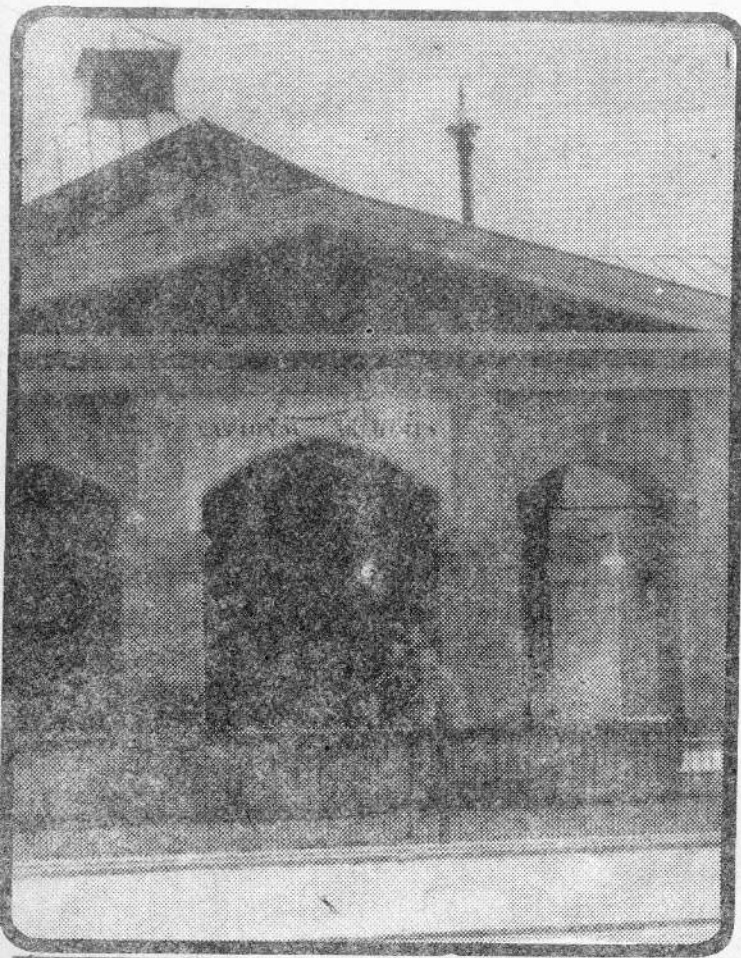
سالون وسطی یا حال هشت متر ارتفاع دارد ، گل و برگهای منقش و الوان مختلف بروی فلز در سقف آن مینما تور شده است . در قسمت وسط حال یک میز سنگی که پایه های آن به گونه مارپیچ از چوب ساخته شده است ، قرار دارد . بالای آن میز ، یک پارچه سنگ مرمر به هخامت پنج سانتی متر و ابعاد (۸۰ در ۷۰) سانتی متر جلنظ نظر میکند ، در دو جناح این حال دو سالون بزرگ نمایی قرار دارد که در یکی اسناد تاریخی و در دیگری کتب خطی لطفاً ورق برگردانید

تاریخ کشور باستانی مآظھر و مبین عظمت و جلال مفاخر مدنی اعمار و قرون گذشته است ، جنبشهای انسانی زیادی درین موزیم پدید آمده ، ارزشها و نفایس مادی و معنوی فراوانی در پرتو تالشهای پیگیر انسانهای زحمتکش این سرزمین شکل گرفته است ، از سوی دیگر آنچه را که تاریخ پرورشی بیان مینماید ، یک سلسله مدارک و اسنادیست که مواد خام این وثیقه ملی را میسازد .

بدیهیست کسانی که دلچسپی مزید به روشن شدن زوایای تاریخ و مجهول تاریخ کشور خود دارند و در صدد تکمیل نهادن در این عرصه میباشدند ، از استناد به اسناد موثق و معتبر ناگزیراند ، زیرا برای یک پژوهشگر و محقق دشوار خواهد بود که بتواند به نیازهای تحقیقات و اقمیت گرایانه خود بدون فراهم نمودن اسناد ، پاسخی رضایت بخش بدهد .

در رابطه با این موضوع یعنی گنجینه اسناد معتبر ، میتوان از - آرشیف ملی یاد کرد . البته یک دهه قبل تمام داشته های آرشیف ملی ام از آثار خطی (دهاسه هزار نسخه) و اسناد تاریخی - (بیش از دوسد) نبود ، از جانب دیگر عدم وجود جای مناسب برای نگهداری علمی این آثار گرانبها ، شوش مسئولین این موسسه را در چند ان ساخته بود . اما در سالهای اخیر دستیا بی به جای مناسب حفظ موارث ارزشمند فرهنگی ما از یکسو و گرد آمدن سیل اسای آثار از سوی دیگر ، قلب مردم ما خاصتاً مؤظفین این موسسه را مملو از صرست ساخت . آرشیف ملی از نگاه شکل دارای این چهار شعبه مسلکی است :

- ۱- مدیریت مکروفلم فوتوکاپی : این شعبه ابهراتوار مجهز به غرض تهیه فوتوکاپی و مکروفلم آثار و اسناد تاریخی در اختیار دارد .
- ۲- مدیریت نسخ خطی : این شعبه وظیفه دارد تا آثار مربوط را بشیوه های علمی حفظ و حراست نموده ، در تهیه فیش های قدماتی برای فهرست های کتب خطی مبادرت ورزد و بجهت همکار دایی - مراجعان داخلی و خارجی در شعبه ریسرچ و مطالعه و سالون نمایی باشد .



مقابل انفجارها انهدام قسمت فوقانی را دارا میباشد. بخاطر ثابت نگهداری درجه حرارت هوای داخل تهکوی بین تعداد اصلی تعمیر و دیوارهای تهکوی که در حدود (۲۰ تا ۵۰) سانتی متر از هم فاصله دارند، از مواد عایق یا سوخته ذغال پرکاری شده است. این تهکوی که از دو طرف توسط زینه هابه منزل اول راه دارد، از سه قسمت تشکیل گردیده است. دو سالون بزرگ جناحی و یک سالون وسطی که ارتباط این سالونها از بین تعدادی تعمیر صورت گرفته، البته جهت حفظ مقاومت تعداد ارتباطات با دروازه های ارتباطی تهکوی فرمهای آهنی کانکرتی به ضخامت ۴۰ سانتی X ۲ متر در نظر گرفته شده است، برای جلوگیری از وقوع حریق نیز تعدادی بیرونی به گونه زیر اتخاذ شده است:

- ۱- در رنگالی تمام قسمتهای چوبی و دیگر حصص ساختمانی منزل - فوقانی، از رنگ ضد حریق استفاده شده است.
- ۲- پلاستکاری تمام دیوارها و سقف تهکوی از مواد (ازبست سمنت) به ضخامت دو نیم سانتی متر استفاده شده.
- ۳- پوشش منزل اول، که بالای تهکوی قرار دارد، از (ازبست) به ضخامت سی سانتی متر میباشد.
- ۴- چون حین وقوع حریق در تهکوی برای اطفای آن نمیتوان از آب

اسناد تاریخی که شده است

کار گرفت، از این رو از گاز کربن دای اکساید (CO₂)، که از یک مجرا بداخل تهکوی پمپ میگردد، استفاده میشود.

در این صورت باید تمام مجراهایی بسته شوند که امکان خروج گاز از آن ها بیخارج متدور نباشد. لذا به دروازه ها و مجراهای تهکوی، رابری مخصوص تعبیه شد. است تا با بلند رفتن درجه حرارت منبسط گردیده، باعث سدود شدن مجرا گردد.

۵- حریق احتمالی منزل اول (بالای تهکوی) بشکل عادی توسط آب خاموش شده میتواند، هرگاه آب به تهکوی سرانبر شود، از طریق مجراهای موجود در دود هلیز و نیز زینه، به چاه قبلا یاد آوری شده، انتقال می یابد.

۶- اگر چه علامه های اتوماتیک خطر حریق در نظر گرفته شده ولی تاکنون توریید و نصب نگردیده اند.

این تعمیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ترمیم گردیده، در اختیار آرشیف ملی گذاشته شد که با (دویاسه هزار) نسخه قلعی و (دو صد سند) تاریخی اش خود از تعمیر وزارت اطلاعات و کلتور به این جا نقل مکان نمود.

در حال حاضر آرشیف ملی (دوازده هزار) نسخه خطی و بیش از (یکصد هزار) اسناد تاریخی دارد که همه روزه در خدمت مراجعین دانش پژوه خود قرار دارد.

ترمیم آن تصمیم اتخاذ نمود، بعد از مطالعات زیادی که در باره این تعمیر صورت گرفت، قرار شد تا از آن بحث خزینه آرشیف ملی یا تاریخی کار گرفته شود، بنابراین وزارت اطلاعات و کلتور وقت از وزارت نوایید عامه خواست تا ترمیم این تعمیر رابه سبک قدیم بمعهد گیرد. انجنیر عبدالله خان (نجد) به تهیه نقشه ترمیم تعمیر مذکور توظیف گردید.

پس از منظوری ۲۶ میلیون انغانی بودجه، به ترمیم آن اقدام کرد.

نظر به عدم موجودیت جای مناسب، قسمت پایین سه سالون وسطی به عمق سه متر کندن کاری شد. زیرا در نظر بود تا از مناسیل اول مشیحت نمایشگاه کتب خطی و اسناد تاریخی که فوتوکاپی و عکسهای آن در آن گذاشته میشود استفاده شود، از طرف دیگر بعضی ملسقات آرشیف ملی، از قبیل اهراتوره های تهیه میکروفلم، ترمیم و تعقیب از خطر فرسوده شدن آثار و اسناد خطی و برای نگهداری خوبتر به شرایط مخصوص مانند رطوبت ۵۵ تا ۶۰ فیصد و درجه حرارت در حدود ۱۵ تا ۲۴ درجه سانتی گراد، همچنان محفوظ نگهداشتن آثار از خطر انفجار و انهدام و غیره، ضرورت بود. لذا تهکوی تعمیر در نظر گرفته شد، البته برای ایجاد این تهکوی مطالعات سطح آبهای

هنری و تاریخی به نمایش گذاشته شده است که هر روز مردم فرهنگ دوست ما از آنها دیدن مینمایند. درین دو سالون بزرگ دوالمساری کلان سه منزله به ابعاد (۲ متر در ۵۲ سانتی و ۲ X ۲ متر)، ساخت شیرمحمد نجار (در سال ۱۳۱۷ ه. ق) توجه بیننده را - بخود جلب میسازد. در قسمت فوقانی یکی از این انباری هاسرلوجه بی که معروف گل و برگ است چله نظرمیکند، در وسط سرلوجه، که از چوب ساخته شده است، امثال امیر عبدالرحمن خان بشکل طغرا کنده کاری شده است، سطح انباری یا گل ها برگ های برجسته تهیین یافته است، در اعرف این سالونها چهار برنده بازویستسه و چهار اتاق کوچک گوشواره مانند، موقعیت دارند، اتاقها و برنده ها شبیه هم اند، به همین گونه، بدو جناح داخل تعمیر شنایهای - صبری و مجهز غرض استفاده ساکنان عمارت ساخته شده است.

در تاج التواوخی، چاپ سنگی جلد دوم، آمده که تعمیر آرشیف ملی محصول کار اشخاص ذیل میباشد:

- ۱- عبدالرحمن خان مهندس.
- ۲- عبدالسبحان خان مهندس.
- ۳- میر عمران رئیس اداره دولتی (گمان می رود که خود میر عمران سرپرست امور تعمیراتی بوده).
- ۴- منشی نظیر برآوردی و ازینها کننده (نضربه تحریری سند - تاریخی محفوظ در آرشیف ملی) این شخص در سال ۱۳۱۳ ه. ق

۱۲ هزار نسخه از یکصد هزار ازگزند حوادث حفظ

تحت الارضی و نوعیت تعداد و استحکام تعمیر از نگاه بارهای اضافی عمودی و بارهای افقی زلزلی صورت گرفت. چون سطح آبهای تحت الارضی نظیر به تجارب چندین ساله اهالی جوار تعمیر پایین تراز ۴ متر از سطح زمین بود، لذا امکان بوجود آوردن تهکوی را - میسر ساخت، از جانب دیگر پس از کندن کاری قسمتی از تعدادهای - تعمیر معلوم شد که تعداد تعمیر با عمق تقریبا سه متر عرض نهایی دو متر قابلیت برداشت وزن اضافی تعمیر را دارا میباشد. اینم برای کاستن از اوزان اضافی بالای تعدادها و بوجود آوردن یک سیستم - مقاوم زلزلی از سیستم پایه ها و گادریهای کانکرتی کار گرفته شد. چو خطر احتمالی آب خیزی در موسم بارندگی موجود بود، برای اینکسه تهکوی از خطر بلند شدن رطوبت در امان باشد، از یک سیستم زاگی در تهکوی، که به چاهی منتهی میشود، کار گرفته شد. در این چاه و ترمیم اتومات نصب شده که در صورت بلند رفتن آب تحت الارضی از ارتفاع معینه آب اضافی را بصورت اتومات از تهکوی خارج می نماید. (سند بیک سند تاریخی موجود در آرشیف ملی) از طرف دیگر تهکوی دارای مواد (مخصوص) که مشتمل از تات و قیر است در زیر فرش و تعدادهای پایه ها استفاده شده و این مواد در دیوارهای جناحی یا جناح تعدادهای اصلی تکرار گردیده است. پوشش تهکوی که بشکل آهنی کانکرتی میباشد دارای ضخامت (۳۰) سانتی متر بوده، سطح بندی دوگانه طوری سنجش گردیده که مقاومت کافی در

وظیفه ارزایی و برآوردی یک کاروانسرا را نیز برعهده داشت.)

۵- منشی محمد بخش نقشه نویس (قبل از آنکه از طرف امیر عبدالرحمن خان به این کار استخدام شود) نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بود، زمانی که در کابل مقیم شد، به دستور امیر عبدالرحمن خان به چند تن از نقشه نوسان کابل قواعد نقشه نویس را تعلیم داده است، (سند تاریخی محفوظ در آرشیف ملی)

۶- از نجاران و نقاشان معروف آن وقت میتوان از استاد شیرمحمد نجار، محمد عزیز ایکم و میر سیف الدین عزیز نام برد، (تاج التواوخی جلد دوم چاپ سنگی و نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی)

پیرامون هدف اعمار تعمیر آرشیف ملی، که منتهی به وقتی عبدالرحمن خان از سفر بخارا برگشت به کمک مهندسین که با خود آورده بود، این تعمیر رابه منظور استفاده دفتر رسمی حبیب الله خان ولیعهد و جانشین اعمار کرد، بعضی هایمیکه این تعمیر مدتی مهمانتخا دولتی بوده و مهمانان خارجی در آن اقامت میکردند، بعد در زمان امیر حبیب الله، مکتب حریبه در همین تعمیر تاسیس گردید (امان الله خان هم از همین مکتب فارغ شده است) و تا زمان محمد نادرخان در همین جا قرار داشت.

زمانی هم دیپوهای لوژیستیک وزارت دفاع وقت در این تعمیر جایجا شده بود، بعد ها از خاطره ها فراموش گردید، تا آنکه قدرت سیاسی در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ تا اخیر ۱۳۵۶ به محمد داود تعلق گرفت، چون داود از نزدیک به تعمیر آشنایی داشت به



برای یک مرد تر کتر عالی و اخلاق نیک لازم است

عفت اراحصاری کارمند شرکت افغان کارت؛
- خوشترین مرد به نظر شما کدام مرد خواهد بود؟
به نظر من بهترین و عالی ترین مرد کسیست که
در آرای کرکتر عالی بوده و با نظافت، با نزاکت،
اخلاق خوب و نیک باشد زیاد سخت گیری مسا
نیاشد. و هدفش در زندگی خدمت به مردم و
خانواده اش بوده هیچگاهی فکر ضرر به هموطنان
ندرسد داشته باشد. چنین مردی را به یقین
اجتماع انسانی می بندد من هم با چنین مردی
در آینده ازدواج خواهم کرد.

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

مجموعه مقالات و گفتگوها

مرد باید شجاع و دلیر باشد



عابد و کهکشان فارغ التحصیل لیسه سلطان
رضیه کابل:
- خوشترین مرد به عقیده شما کیست؟
به عقیده من خوشترین مرد کسیست که از سندن
برافتخار میهن بیرونی نموده و به مثابه یک جوان
روشنفکر و آرای یک روحیه عالی و وطن پرستی، مرد -
انگی و شجاعت باشد، عنعنات و رسوم پسند پسند
مردم خویش را پیوسته رشد دهند. نه اینکه طوریکه
متأسفانه بعضاً مشاهده میگردد بعضی از جوانان
حتی تحصیل کرده ها به عنوان بیرونی از مد و لوکس
بودن یا بولد اراخاج دیده، عنعنات اصیل افغانی
شان را فراموش کرده اند. همچنان به عقیده من از
همه اولتر مرد اعتماد به نفس داشته باشد. در آن
صورت آنچنان مرد را همه اجتماع خواهند پذیرفت

مجموعه مقالات و گفتگوها

دختران از پسران و پسران از دختران چه توقع دارند؟

به تمام معنی یک زن

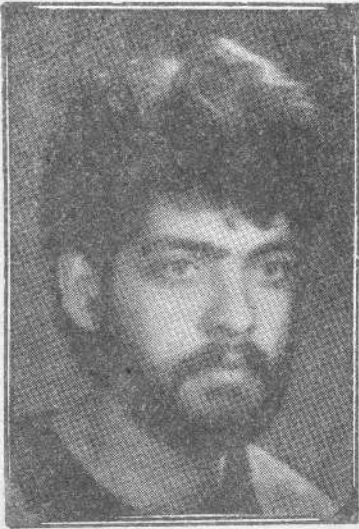
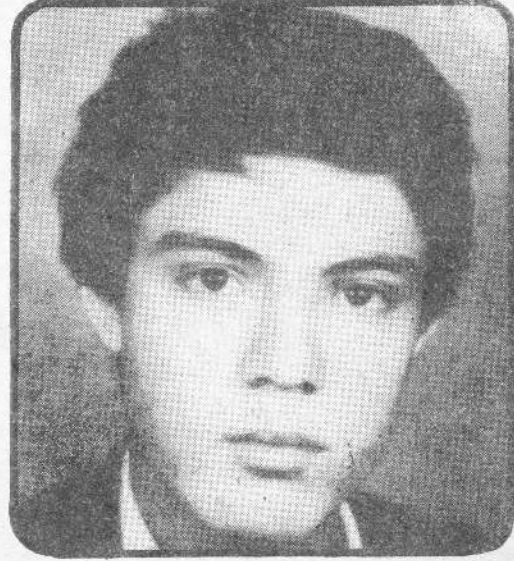
دختران نباید تقلید بیجا کنند

همکار خوب خانواده گی

سید یوسف محصل سال دوم انستیتوت طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - عالی ترین دختر به عقیده من دختر است که از صفات عالی انسانی برخوردار بوده و به تمام معنی یک زن باشد ، همچنان باغوروز یا معاشرت بوده در فامیل همیمی باشد و میتواند در آینده مادرخوب برای فامیل و اجتماع خود باشد . فراموش نکنم که تحصیل و ناسوادنی در تکمیل شخصیت مرد و زن حتمی است . من زیبایی باختر را ترجیح میدهم بر زیبا پرستی ظاهری

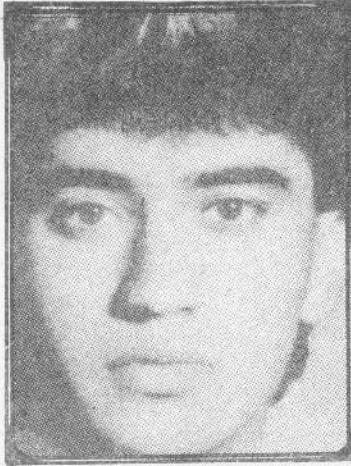
دوران محصل بوهنخی طب کابل :
 - عالی ترین دختران نظر شما کیست ؟
 - به نظر من دختری که دارای طبیعت خالصی افغانی بوده و از تقلید های بی جا از دختران غربی خودداری نماید و دارای کویکتر عالی و احساسات و عاطفه که شایسته یک دختر نمبور افغانی بسود و در اجتماع دارای رویه و روش خوب با اطرافیان باشد ، یک دختر دارای صفات عالیست ، خصوصاً دخترانی که در ساجه تحصیلی قرار دارند بهتر خواهد بود که متوجه درس و تحصیل خود باشند تا در مورد مد و فیشن بیندیشند و دختری که بتواند بعد از ازدواج یک همسر خوب برای شوهر و یک ادر خوب برای اطفال خود باشد .

صا بره محصل بوهنخی علم :
 - خویترین مرد از نظر شما دارای کدام صفات میتواند باشد تا شما اورا بیذیرید .
 جوان مورد علاقه من باید باغوروز ، دارای شخصیت عالی و ممتاز و سویه ، تحصیلی خوب باشد و در رهلوی داشتن این صفات همایش نبوده در امور خانواده گی همکار خوب باشد و فراموش نشود که مرد مورد علاقه من باید از اخلاق و کویکتر خوب در اجتماع برخوردار باشد تا همه مردم اورا بیذیرد .



راستگویی زیور زن

شاه ولی حکیمی کارمند سازمان جوانان شهر کابل :
 - خویترین دختر به عقیده شما از چگونه صفات برخوردار باشد .
 - من از زود دام یاد دختری از دواج کنم که دارای تحصیلات عالی بوده و مانند زیورنالیستان راستگو واقع بین و سخت گیر باشد و در حق و مص مسایلی زنده گی از منوره نار بیگیزد .



تحصیل یافته نه دستاو

علاو الدین سیفی فارغ لیسه مولانا جلال الدین بلخی :
 - میخوام با دختری عروسی کنم که عنعنات افغانی را رعایت نموده و مطابق شرایط خانوادگی ام زنده گی خود را عیار بسازد . از دخترهایی ((دیسکو)) مجاز خوشم نمی آید . البته باید دختمورد نظرس حتماً تحصیل یافته باشد .



مرکه کورنکی : د لهره

له اسماعیل پيروز
او عزیزې افغان
سره
مرکه

پيروز پيروز



سره اشنا شوي نه واي نوستا سې
هنري فعاليت به ترکومه خده بربخ
تللی واي .
- داچی زه نن ورځ په پراخه
توگه خپل هنرخلکوته د راد پيو
تلویزون له لاري وړاندي کولی شم
ياد اچي د هيواد نه بهر په نورو
هيوادونو کې د خپل هنرخلکوته
وړاندي کړي د اتول د پيروز برکت
دې که نه زما هنر او استعداد به
همافسي پت تر ايرولاندي پاتې
وای لکه چې د اکلونه کلونه و .
پيروز نه پواخي له ما څخه رښتيني
هنرمند و چې . کي د بلکي زما
کورنۍ ي هم هنر په ارزښت
پوهوله او دده د هلوځلو نتيجه
کي وروسته د کلونو کلونو زه د خپلي
کورنۍ سره بخلا شوم .
- اوس پوه شوم چې تاسې ولسي
حتي د خواب را کولو اجازه هم د

سيمو څخه هنرمند ان راتولول به
دې ترڅ کي زه هم د محمد د پښ
زاخيل به مرسته راد يوته راغلم او
وروسته مې د گلزمان په مرسته
بربخ تک وکړ .
- عين بوښته له عزيزي افغان
څخه کوم . خو هغه چې دده د
سترگولاندي پيروز ته کوري داسي
معلوماتي چې کواکي د خپرو کولو
اجازه د هغه څخه اخلي . هغه
ورته واي : ورکه خواب ماته ولسي
گوري . نو ياداسي په خپرو پيسل
کوي .
- کله چې په مامان زما پيکس
اواز اوريد . زه به مې په تونو
شواوډه اهيله په رات پيدا شوه چې
کاڅي زه هم کله داسې سند رغاړي
شم . مگر کورنۍ مې سخت مخالفت
کاوه او دې ارتباط ماما د پيري
کي د ولسي او ټول وليدل . به

له ودي سره سم عزيزه افغان
او اسماعيل پيروز د محلي دفتر
ته د مرکي د پاره راخي . عزيزه -
افغان ښکلې تورنگي جامي به
تن کړي . پداسې حال کي چې
موسکاي پرتو پوښځيزي په خورا
صميميت راسره روغې کوي او د واره
مرکي ته خپل تيارې حرکتوي .
تر هرحه د مخه غواړم بوښته
وکړم کله چې له تاسې سره د مرکي
په خاورو خوځولې ستاسې کورته
تيلفون وکړ عزيزه خان وويل چې
تاسې په کورکي نه ياست او په وې
غم خوړي . نو ما فکر وکړ چې البته
کورته د تړو پي يا هم تړو ونه و .
بست کوي . مگر تصاد فاک تاسې مې
د شورخون وپه څوږ لويوخت وليدي
انه چې تاسې د غرمې تړو پي به
لخاي شورخونونو تر جان کوي به
داسې حال کي چې په لور غسړ

عزيزه افغان:

د خلکو د ملنډوله لاسه چا دري په سر کوم ... اسماعيل پيروز: يوه دوی سندرې لانه وويل شو چې جيمي جيمي فرمايشي را ورسيزي ...



پيروز څخه اخلي .
- کوره ته مو غلط رک نه کړي .
د يولاس څخه غزنه څيزي . که
دې د ويره زما خيال ساتي زه هم
دده د زماوي کوم . او ده ته د کوم
رڼي د رئيس په سترگه گويم
پدې کي پيروز هغې خبره پرې
کوي واي : اصل خبره دا ده چې
په کي ژوند کي تر ټولو مينه او باور
شور دې . له نيکه مرغه زموږ گډ
ژوند بنسټ همداسايل تشکيلوي
شته ځني هنرمندان چې يو بل
باندي باور نه لري . د وړي خبري
په اوريد وسره شخړه پيل کوي چې
اکثرا د يو بل د لاس او پښې به
ماتيد وسره ختميزي . ولي موز
د چا خبرو سې غوز نه وړ . مثلاً
يوه ورځ ماته يوځوان په تيلفون کي
ويل : (عزيزه جان جيري ده .
بقيه د صفحه (۸۸)

همدي وخت کي مامان زما د ميندوتو
اوارمانوډو بلانده لمريه څير
را حرکت شو . هغه زما پلوي و . زما
په خاطر مې هرات ته کوم وگسړه
او هلته ماته هنري فعاليت پيسل
وکړ . اولکله چې کابل ته راغلو
د موسيقي په رياست کي د سرگس
د اسماعيل سندرغاړي شوم .
- د اسماعيل پيروز سره څه وخت
اشنا شوي .
- زه د نرگس د اسماعيل سندر
غاړي اودي د ارکستر مسوول و . به
دې ټول سره اشنا شولو چې اشناي
په مينه او مينه به واده ختمه شوه .
د واده څخه وروسته په شپيتم کال کي
د پيروز په مرسته راد يوته راغلم .
اوپه هغه کال مې د هغه سره
غبرگه سندر ((بيا گډي باريزي))
ثبت کړه .
- که فرض کړو چې تاسې د پيروز

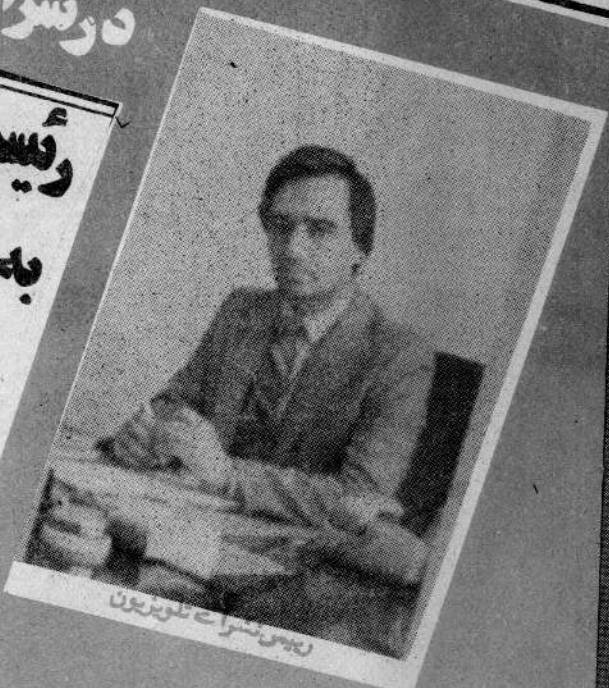
خاندي وايي :
- ماغوښتل چې هلته مو پسر
ومينم چې په شورخون وې سترگي
ولکيدې نو څرنگه چې هم غرمه وه او
هم بيگانه ته ميله مې نو کورنۍ وگسړ
چې راځه په شورخون وکيد و غولوه .
- يعنې دا چې د ((نيم او))
په لخي مو شورخون وځورل . به
هر صورت اوس به راشو ستاسې د هنر
لومړنيو څو نرتو ته که پدې باب
وغيړيزي .
- زموږ به د پروا و حجر وکي ته گ
ټکور د رباب سره تړو وده و چې ما
ورسره ليوڼي مينه د لرود . پلار مې
مولوي واو د هغه موسيقي نښه
خوښيد ه خوما د هغه څخه بسند
منگي او رباب سره سندرې بللي . په
کرار کرار مې ارمونيه هم زده کړه .
هغه وخت راد يو افغانستان د
د بري مجلس پروگرام ته د بيلا بيل

آیا نشرات تلویزیونی میتوانند بهتر شود؟

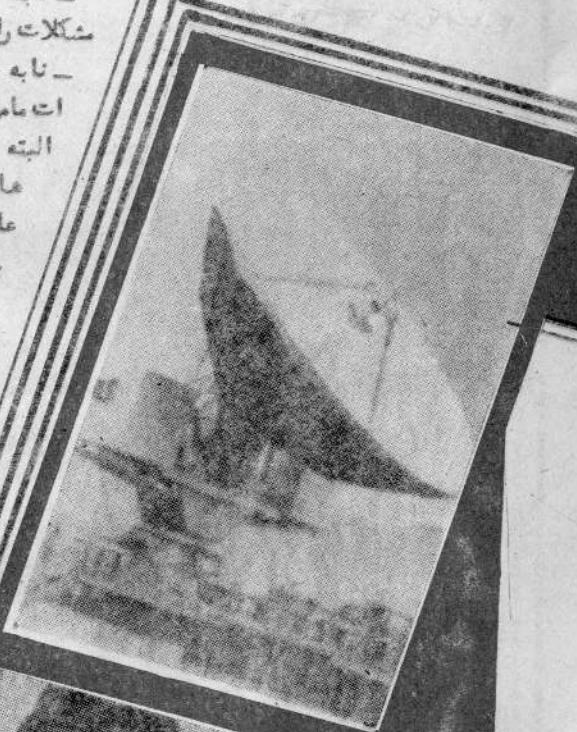
مباحثه از محمد اصف

در شرایط فعلی چه نشراتی میتواند قابل قبول برای مردم باشد
رئیس نشرات تلویزیون تازه درین پست مقرر شده است
به نظر میرسد که پلانهایی برای بهبود کار دارد

تلویزیون امروز بخشی از زنده گی ما را فراگرفته است. در خانواده ها چیزهایی را که نگرفته است بسیار سالها پیش در خانواده ها مباحثات، مطالعه، افسانه گوئی ها، شهنامه خوانسی ها و مجالس بلند و اندرزگرم بود. اما اینک تنها رادیو تلویزیون است که همه را به سکوت دعوت میکند و معلمی میشود و بی آنکه امر و نهی کند، قلب و روان بیننده را تسخیر می کند.
دقیقا تلویزیون باید سطح معرفت جامعه را بالا ببرد، زیرا که میزان زیبای مرجعه بی به سطح معرفت و آگاهی آن بستگی دارد. از اینجاست که این پرسشها مطرح میشود:
- آیا تلویزیون برنامه های سرگرم کننده دارد؟
- آیا تلویزیون نشرات آموزنده را تنظیم مینماید؟
- آیا برنامه تلویزیون صرف وظیفه لذت یابی را برای بیننده ها دارد؟



رئیس نشرات تلویزیون



براستی زنده گی بر بهای امروز جهان بوسعیت را که با باله های تلویزیون در یک چشم زدن تماشا میشود، چگونه باید منعکس ساخت؟
میریم به سندیهای تلویزیون - وضع کار درین سندیها چگونه است؟ تلویزیونی با عمر کوتاه و امکانات محدود در برابر ما قرار دارد. وضع خاص که بر جامعه مسلط است زمینه یک رنگارنگی و متنوع برنامه های تلویزیون را محدود می سازد ولی برغم این همه آیا تلویزیون ما برنامه های مورد علاقه مردم را داراست؟
نشرات هفته های اخیر نشان داد که استعداد برای این کار وجود دارد اما باید پیگیری نیز با آن همراه باشد.
من بارتیس نشرات تلویزیون که تازه درین پست تعیین شده صحبت داشتم. وی در رشته ادبیات تحصیلات عالی ماستری دارد و عموما مصروف کار در بخش های فرهنگی و سایر اطلاعات عامت جمعی بوده است. بعد از تقرر در پست جدیدش توانست یک حلقه کاری را بوجود آورد و استعداد های بنام و خاموش را به فعالیت دعوت نماید. هارون یوسفی رئیس تلویزیون کتوف ویدئو گوست وقتی در تیلیفون می پرسم که در دفتر هستید پاسخ میدهد بلی، ۱۲ نیمه هستم. بسیار هستم تشریف بیاورید.
پرسشهایم را مطرح میکنم.
- نابه سامانی های در نشرات تلویزیون وجود داشته، چه فکری کنید چگونه این همه مشکلات را مرفوع خواهید نمود؟
- نابه سامانی های بود، و اینک آرام آرام نظم بوجود می آید که شما نشانه های آنرا در نشرات عامی ببینید، میتوانم بگویم تا دو ماه آینده چهره تلویزیون بکلی عوض خواهد گردید.
البته بیننده گان تلویزیون این مساله را درک مینمایند که در شرایط موجود که در برخی از گوشه های کشور جنگ بر مردم ماحتمیل میشود و خون انسان هلی وطن ریخته میشود، نظم عادی نشرات تلویزیون مراعات نمیشود و ناگزیر باید بمسائل نظامی و وطنپرستانه نیز پیوند آمیز.
- در شرایطی که وضع اضطرار نافذ است و نیز جنگ در برخی از ولایات تشدید گردیده فکر میکنم انتظار نشرات و وطنپرستانه نیز وجود دارد، آیا آهنگهای حماسی جدید و پر نام خاص درین مورد تدارک دیده آید؟
- درین مورد برنامه بانی تهیه شده اما طوری که میدانید وضع اضطرار حالت نوریل نیست ولی باید برنامه های اطلاعاتی غرض درک این حالت وجود داشته باشد.
آواز خوانان ما بعد از حمله دشمن بر جلال آباد محدود ۱۵ آهنگ تازه حماسی ثبت نموده البته که احساسات و وطنپرستانه آنان قابل تدارک است ولی باید گفت توجه داریم بسیاری از برنامه های معمولی ما به شکل عادی نشرات داشته باشد.
- تفسیراتی که جسته و گریخته در برنامه های تلویزیون به چشم می خورد برنامه های جدید است، اما چرا بدون نظم، چه تضمینی وجود دارد که این برنامه ها موزن خواهند بود؟
- طوری که گفتید چند برنامه جدید مثل ساعتی باشما، هزار و یک گپ، شعرستان سخن زیر آسمان کبود، در جهان ما، سفر تلویزیونی، گلچین موسیقی در نشرات جایز کرده که مورد توجه نیز قرار گرفتند و درین زمینه به ابتکار کار دایرکتور و ژورنالیستان چشم داریم از همه آنها دعوت نموده تا هر چیز خوبی که در ذهن دارند بروی برونه بیاورند.
- چگونه؟
- هیچ پیش شرطی وجود ندارد، فقط باید برنامه های بسیار با معیار های لازم نشراتی و مطالبات بینندگان سازگار باشد.
- چگونه این مساله را عملی می نمایید؟
- من از همه همکاران دعوت نموده ام و خوشبختانه که آنسان پاسخ گفتند، فکر میکنم ایجاد محیط همبسته کار، بهبود کار را تضمین می کند.
بقیه در صفحه ۸۶

صاحبه : از حسينا خالد

مدال طلا برای

گل‌ساز افغانی در جاپان

عباسی بیبا گل‌ساز افغانی در باره کارهایش سخن میگوید

یک مجله جاپانی نوشته است :

انگستانی که جادو میکند و سحر می‌آفریند .

اتحاد شوروی چندین مرتبه به نمایش گذاشته شده و مورد استقبال قرار گرفته است . آثار وی افتخارات بزرگی را به کشور به ارمغان آورده است ، چنانچه در فستیوال گل های آسیایی منعقد شده جاپان برای بار نخست افغانستان به نمایش گل های ساخته شده مستر بیبا به دهافت مدال طلا افتخر گردید و در مقام های عالی قرار گرفت .

مسترم بیبا را بشناسیم :

سید عباس بیبا فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم پوهنتون کابل است و فعلاً مسوول دبیرتیم اطلاعات از انس اطلاعاتی باختر میباشد .

از وی پرسیم :

- از وی زمان به صنعت گل‌سازی آغاز نموده اید ؟
 - از او آن کودکی به هنر گل‌سازی شوق و علاقه فراوان داشتید الان در سال ۱۳۵۲ بعد از آنکه اولین اثرم را تهیه نمودم سخت مورد علاقه منگ دوستان و خواهانان قرار گرفت .
 - پس شوق اصلی تان دوستان هنرمندان بوده اند ؟
 - خیر قبل از آنکه دوستانم مزادین را بشوق نمایند مدیون زحمات مادرم خواهم بود زیرا وی که خودش به هنر سوزن دوزی و مخصوصاً گل‌دوزی دوزی دسترسی کامل داشت مزادین راه یاری رسانیدند . همه افتخاراتی که من بدست می آورم از زحمات مادرم بوده است .
- بقیه در صفحه (۸۶)



هنر گل‌سازی امروز در سطح جهانی دارای ارزش‌های نهاد است که فراتر از بهترین گل‌سازی ها در نمایش گاه های جهانی نیز نمونه های کارگسازان به نمایش قرار می‌گیرند .

ما به مسترم سید عباس بیبا یکی از گل‌سازان که تازه کارهایش در نمایش جاپان مورد توجه قرار گرفته حرف و سخن داشتیم . کارهای بیبا در نمایشگاه های کبک ، چکسلواکیا ، بلغاریا و

کسیکه میتواند

بخواند، برقصد، تمثیل کند

تقلید نماید، به نقاشی پردازد و...



مصاحبه‌ی با مثل

خوب نصرالدین شاه

کمیدینی به سبک

خاصی

مباحثه : از منیر

آمد • همان بود که من در این را
گام برداشتم •
استاد شما در این زمینه

کجاست ؟

من هیچ استادی ندارم بخودم
شعرا و آهنگ را درست میکنم و میخوانم
منظور من این است تا مردم را سرگرم
سازم مثلاً من میخوانم :

یا تو گویم عزیزم من استم بی خانه
آواره و سرگردان میگردد بهشت خانه
و حرکاتم را نیز خود تنظیم مینمایم و
پارچه های جالب و کمدک را مسمی
آفرینم •

پس شما زیاد بالای خود حساب
می کنید •

بله • زیرا هیچکس مثل من بهک
آهنگ را با تمثیل آن اجرا و هیچکس
مانند من از همه این کار برآمده
نمی تواند •

از حرف زد نشا استنباط میشود که
روی تپ کار خود را مستقل میدانند و
کمیدینی است که سبک به خصوص

بقیة صفحه (۸۶)

خود تقلید کنم ، آوازهای طلبه را
با دهنم بکنم و امثال اینها •

شما چه وقت به هنر آواز خوانی و
تمثیل روی آوردید و کمیدین شدید ؟

من سه سال شده است که آواز
کمدک می خوانم و تمثیل کمدک میکنم
- آیا این مدت بسیار ناچیز است
نیست اگر شما علاقمند به هنر بودید
پس چرا زود تر شروع نکردید ؟

- در روزهای کودکی و جوانم
را در یکست و تلویزیون وجود
نداشت در این وقت ها من تلویزیون

پس من را می بینم و کست میشنم و علاقه
گرفتم و با خود گفتم که من از دیگرها
چه کسی دارم و وقتی که دیگران

میخوانند و تمثیل میکنند پس من هم
میتوانم کمدک و دوخواندن و پارچه

های کمدک را در حضور دوستانم
اجرا کردم ، آنها مرا تشویق کردند و

هم چنان آواز من خوش خودم هم

تقلید در کارش بیشتر از خلاقیت

است حرف دیگری است که میتوان

با فراهم سازی زمینه روی را کمدک

نمود تا خود نوآوری کند او

از کمدک امکانات گله ضا

است مخصوصاً از پیدا نشدن

مجال هنر نمایان شد و تلویزیون

او نصرالدین نام دارد مردم هم

آزاد به همین نام می شناسند •

او در دفتر مجله به منظور مصاحبه

در مقابل من نشیند ، کلاه شیویش
را از سر بر میدارد و بالای میزمینگردد
به نظرم پنجاه و چهار و یا پنجاه و پنج
ساله می آید •

المعلمان ، ناخواند ، اما هنرین

مباحث خوشی هموطنان ما است •

وقتی در هروسسی یا محفلی در -

هوتل استی ، می بینی که اوسمی

آید ، همه به او توجه می کنند •

به همه احترام میکنند ، اما با هر

حرکت خود مردم را به خند و وا -

میدارد ، با احترام صحت مردم را

می پرسد و با احترام اجازه میخواهد ،

لحظه بی هنر خویش را با -

خدمت میکند ، صد آها و آواز -
های مختلفی را تقلید میکند ، گاهی
موتراست ، گاهی گادی ران ، -
زمانی هم هنرمندی از هر کجای
دنیا ، حرکات خاصش با آهنگ ها
جان پاس است •

شاید به شکل بتوان او را -

هنرمند گنیم ، اما او یک هنرمند است
استعداد کافی دارد ولی اینکه

لن و داس تان

زموږ کوربه ښار په منځ کې و. اصحوا نزه دي څلور وخوا ته د تلور اتلو لاري د کوربه مخي تيريدې دي. دې وضعې زما سر او ايلار مغرورا وهوايي وړلوږه کړه. د دې څخه په گټې اخستو ژوند موڅه ناڅه ښه شوي و. تېروته موچې د ښار په شمالي لويه پڅې څنډې کې اوسيدل ژوند يې د وږنه وښه شوې. زما مور او ايلار به تل د کوربه ميلستون کې د ستر ځوان غوړولې و او دې ماريون يې گټلې و. دلري وطنوڅخه موهم څه ناڅه دوستان لرل. د کال په بيلابيلو وختونو کې به د بيلابيلو سيمو پورې اوغلي راتلې. خود د وخت په تيريدو زموږ سيمه د ښار له زړو سيمو څخه شوه. او اوس اوس يې هغه پخواني برم نه لاره. له سترگو ولېده. او پرېره زړه شوه. زمانه مير او ايلار بيا هم داسيمه خوښيد. خوزه که رشتيا وو ايم د وږه خوښ نه و. زمانه خپله ښار د سره خوښيد. اونه مې هم په هغې کې خپل کور. ځنود وستانو ته تلرا ته ويل چې د داسې کوربه لرلو لوی داسې يې. او بيا به خواب ورکساره چې چندانې يې په دليل نه پوهيږم. زړه مې داسې ځاي غوښت چه هلته مې هرې ول څېرې نه ليداي. چالاکه خلک. ساده. خلک. احمق. هوشياران. هوشيار احمقان. کم عقل چاپلوسان. چاپلوس کم عقلان. بېرگان. د خپلو گټو موندوران. صادقان. درواغجن رشتيا ويکې اونور.

خپلار به تل نصيحت راته کاوه:

— وهلکه ژوند هم داسې وي. ته لانه پوهيږي.

رشتيا هم زه نه پوهيدم. يوازي د ځوانۍ په وروستيو وختو کې د دې دغه داسراود روازه مې په مخ خلاصه شوه. خوب پرې وحشتناکه د روازه ده. او د دې د ژوند د نقاشۍ پرده مې په مخ کې پرته ده. زه د پلار په څېر پوهيږم. داپوهه ماته زما پوانې يوال راکړه. صادقان د رنځم.

صادق جان پ ږيرموز سرې و. همدغه مرموزوالی يې زما خوښيد. رشتيا د رته وايې. همدغه مرموزوالی يې وچې زه يې ورچڼ ب کسېم. د به په هرڅه کې يو بل څه ليدل. شک نه و. کوم بل څه و. او هغه داسې وچه ده. د هرڅه له پاره ځانته تمه پرې رلوده. ښه په ځاي مفهوم. د عقل سره برابر او مناسب مفهوم و. خو په ټولو شيانو کې د ده له نظره سيوري پرتې پېرونه لرل. د سيوري خوځيدل ليدل. وپېدل. او مړه کيدل. د هرچا په مقابل کې يې د دې نظر څخه دفاع کولاي شوای. چاچې ورته غوږنېوې نيوې پوهيدل. د سيوري د سرې بله خوا گڼله.

دې زموږ کورته چې اوس نوله نظره لويدي او د ښار وروسته پاتې سيمه وه پېر راته هغه زمانه پلار څخه و. تل به يې زه په دې هلکه وډ گلم. او پښم ځل څخه يې راته وويل:

— د ښه لېنگه سرې سره دې انو يوال ده. خداي دې څير پېښ کړه. څوک چې صادق وي هغه داسې نه وي. خوځېره دلته وه چې هغه زما پېر خوښيد. او يو وړ د پېرې اوسيدې اېښې مو په منځ کې ټينگې شوې وي. هغه به پېرې زغره زمانه خپل خپلوانو په هلکه خپله رايه ښکاره کوله. دې موضوع پېر څخه راکاوه. د خپلوانو سره مې يوه غموسې کرکه پيدا شوې وي. د ده به دوي ټول غندل د هر چاپې اهدا ف به يې راته سپړل. هيڅوک نه وچې د هغه اهداف ده ته ښکاره نه و.

له بله پلوه دې هم زموږ خپل خپلوان پېرې شو. که د چاپه گوسو

د بريالۍ چندر ليکنه



د خور کورنۍ

دې مرموز څېر ماته پونا پېژندل شوې احساس ښکاره کړ. خوله د پېر رته ماڅه ليدل. يانې اوس لومړې مې خپلې سترگې پټې کړې وې. خو که رشتيا د رته ووايم نو سترگې مې هم خلاصې وې. له دې پورته مې څه نه ليدل. ناڅاپه مې د دې موسکا سيوري په سترگو شو.

له ځانه سره مې سوچ وکړ. د موسکا سيوري څه ښوول خوزه پرې نه پوهيدم. داسيوري غټ شو. غټ شواو غټ شو. صادق يې شاته پټ شو. خپله پټ نه شو. سيوري پټ کړ. مانور څخه ونه ليدل. يوازي د ده څېرې مې په ياد شوې چه صلی و:

((سيوري خلک لومړې سيوري خلک کوچنی کوي. سيوري خلک خورې اوس سيوري هرکا رکولاي شي. د ژوند پای د سيوري په منگولو کسې دې وکړه. شپه خپله يوسيوري دې. د ورځې هم يې سيوري نه يې. حتماً د يوه سيوري لاندې يې. اويا هم ستا وجود يوسيوري لري. هرڅه ياد سيوري لاندې دې اويا خپله نور شيان د سيوري لاندې راوړي. ژوند هم داسې تېرېزي. د سيوري لاندې شيان

ورغلاي واي نو پټې يې ورته څنگلې وې. اوزه په دې څېرې پوهيدم خوڅه وکړم چې په دې وروستيو وختو کې مې څېرې له واکه ووتې. د ده له واکه هم ووتې.

څېر همداسې وه چې زمانه خور کوزد ن وه. ماد نور وپېلېدېه پ لسه کې صادق جان هم راغوښت. هغه هم د زړه له کسې زما بلنه ورنله او د خپل همېشې حالت سره يې راته د هو خواب راکړ. خو خواب يې ماته يو وړ ښکاره شو موسکا يې هم وکړه. ماته د موسکا يو وړ ښکاره شوه. د ده غوندې مې د هغې شاته د يو بل شي شته والی ولېد. بيا مې وويل چې زه لانه پوهيږم. د اېه يوازي يوشک او گمان وي. پلار يې د کوزد ن ټول اختيار ماته راکړي. زه يې مشر زوي وم. هر څه مې کولاي شوای نېغه هم دې دليل وچې ماد کوزد ن په شپه هغه د اصادق جان د رنځم د خپلې خورواکمن وټاکه. د ده بيا هم يوه ښه موسکا وکړه. منظور مې ښه شيطان موسکا ده. بيا مې غوږنو کې کوم چسا څه وويل. د ده د شونې وډ نقاشی پسردي ږيرموز څېر ښکاره کساره وه

پېر جالب دي. پېرې معماوي په کې شته. د سيوروشاته همدغه پراته وي سيوري د نقاشی يوه پرده ده. سرې بايد د سيوروسره نه بلکې خپله د اصلي شپانوسره سراوکارولې. بيا نو د سيوروسره څو بېخي بل پ وړ برځور د ضروري ده. د ابرځور د بايد صادقانه وي. ځکه اوس خونو سيوروتول شيان خوړلې دي. ((

د دې څېر بيا د زده صادق جان په هلکه وپېرولم. خوځان مې زړ قانع کړ. هوشيار يې څه وم. فکر يې وکړ دې يې خوښو خپل کار کړي دې. زړم هغه د موسکا سيوري له نظره لري شو. اوصادق جان ماته هم هغه صادق جان و.

پلار مې له دې چې مادې د خپلې خورا اختيار مې ټاکلې وچندان. خوښ نه و. خوکه رشتيا د رته ووايم زمانه هم په وروستيو وختو کې څرخه پيدا کړه. د انوشک و. په څرخې کې پوهه نه وي. وږمه کې وي. زه هم وږمه څخه خپله دې دوه کسه تازه رانوتل. هغو زما د هور څخه پوښتنه کړه. هغو ټول مجلس ته زمانه ويل وروسته تاييد وکړ چه جلکې هم خپل د نفس واک ده ته. صادق جان ته ورکړي و. د خور وپېرولې پتنوس راغې او په کې يوه پېر گلالي توتې هم په خور غوړول شوې وه. ټولې سترگې هم دې پتنوس ته ورواوستې چوپتيا څېره شوه. او هغه د چا څېره عزرا بيل د خوشبېوله پاره کوټه وکته. ښه شپه وروسته روښانه څېر يې وکړ.

— ښه. ترکوم چې تاته معلومه ده.

هغه د رسم سره سم څېرې وکړې. صادق جان بيا هم موسکا وکړه. موسکاي د اخل ښکاره موسکاوه. زه بيا ورته څېر شوم. د موسکا شاته نرې کې وردننه شوم. خود ه نوره موسکا څخه کړه اوماته يې موقع را نکره چې د موسکا سيوري لاندې څمورېم. هغه وحشتناک څيز چې د موسکا له ورکيد وروسته او د هغه د سيوري له پرکېه وروسته ځان ښکاره کړ. د ستې يې وپوښتم:

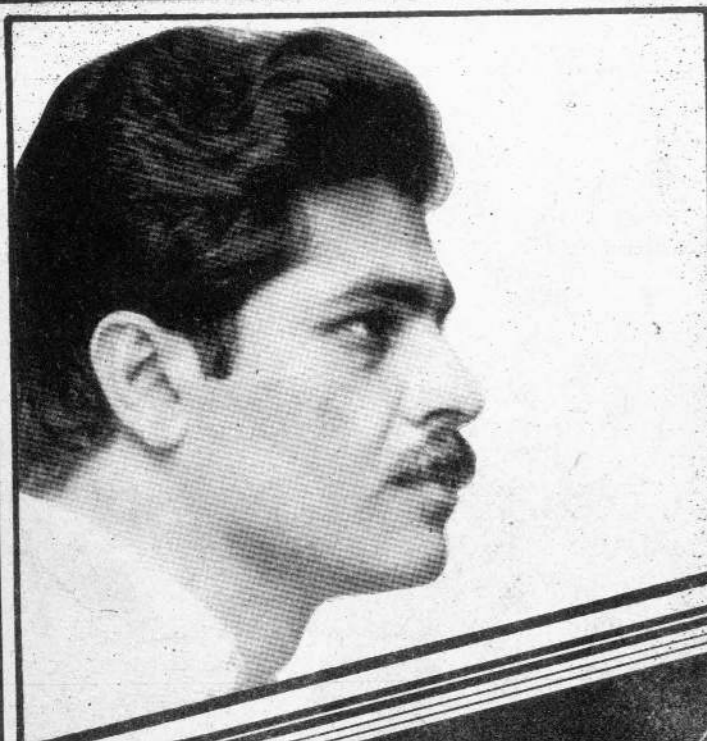
- اختيار يې زمانه دي؟
 - ما خواب ورکړ؟
 - هوستادې؟
 - زمانه دي؟
 - هوستادې؟
- د رې ځل يې دا څېره په ما بيا بيا وکړه. په پای کې يې نېغه يوه د رانه غوړولې.

نو تاسې ټول دې څېرې چې اود دې (چې) سره يې لاس پېښه کړ. ټوله خوزه يې په توتې کې وپېچله او خپلې مخې ته يې کښوده. بيا يې نوخپله څېره خلاصه کړه.

— دا جلکې ما ځان ته وکړ.

د دې سره جوخت د کوټې د خوځواوونه خلک راپورته شول. اوسه يوه شپې کې دې د پېښو لاندې پروت و. زمانه يې سستې شوې وي په خپلې سادگي مې اوسنکې له سترگو څخه پټې دي. او هماغلته ناست پاتې شوم.

ټولو خلکو او ان زمانه پلار په ما شاهدې وويله چې د اکاډه کړې ما هم له دې چې ځان مې گهکاراگانې خپل خلاصون له پاره مې هېڅ هم ونه ويل. د دې نن سبا به قاضي په ما خپل حکم صاد رکړي. نه دې معلومه چې سبا به څه وم اوچېرې به وم. — پای —



هیچ چیز نگفتی وگرنه درد لست است.
 تارو سوزن کردی؟
 - خیر بگوید محصل بوختون
 - گپ مرده ما درد لشان
 - است؟
 میاشد.
 - از دل هم اگر براید زیبای
 این کم نمیشود.
 - حالی چی بگویمت؟
 - چیزی گفته نمیتانی.
 - چطور نمیتانم؟
 - خوگشکو، گپ سرعاشقی بود
 میگویند چند سال پیش یک مامور
 از حالاش خوبتر بود، چطور؟
 سنی این گپ نیست، من

ایوبی خنده‌ها

پایه‌های خنده‌ها

راهی که ایوبی باید بدوید

فاکولته رادوست داشتی، دو سال بعد که عشقت سرت بسیار زورآوری کرد فامیله زحمت داده خوا- سنگاری روان کردی، مگر جالبش این است وقتی فامیل انجسا میروند، متوجه میشوند که دختر مورد نظرت، چار سال پیش عرو- سی کرده و سه طفل دارد، چطور؟ - شما راست میگویند مگر - گپ اینست که از همین قصه خودم آگاهی ندارم، در مورد معلومات میکم و بعدا به شما میگویم.
 - خوب، من شمارا به سرگ میگیرم که به (تو) راضی شویید، پس راست گپ چیست؟
 - بیا از عمی گپ تیرشو.
 - والله اگر تویی اگر قلم بزیم.
 - بلی، بلی - بلی، کسی رادوست دارم، دوست دارم - صحیح شد؟
 - خیر ببینی، حالا بگو که کیست؟
 - احتیاط، همینقدر بس

برعکس صورت به خوشی
 بسیار احترام دارم
 - از ترس؟
 - نه، به سه دلیل:
 اولاً عرضشوی مادر است
 و عمادری قابل احترام
 دوم اینکه خوش مادر است
 انهم مادر یک آدم خاص
 و سوم اینکه، وقتی کسی
 از طرف مقابل خود توقع دارد که
 مادرش را احترام کند، خودش
 هم باید این شعامت راداشته
 باشد.

- یعنی احترام کردن خوشی
 شعامت کار دارد؟
 - اگر ندارد چرا اینقدر
 پشت خوشی را گرفتی، نمیدانم
 خودت اینده داری یا نه؟
 - خوب، غیر از عاشقی و طنز
 نویسی یگان مصروفیت عمای
 زور نالستیک هم دارید؟
 - جزا شمارا زور میدهد؟
 انطورا (یکان) گفتی که آدم
 فکر میکند فعالیت عمای زور-
 بقیه در صفحه (۹۴)

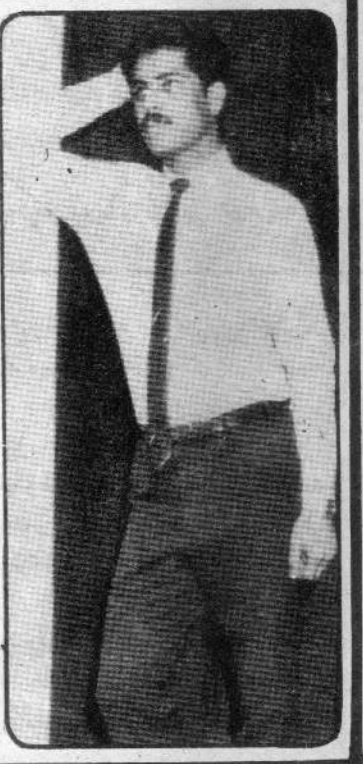
مصاحبه با حقیر، فقیر و سراپا تقصیر
ظاهر ایوبی کلانکار هر کاره



محمد ظاهر ایوبی فرزند پروفسور محمد نادر ایوبی ۲۴ سال قبل در قندهار (نوده) ولایت فراه زاده شده است.
 تحصیلات متوسط خود را در لیسه عمر شهبه و تحصیلات عالی خود را در پوهنسی طب معالجی انستیتوت طب کابل دنبال می نماید. وی در بخش های فرهنگي مکتب و پوهنتون همکاری داشته و طوریکه اطلاع دارد به حیطه ژورنالیست و طنز نویسی با مطبوعات نیز همکاری دارد. طنزها و نوشته های او حاکی از استعداد درخشانی است که باید به آن امید های فراوانی داشت.
 به قاضای علاقمندانش باری صاحب بی انجام داده ام که البته بسیار صمیمانه و شوخی آمیز است.
 مصاحبه از صد:

باید عرض کنم غیر از روزهایی که فاتحه میوم، در سایر روزها آدم خنده روی هستم. نه چاقی استم و نه زیاد لاغر، طول قدم یک متر و هفتاد و پنج سانتی و برشانه هایم ۲۷ سانتی است. یک روز که خود را در ترازو های زیر زمینی پلازا همراي بوت و لباس روی خریطه سودا هم که به دستم بود وزن کردم، وزنم ۶۷ کیلو گرام شد که اگر (۷) کیلو رابه حساب لباس سودا تیر کنم وزن خالص میشود (۶۰) کیلو.
 - امید وارم کبوت اردوشکر وزن تانرا تقسم چهار نکنند، در مورد نمبر پایتان گفتید؟
 - نمبر بام راچی میکنید؟
 - هیچ، فکر نکنید به شما بوت تحفه میدهم مساله بسر معلومات افاتی بنده است.
 - نمبر بام تا دیروز هفت بوت.
 - خورد نیست؟
 - نه، بسیار مناسب قدم و اندام است.
 - راستی، خودت پیشتر گفتی که آدم خنده روی استی.
 - خیر نیستم؟
 - پس چرا یگان و نت کمدر

- سرو صورت تان زخمی
 و افکار معلوم میشود، آیا لست خورده اید؟
 - نخیر از مورتولی بس افتاده ام.
 - پس ملی بس با سخ طنز هایتان راداده است؟
 - فکر میکنم هنوز دلش پسخ نشده.
 - عمواره علاقمندان تان از ما می پرسند که ظاهر ایوبی مثل طنزهای خود آدم بر نشاط و خندان است یا برعکس، و دیگر این که ایماچاق استند یا لاغر؟ خودتان واقعیست را می گویند یا اینکه ما افشاکنم؟
 - یک گپ، چاتی ولاغری دیگر چی رازی است که سرا میترسانید، افشایش کنید.



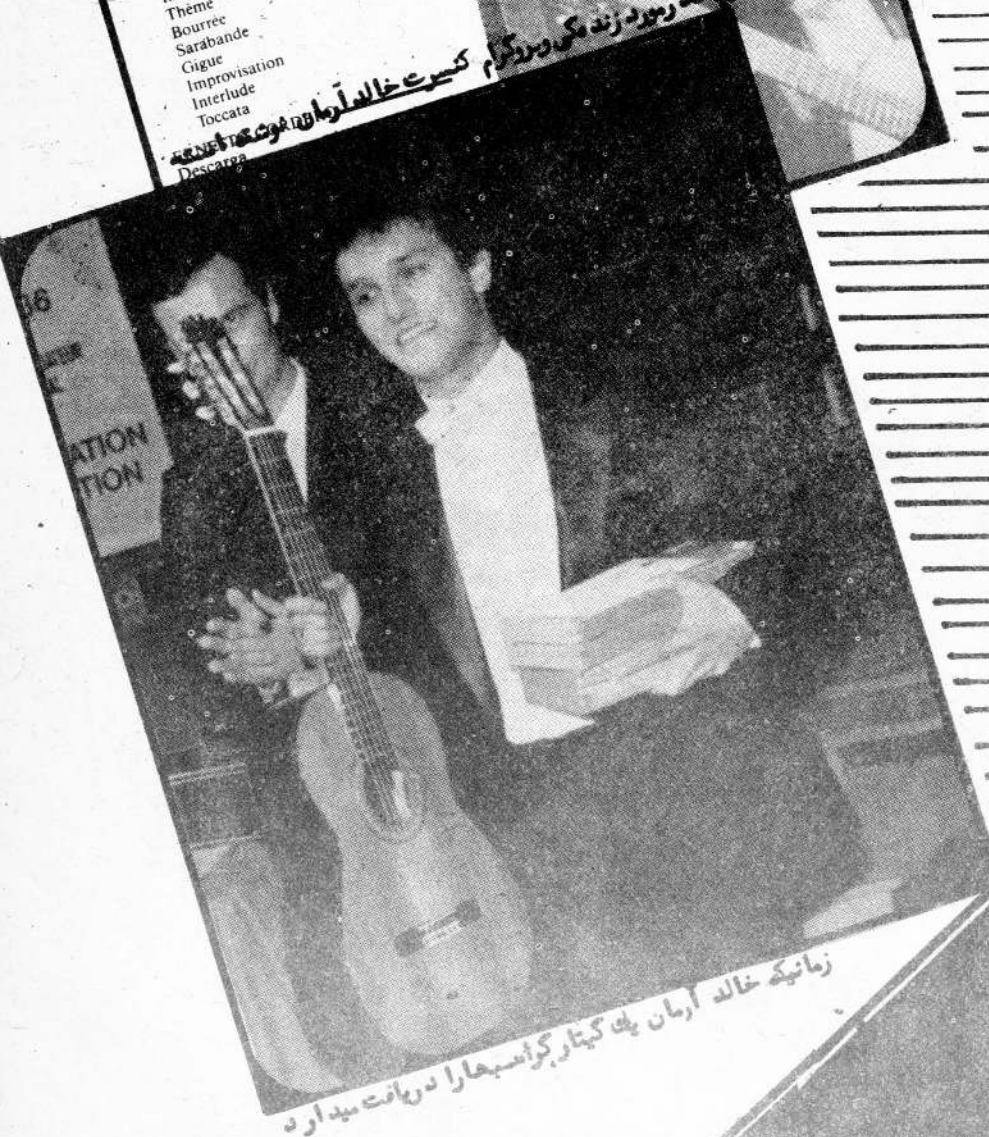
Paris
d'un premier
KHALID ARMAN

PROGRAMME
LUIGI LEGNANI
Introduzione, tema, variazioni e finale
MAURO GIULIANI
Gran Sonata Eroica Op. 150
JEAN-SEBASTIEN BACH
Sonate n° 1 pour violon seul en Sol mineur
Adagio
Siciliana
Presto

BIOGRAPHIE
KHALID ARMAN est né à KABOUL. Il commença à y étudier la guitare à l'âge de 16 ans, il obtint le 1er prix du Concours International de Guitare classique européenne. En 1984, il fut finaliste au CONCOURS INTERNATIONAL de KUTINA HORA (Tchécoslovaquie). En 1986, à l'âge de 21 ans, il a obtenu le 1er prix du CONCOURS INTERNATIONAL DE RADIO-FRANCE. A ce prix s'attache un Récital offert par les RENCONTRES INTERNATIONALES de la GUITARE de la Ville de TARBES, ainsi que la remise de l'instrument primé au CONCOURS INTERNATIONAL des MAITRES GUITARIERS et acquis par l'Association pour les RENCONTRES de la GUITARE de TARBES qui l'offre à Radio France.



جلالفرانسوی که در مورد زندگی و زندگی کسرت خالد آرمان نوشته است



زمانیکه خالد آرمان یک گیتار گرامسبهارا دریافت میدارد

وقتی که انگشتان من بر تارهای گیتار می لغزد



محمد حسین آرمان : من به پسر نوشتم . نروتن باش روطن شی غم بود را فراموش مکن

انگشتان او وقتی بر تارهای گیتاری لغزد ، دگر اینجا تنهاچند تاروتکه های چوب نه بل یک دنیای از رازها و قصه ها است که صدای میشوند و بال می گیرند . راستی این دست چه پرمهانت ، دست استاد ، دست تواناست . آرمان در چند دهه اخیر یک نام بسزنی در دنیای موسیقی کشور بوده و هنوز سلسله این نام در تار و پود موسیقی ما و اگر کمتر تو گویم در دنیای موسیقی گیتار در سطح جهانی ادامه دارد و پسرش خالد آرمان در هر کشوری از جهان حاصل این نام است و حاصل پیسک استمداد بی نظیر بر رخش .
محمد حسین آرمان ، آرام و خورش پر خورش است . شپته ود لیستنه موسیقی است . روزهای زیادی می گذرد که در نظرداشتم با آرمان صحبت های داشته باشم و خوشبختانه این موقع مهسر شد و استناد که بی تکلف و مهربان است صحبت را آغاز نمود .

صاحبه : از منوهه باختری

- فعلا من در لیسه موسیک به سمت آموزگار تئوری موسیقی و گیتار میباشم .
- شما از لیسه موسیک نام بردید . لطفا در این زمینه معلومات اراپه کنید ؟
- این لیسه یگانه مرکز تدریس موسیقی در افغانستان میباشد البته برای من بسیار تاسف اور است که در یک کشور فقط یک مکتب برای آموختن موسیک موجود باشد و بازم تاسف اور است که یگانه مرکز هم بالاتر و وسایل ضروری مجهز نیست . تعمیران خیلی کهنه شده است . خلاصه بسا مشکلات زیاد رو بروا شتم مثلا :
- آلات موسیقی ما خیلی کم میباشد که اکتشافی نماند ان را .
- نسیکه .
- بته در صفحه ۱۸۰

آیا خالد آرمان به گفتگوی با محمد حسین توانای کشور

کشور بازمی گوید بی

موسیقی مانده ما -
مانده ولین را
آموختن و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار داد این انگشتان اشناهی تارها و سازهاست .
- آیا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنی ؟
- بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی به استفاد از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم .
- فعلا در کجا وظیفه دارید ؟
- در موسیقی مانده ما -
مانده ولین را
آموختن و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار داد این انگشتان اشناهی تارها و سازهاست .
- آیا شما در رشته موسیقی تحصیل میکنی ؟
- بله من بعد از فراغت از مکتب تجارت و خدمت سربازی به استفاد از یک بورس تحصیلی از وزارت اطلاعات و کلتور به یوگوسلاویا رفتم و در آنجا مکتب عالی موسیقی را در رشته گیتار به پایان رسانیدم .
- فعلا در کجا وظیفه دارید ؟
- در موسیقی مانده ما -
مانده ولین را
آموختن و اینکه تا امروز که مقابل شما قرار داد این انگشتان اشناهی تارها و سازهاست .

اما این صدا صدای یک پدر نبود، این صدا همگانه بود، پدری بود که همیشه آرام ولی خیلی سفت قهر بود با کسی حرف نمیزد، وظیفه اش دهنی از ولایات بود، در کارهای وظیفه اش استاد همه بود ولی مزاج پدری نداشت با من میرادم و خانمش هیچ گاهی با خنده و مزاح صحبت نکرده بود.

مادر من آهی کشید، این آه و گریه راز را گشود، او همسراه با اشک گفت: دخترم تو مثل همه بدنیا آمدی، پیش از اینکه بدنیا بیایی روی یک ساله کوچکی خانوادگی بدرت مادرت را طلاق داد تو بعد از طلاق بدنی آمدی، حین ولادت مادرت وفات نمود و تسرا برای من، که خواهرش بودم سیرد - بتواسی گذاشتم و ترا فرزند خود خواندیم، تبه مکتب رفتی و آهسته و آهسته کلان شدی، و حالا تو هم اولاد ما هستی تسرا دوست دارم.

بیادم آمد که یک روزی که من از پنج سال پیش نداشتیم دم دروازه خانه آرام نشسته بودم که ما ملیم آمد، همینکه مرادید، به آغوش گرفت. اشک از چشمش سرانبر شد چه من گفتم: آگه. تو مادر جدانتی، ای طور دم دروازه نشسته ای. او فکر میکرد که حرف های او در من اثری نیکو دارد من نمدانم، امروز دانستم، امروز اثران در دما ملیم مادرهای من یکجا شد.

آری [بیادم آمد که یک خاله ام در حین ولادت - فوت نموده، مزارش در محوطه دور زهارت بود که - نزدیک مطه مازاد داشت. اخواه ام نی، بلکه مادرم بود، بارهای تفاوت از مزارش گذشته بودم. از مزار مادرم غمیده ام، مادرم شهیدم و مادر پاک و نازنینم. عکس از اباها هم فرسوده گی اش در خانه. ما نگهداری شده بودم برداشتم مادر جان گفتم و کویستم صورت نازنینش را ببینم.

روزی ((او)) آمد، در حلهی مرادق الباب کرد پدر را باز کردم، به داخل حلهی گردیدم. مزار او را دیدم دیده پرسید: چرا؟ مرض هستی؟ ساکت ماندم. پرالم گفتم: تو دوم نمره کاهاب شده ای، تبه یک باشد، آنهم از تو همین توقع را داشتم بطرفش نگریستم، این کاهابین هیچ خوش نیامد، این درجه به وجد نیامدم از او پرسیدم: چه کاهاب شدیم؟ به آواز بلند گفتم: دوم نمره، اینه به پارچه بگی، شما دختر همسایه همورزده خانه تان آورد.

با خستگی تمام بارچه را گرفتیم، یک ورق سپید چاپند کله سیاه چیزی با ارزش نبود، به او که خیلی خوشحال بود نگریستم. او هم بمن خیره شده بود. - اشک چشماتم را بر ساخت، سر روی زانو گذاشتم و زار زار گریستم. او که از تمام قصه خبر داشت چیزی نگفت لطفه بی گناشت تا بگویم. شاید او هم گریسته باشد یکبار دستی این موهامم به نوازش پرداخت. پلی دستی ((او)) بود. با بغضی که گلش را گرفته بود گفتم: بخن بزم سرقبره. ... توانست اسم مادرم را بنهان بیاورد و منم دانستم مادرم را میگوید. هر دو ما این قبر ما در من تشعیم. آن قبر، رنگ دیگری داشت، حتی بوی دیگری. مرا مثل یک مادر خود میخواند. ای گلش آن آغوش یکبار باز شد و مرا در آغوش میفشرد. با خود در دل میگفتم: مادر... تو... را... دوست دارم. با آنکه ترانندیده ام، تراد ریخالی دارم. مادر... اشک چشماتم را نوازش داد و روی گونه هایم بقیه در صفحه (۶۱)

توانستم و علاوه بر آن دانستم که تمام بدتم را در نفسرا گرفته است. بیادم آمد که مکتب صرفتم، پای پیاده سوی مکتب روان بودم بارچه امتحانم و درجه اعلی، رتبه او هم را بیاد آوردم. آنگاه دانستم که چه رخ داده است.

نرسیدم آنکه چیزی بگویم، بند دستم را گرفت و نیمه را شمرد. سپس در بازو اکثری داخل اتاق شد. همسنگ چشم هایم را باز دید، پرسید: چطور هستی و لبخند زد. لب گشودم و در پاسخ گفتم: داکتر صاحب! خوب هستم و رسیدم که آیا فاهلم از حالسم خبر دارند؟ داکتر خندید و فرمود: ایستاده خوش را خم کرد و گفتم: فاهدی که توه چه شده، موتر خوب زده یه.

صبح همنگ از خواب بیدار شدم، خود را روی بستر یافتم داکتر نرس آمده بودند، یکی رهش را گشتاند و گفت: حالت خست؟ سرم رابه علامت تائیدشور - دارم. داکتر صتی از دیگری پرسید: داکتر صاحب خون بیش داین، داکتر مقابل جواب داد و خون خواستم، خون او را گرفتمی است در شفاخانه نبود.

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگفتی داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگ خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرانی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میکردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مالک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگفتی داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگ خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرانی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میکردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مالک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

او با دو چشم من گره خورد، یک راز، یک قصه آغاز شد. قصه قصه های من، او گفتم: چرا حرف نمیزنی؟ یا لبخندی گفتم: بخاطریک توهیگاه اینگونه قهر شده بودی.

گفتم: حالا که تهر، چه کار میکنی؟

گفتم: هیچ، فقط این پس تهرت را میبرد دارم. با خنده بی گفتم: منوقت [] یک خاموشی میان ما ره گشود، هر دو ایستادیم، خاموشی صدای دل های ما بر از هیاهو بود، او فقط ایستاده بود و من هم ایستاده بودم، ولی هر دو فاهم یک سفر بسوی کعبه دل بودیم. یک سفر پر از خطر، پر از تشبب و فراز. روزها گرمتر میشد، هوا گرم میشد، وزین کویه ما نفس گرم میکشید. من و او همدیگر راهمیشه میدیدیم او خانه ما ما آمدیم به خانه ایشان میرفت، هیچگاه فراموش نمیکشتم. در امتحانات چارونیم ما با من کما کردیم گفتم بود که اگر بدرجه اعلی (اول، دوم و سوم) موفق شدم، بهترین تطفه برایم خواهد داد. همیشه درسهایم را از او میبریدم، چونکه بهترین زبان اوستی

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگفتی داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگ خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرانی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میکردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مالک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

فاهلم یک بوتل یافتم، پشت بوتل دیگه فرستادم. نرس پرسید: داکتر صاحب از خود فاهلم میگفتی داکتر گفتم: او تا نبودن، یکی پرسید: از مادرم؟ مادرم هم نیست. وسوسه وجودم را استیلا کرد. منگ خیم را تیلای معاینه نموده بودم. () بود. میدانستم خون کبابی است، خون مادرم چطور با من یکی نیست و از فاهلم چطور؟ هرانی که او پرسیدم گی آمد سوال به پیشم میکردم بگر همه سوالها بی جواب صماند. او هم خاموشی مانده فکر میرفت.

شفاخانه پرالم یک دم بمبار آورد. غم بزرگی، مادر و پدرم نیز به سوال هایم جواب ندادند تا آنکه از دستم برخاستم و خانه رفتم. مرابیکانه کی نرا گفتم بود، کوچه مالک سکوت بیگانه داشت، خانه برام سراپا بیگانه بود، همچنان همه اشیا، همه افراد آن از یاد رومادم پرسیدم: شما با من چه رابطه دارید؟ چرا خونم - با خون شما یکی نیست؟

پدرم شمرده، شمرده گفتم: دخترم، تو دختر ما هستی، فقط دختر ما!

از میانم خواست

قصه یک عشق، قصه یک درد، قصه یک زنده گی

کویه سنی ما، هنوز گرم بازی کودکان است، امروز بازم از پیششیم بیخ زده اناتم، همانگونه آن کویه چند سال پیش را می بینم، آن کویه بی که مسرا روزگاری به سان کودکی در برداشت، مقال و تقسال داشتیم، شوخی میکردیم، حالا نیر کودکان شوخ قال و مقال دارند.

کویه مادر نیمه کویه بلندی قرار دارد، که مردم درجه اطراف آن سینه ها ساخته اند. در اینجا - همیشه غمناک است، قال مقال است، میدانم چه موضوعی است که سالهاست حل نگشته و داد و نهد دارند. سان زندگی من، کویه تا بحال پروازها هست.

کودکان مثل دوران کودکی ما بدون کینه خوشحال و خندان اند. همبازی ما دارند، که با هم مشغول سرگرم اند. با هم قصه ها دارند، جنگ ها دارند و - آشتی ها دارند. مثل من، مثل ((او))...

در دل هر سنگ این کویه نفس خاضره های اوست ((او)) همبازی من بود، فقط چند سالی از من بزرگتر

کویه چای پرتاب

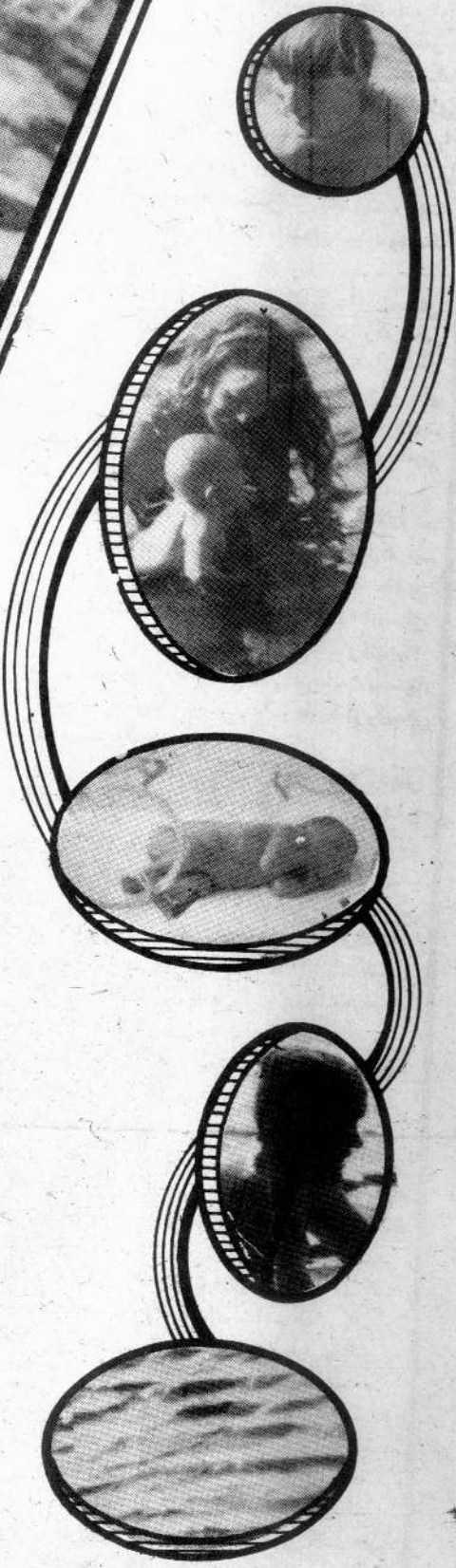
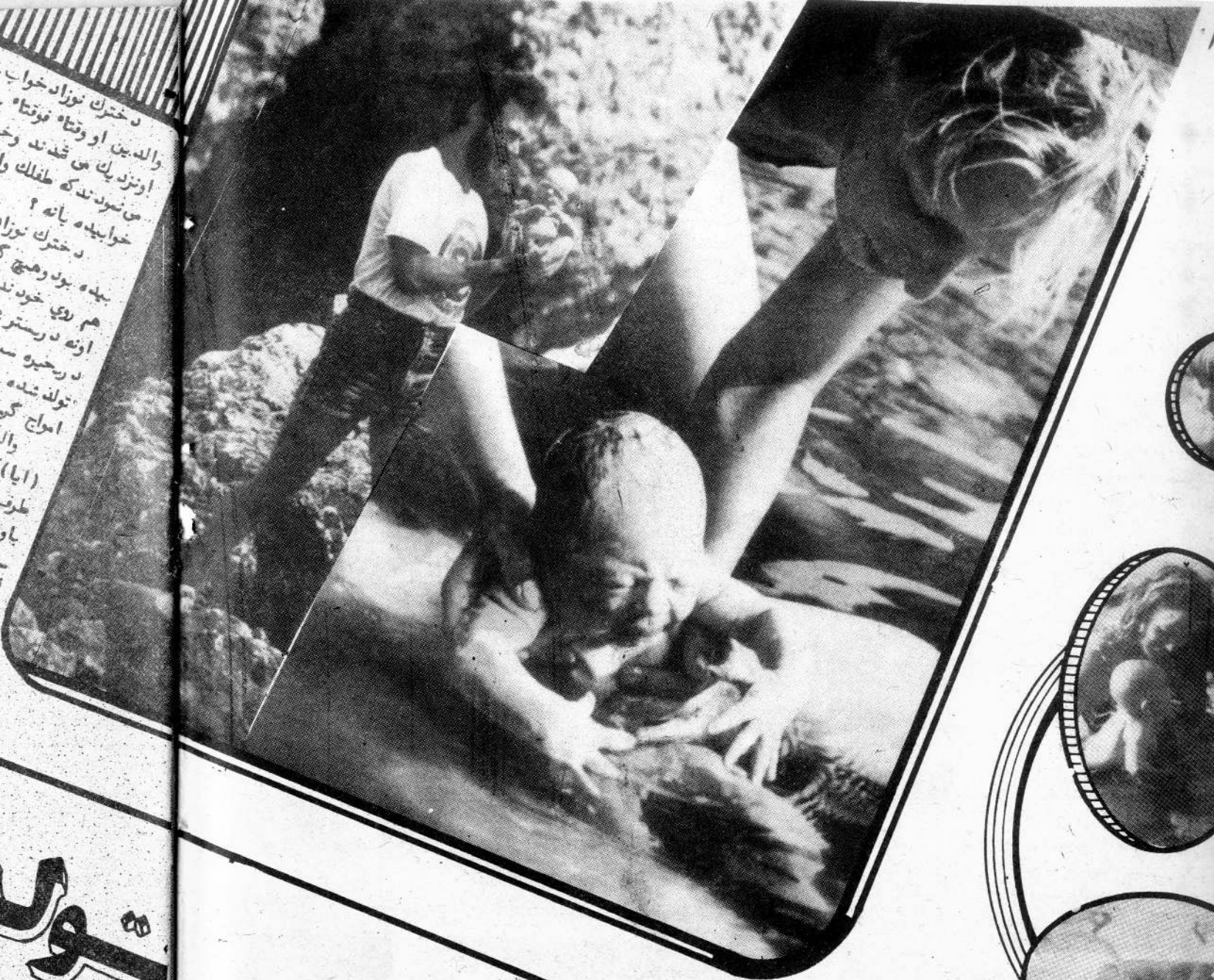
بود، از ترو خیلی مهربان یادگشت بود، بیاد دارم آنروزهای راک من بناحق بهانه میگرفتم و تقسط خواست مرا میخواست. قهر میکردم، به خانه میرفتم و او نیز صبرت با کسی دیگر همبازی نمیشد، صبح وقت باز می آمد و مرا صدا میکرد. منم میرفتم و او میگفت: باز قهر نکنی.

ما بزرگتر میشدیم، نه با لطف تر میشدیم، تا آنکه قصه های خوش من پایان رسید. خنده هایم به گریه تبدیل شد و زار زار بومزار آرزوها گریستم، آنوقت شروع زندگیم بود. همانطوریکه جوان میشدم، درخت - زندگیم شاخ بوگ می کشید، هر سال این درخت سبز تر میشد و خزان نداشت.

آنروز بعد از چند روزی او را می دیدم و خیلی ابروسم قهر بود، نه قهر بلکه، قهر بود. لباس نیلی صاف بتن داشت، موهای سیاه و میچمش به نهایی اوست انزود، او مرا هرگز بداندگونه حرف ها نگفته بود، خیلی متمجب به اوست میگفتم، اما تندی حرف میزد، چشماتم نهایی های او را حساب میکرد، او یکبارگی خاموش شده بود طرفم نگاه کرد.



این قصه سرگذشت واقعی نویسنده ان - ن - است که - خود لب به دفتر سپارون آمده و این سرگذشت را به دستاورد با گذاشت



فقدن کودکی و آب

تولد

فرجه از: هارون

والدین او وقتاً فوقتاً بطرف خوابیده بانه؟
 د ختک نوزاد واقعه خوابی
 او نوزدیک من شدند و خود را مطمئن
 می نمودند که طفلک وانعمه
 بیده بود و هیچ گونه لغافسی
 هم روی خود نداشت، از سر
 اوزه در دستر شفاخانه بلکسه
 در حیوه سیاه (در بیس آب)
 تولد شده بود. سرتاپای او را
 امواج گرم در بر داشت،
 والدین د ختک به ندره نویست
 (ایا) گداشته بودند و مشکل
 طرف او نوزدیک من شدند و مشکل
 باورشان می آمد که فقط چند
 ساعت قبل طفل آنها در بیس
 آب تولد کرده بود.
 چندی بعد طفلک بیده آرشد
 و خانواده باکی بانسکی، کاتیا
 مادر او نوزدیک من شدند و مشکل
 نوزاد آنها (ایا) به اولیسن
 گردن شناوری در حیوه سیاه
 پرده اختند.
 با وجود آنکه چنین مناظری
 رانی توان در هر ساحل بدولتی
 مشکل است امروز به آن اسم
 معجزه داد.
 زایش نوزاد در بحر باد رآب
 روز بروز مریخ می گردد، جهان
 چنین تولدات در کشورهای
 شوروی، فرانسه، ایالات متحده
 آمریکا و جزایر اسکانه نهبیا روز
 به روز از یاد می باید.
 به روز از یاد می باید.
 بحر و یاقوتی منزل در اتحاده
 شوروی نیت گردیده. جالب اینکه
 نه تعایک واقعه مرگه مسا در
 ویا نوزاد دیده نشده، بلکه کد ام
 موایب ناگوار بعد از زایمان
 دیده نشده است. تولد سالم
 این اطفال، درست بودن فرضیه
 ادوکتور ریگود چارکوفسکی را
 به اثبات رسانده. برصوت ۲۰
 سال قبل فرضیه تولد طفل در آب
 راتدوین نموده بود.
 تولد
 ماد طفل تسهیلات زیادی را در
 برآورد که از آن جمله جلوگیری
 از زخم شدن و درد های سخت
 در انتهای زایمان می باشد. تولد
 در آب برای خود نوزاد هم آسانتر
 و طبیعی است، زیرا طفل در دو
 زنده گی خود در بطن مادر در

بین مایعات قرار ارد و زمانی که
 او در آب بد نیامی آید، تغییر نسبتاً
 کسی را متحمل می گردند.
 هنوز هم محققین علم طب راجع
 به این نسی دانند که نوزاد در
 لحظات نخستین زندگی خود
 چه چیزی را احساس می نماید.
 ولی این کاملاً واضح است
 که بعد از ترک بودن بطن مادر
 نوزاد ضربه قوی که ناشی از نیروی
 جاذبه زمین است متحمل می گردند
 در این اثنا نوزاد ۳-۴ مرتبه
 بیشتره اکسیجن ضرورت پیدا
 می نماید. انرژی که طفل در بطن
 مادر ذخیره نموده، جهت احسا ده
 بالانس و خوارت در مقابل نیروی
 جاذبه زمین (وزن) به مصرف
 می رسد. توازن از طرف دیگر
 که از ارمحول مایع به ماحمول
 (خشک) مشکلات را در زمینه
 تطابق او را گانیم نوزاد به جهان
 می آورد.
 در رساله های آخر رنتیج
 تحقیقات که در این زمینه صورت
 گرفته، به دون چون و چرا ثابت
 شده که چگونگی نخستین روزها
 وحقی اولین در شکل روانی او را
 انسان در شکل روانی او را
 رابطه میان حالت تولد طفل
 (فشار فیزیکی که نوزاد در انتهای
 تولد توسط سر خود متحمل
 می گردد) و امراض روانی بعدی را
 که در آینده ممکن است هائیکند
 حالتش شود، به اثبات رسانیده.
 انسان.
 تولد طفل در آب در واقعیت
 امری که در طفل از ماحول طبیعی
 مایع که در رحم مادر او را احاطه
 نموده بود، به ماحول مشابه مایع
 از حالت بی وزنی به حالت
 بی وزنی که در آب همان می آید می باشد
 همچنان در شرایط مذکور برای
 نوزاد لزوم مصرف انرژی جهت
 رفع نیروی جاذبه زمین حس
 نمی گردد. چنین شرایطی تسر
 نوزاد ۳-۴ مرتبه اقتصادی تر
 تمام می گردن، واضح است در
 صورتی که نوزاد انرژی مذکور
 شده در بطن مادر را در انتهای
 تولد کمتر مصرف نماید، انرژی مذکور
 در رشد بعدی او تا به ثمر قابل
 ملاحظه خواهد داشت. اطفال
 تولد شده در آب دارای عضلات
 قوی تر بوده و اولین حرکات راجع
 بهارت خاص خود را از همان زمان
 جنین اطفال زود تر از همسالان
 خود می نشینند، زود تر ایستاده
 می شوند و راه رفتن آسانی نمایند
 ناگفته نماند که در آب بازی جوو
 ندارند. بعد از چهار ساعت تولد
 خود آنها مانند (ایا) بالای آب
 خود را گرفته می توانند و بعد از چند
 ماه می توانند زیاد از یک کیلومتر
 شنا نمایند.
 با گذشت زمان فرضیه
 چارکوفسکی ثابت گردید. او میگفت
 اطفال شناور به سالم توسط مین تر
 از دیگران بازی آینه آنها کمتر
 مرض می شوند. آسانتر تغییرات
 حرارتی را متحمل میگردند و بطور
 معمول می توان گفت آنها کمتر سرج
 وید خلقی می نمایند. در صورت
 مرضی تد اوی آنها خیلی مختصر
 می باشد و هیارت از حجام با آب گرم
 و سرد با ساز عضلات و در صورت
 وخیم آن بانوشانیدن جوشانده
 گیاهان طبی مرض آنها برطرف
 می شود.
 مشکل مهم دیگره اکثر
 زائیدن را در شرایط هادی در شوار
 می نماید. عبارت از بزرگی سر
 طفل می باشد، اگر سر طفل کلان
 باشد برای او تولد شدن مشکل
 است. فشار که بالای سر طفل
 در انتهای تولد وارد می گردن،
 میتواند باعث سرخوردگی روانی او
 سر نوزاد گردد و در شکل معنیده
 تا بیرونی وارد نماید. معنیده
 چارکوفسکی در نتیجه مامان گ
 قبلی زن حامله توسط
 تعویبات مختلف بشمول
 اب بازی، عضلات لگن
 خاصه و بیشتر خصلت
 (الاستیکی) مسی
 بخشد و تولد نوزاد را
 با سوزش سهل تر
 می نماید.
 اگر از تمام این
 تسهیلات -
 گذریم
 و بنگالعه
 ایسن
 بقیه در
 صفحه
 (۹۷)

په نا آشناووکی آشنا!

نیتو، شاعر، طبیب او

سیاستمدار

په بیاجوړ ولوکې چې د ۱۹۶۱ کال د باخون په نتیجه کې په وحشیا نه لول بچیل شوي و. فعاله او هراړ خیزه ونډه واخستله. کله چې د پرتګال فاشیستې ضد انقلاب د ((سالازار- کانتانو)) استبداد یې رژیم نسکورې (امپلا) لاجې نیتوې رهبري کوله یواځنې ملی سازمان و. چې په انګولا کې یې پخې اوکلکې نظام او سیاسي ستې د رلودې او همداروچه په چې وی کولای شول د ازادې انګولا د سیاسي قدرت واګې په لاس کې ونیسې او رهبري یې کړې انټونيو اګوستینونیتو همغښت چې د سیاست په لور کې یوشمهور شخصیت و. د افریقا د شمراو په محاکمې کې د لول د مبارزو انقلابی شعر په آسمان کې لکه خلانده ستوري اوس هم بلنیز یې اوسه راتلونکې کې به هم وبلنیز یې او د ((توري افریقا)) استعمار وهلی او استبداد بېلې گوتونه بښه زبا کسې.

د نیتو شمرونو مشهور مجموعه ((سیخې هیله)) نومېږي چې د نړۍ په لویو ژبو کې لیکل شوي ده. هغه په ۱۹۷۰ کال کې د اسیا- افریقا د لیکوالو د انجمن ادبسی جایزه وګټله. نیتو افریقا د شمرونو د نیتو د انګولا د شمرونو د نیتو د شمرونو افریقا په نړۍ کې لیکل شوي دي.

هغه په ویل د افریقا د خلکو لپاره لوی توند نه له حماسې شعره پرته بل څه ندي. دغه (تور) شعرونه چې د هغه تن یې لک کړي د متروکوډ پښو یوه ندي چې سخت او سار ه د هغه په تن پورې نښتی دي.

د نیتو شعر لکه د افریقا پراخه اوتوده خاوره، پراخ اوتود دي. بقیه د صفحه (۱۷)

په فعالیت پیل وکړ. په ۱۹۵۵ کال کې د دویم لمر لپاره زنداني شو. اوس نیتو پوره نړیوال شهرت پیدا کړی و. شعرونه او لیکې یې د پرتګال له پولو څخه وتلي وي او دې یې د اروپا په بیلا بیلو هیوادونو کې د یوه شاعر او ازادې غوښتونکي سیاسي شخصیت په حیث خلکو ته پیژندلی و. له همدې کبله و چې په ۱۹۵۷ کال کې ژان پل- سارتر، لوی اراګون، سیمون- د بووار، نیکولا کپلن، د یوګوسلاویا او چینو پور سترو او مشهور ادبی او فرهنگي شخصیتونو دده لپاره د ازادې غوښتن لیک لاسلیک کړ. نیتو په ۱۹۵۸ کال کې د طب- پت سند لاس ته راوړ او د ۱۹۵۹ کال په وروستیو وختونو کې خپل موزی هیواد انګولا ته ولاړ. او په طبابت بوخت شو. هغه د طبابت ترڅنګ د ((امپلا)) یا ((انګولا)) خلکو ازادې پخښونکي جنبشې رهبري چې په ۱۹۵۶ کې تاسیس شوې و. په غاړه واخړسته. هغه نو اوس هم اوسېږي شاعر و. هم یوه طبیب او هم زور سیاستمدار.

نیتو د ۱۹۶۰ کال د جون په میاشت کې د ریم لپاره د ((د مافه- سبزا)) په یوه تاجو کسې د زندان د وسپنیزو میلو ترنښا کېږل شو. د اهل خلکو دده په پلوي اعتراضیه غونډې وکړې او دده د ازادې غوښتنه یې وکړه.

د ۱۹۶۱ کال د اکتوبر په میاشت کې د پرتګال یوه زندان ته ولیدول شو او په ۱۹۶۲ کال د نړیوال فشار په نتیجه کې ازاد شو. خوله پرتګال څخه د وتلو اجازه یې نه درلوده. ملګروې هغه لکه پرتګال څخه وتښت او د ۱۹۶۲ کال د جولای په میاشت کې کینشاسا ته لاړ او هلته یې د ((امپلا))

هغه وخت چې پرتګالی استعمار د انګولا خاوره په ونښو لږ لږ و. او په هغه شپه کې چې د ازادې لمر لیدلی و او د آسمان لمنه د سره شفق په انعکاس کې لکه د وینو د سمند رغوندي ښکاریده. هغه، یعنی ((اګوستینونیتو)) د کاکیکان په کلی کې وزیږید. د ۱۹۲۲ کال د سپتمبر (۱۷).

پلار یې د عیسوي مذهب د پروتستان د څانګې کشی و. او لکه د مورغوندي یې د ښوونکي دنده درلوده.

نیتو خپلې لومړنۍ اوسنۍ زده کړې په ((لواندا)) کې سر ته ورسولې او په یوه روغتون کې یې په کار پیل وکړ. د یوه هیواد پال او ازادې دوست شاعر په حیث یې د شهرت او افتخار ستوري د روانې عیسوي پېر یې په خپل پښتې لاس کې د انګولا د نوي زیزیدلی ملی فرهنگ په آسمان کې وځلید. هغه شعرونه له هغه پیل څخه یوې پېرې اساسی او مهمې مسالې یعنی له پرتګالی استعمار څخه د خلاصون مسالې ته وقف شوي و.

څرنګه چې د شاعرۍ ترڅنګ یې غوښتل چې د طب او طبابت لاسه لاري هم خپلو ستم بچیلو وطنوالو ته خدمت وکړي نو په ۱۹۴۷ کال پرتګال ته ولاړ او هلته یې د ((کویمیرا)) په نامه په یوه طبیسي ښوونځی کې د طب په زده کړه پیل وکړ. په ۱۹۵۱ کال هغه وخت چې یې: ((د استګلسم د سولې انجمن)) لپاره لاس لیکونه راټولول د لومړي لمر لپاره د سیاسي فعالیتونو په ((ګناه)) ونيول شو او زندان ته ولیدل شو. له ازادې وروسته یې د پرتګال د استعمرو د محصلینو په نامه یوه ګډه د محصلینو په رانیکال جنبش کې

نوشته د معریف

دا را

کلام خجله

کسی بهتر از او نمی خواند

مسلمه ونسیمه فروع د پده گانشی است. زنده کی ساده وی تحمل دارد. گرچه استاد مدرسه دار الحفظ است اما در منزلش نیز مدرسه بی دارد که حدود شصت شاگرد را در آنجا تربیت می کند.

استاد برکت الله مایه افتخار و مباحات کشور اسلامی ماست. او در مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید. بار دیگر در دهلوی در چنین مسابقه کسی از او سبقت حتمی نتوانست، در مد راس نیز در مقام اول باقی ماند و لقب استاد ی را بدست آورد و سپس حکم مسابقات گردید. برترین افتخارات را در این بخش در هغه جهان اسلام نقطه او دارد.

وقتی با هم صحبت میکنیم از قرآن، این کلام آسمانی که رهت مسلمانان است حرف میزنند، او سابق قرآن است و قرآن را در سینه دارد، قرآن را جستجو می کند، همیشه تلاوت می کند، میگوید: هر کس در جستجوی بهترین ماست از آنچه آرزو دارد، بهترش را می طلبد. اگر چنین بقید صفحه (۱۰)

قرآن را آموخته ۲ - اهل ده بالایی لوی و رسوایی نینوار است. جشنان تاریکیش انگیزه شنوایی تیز گویند و سیرو - مندی حافظه اش بوده است. وقتی باز بخت کلام خداوند (ج) را از امواج رادیو شنید، شیطنته آن کلام شد و برای فراگیری آن صداه نه تعداد از اهل کشور بلکه به سرزمین دور تا هند و مصر سفر نمود. میگوید: ((حفظ کلام خداوند کارد و قرائت در دست کارد یگانه است. من در دوسان و ماه - قرآن را حفظ کردم ولی برای قرائت در دست آن ۱۲ سال زحمت کشیدم و هنوز قانع نیستم. در دست باید معنی آیات قرآن را فهمید تا بتوان مطابق آن تلاوت نمود.))

برکت الله سلم حافظ و قاری نامداری است. دل هر مسلمان مؤمن را با خدا ایستد تسخیر می کند. و کودک کشش

((کلام همچون آفتاب است، همه آن میان گرم و زنده از او اند)) وقتی حادثه صدا و احساس آسمانی می آید، انسان همه گوش میشود و هر چه زودتر در لای امواج و خنوازان فرامیگیرد. این بندار در مورد قاری بزرگ وی مثال حدیث میکند.

در ب کوچک حویلی راد ق - الباب سکیم - کودک در می گشاید و قاری نیکت الله سلم وسط حویلی مرا به امانی مشایعت می کند. اتان با تالیف هادی نماز گدا ری مزین است او ظاهراً نابیناست ولی ارچنان بصیرت معنوی زرفی برخوردار است که حتی در بینایان کثر همقایس سماع شده میتوانست. وقتی در فترجه شعر او را خواندم بیشتر مایر کردم. او چقدر ریخاتسیر است. تازه دانستم که او شاعر خوب بر مایه یی نیز است.

در کما میزسته و در کجاها



اودر مسابقه سال ۱۳۵۸ در مکه معظمه در بین ۲۷۵ قاری به اخذ مدال طلا و مقام اول موفق گردید.

تهیه کننده: مورچل

ماچ

روزنامه مستگی زنان

بین المللی

بازنده دقیقه درزنده گی

صحتمند بود که تا وقتی خود را معر-
فی نکرده بود من نشناختمش
من امروز شمر کار خود را در چهره
و چشمان آن زن دیدم زیرا
قطرات اشکی که از چشمان زن به
عنوان سیاس بالای دستان من
میریختند برای من بالاتر
و مقدّمتر از همه نعمات دنیا بود.
- آیا ارزش این شغل را از-
همان شروع تا رسیدن استید ؟
- من وقتی صفت آ مکتب
بودم عمینکه از مطالب شفاخانه
میکد شتم زنم را می دیدم
حالت عجیبی برای دست میداد
- از یونیفورم آنها خوششان
می آمد ؟
تنها مساله یونیفورم مطمن
نیود از دستان آنها خوشم
می آمدن دستان که بامرک به مبارزه
برمیخواستند .

۱۰ روز ۴ کیلو مایع را از بطن
اوچان سببیم بعد از ارا عملی
کردیم . کیست به بتالوزی فرستاده
شد در آنجا کانسرتش حیرت شد
گفته مریض بیشتر از ۲ ساعت
زنده ماند . نمیتواند ولی مریض
یکماه تحت کنترل مانرارد است
درمندی که مریض در شفاخانه بود
خون ، دوا و سایر اورا از طرف
شفاخانه تهیه کردیم حتی از
حبیب خود یون دادم یکماه که
مریض در شفاخانه بود برای شوهر
او نیز از طرف شفاخانه نان داده
میشد و اتانی عم در اختیارش
گذاشته شده بود . بالاخره
مریض رخصت شد و سه ماه بعد
بازه نزد من آمدنچنان

در آنجا د وکتور مریض هم بود و
چهره غریبان مرگ را از نزد بیک
می بینند .
اکثر زن مامریضانی مرا معینه
میکند که بین مرگ و زنده گیس
نزارند و ما با همه توانمندی
میکوشیم اورا نجات دهیم .
مثلاً بخاطر نام یک مریض
را از صبح آورده بودند کسسه
(کیست تخمدان) داشت در
بطن او ۱۰ کیلو مایع بود که باید
به تدریج خارج ساخته میشد
و بعداً عملیات میگردد . ما طبعی

فندی حمید سرشترولینر
عمومی و سر قابله عملیات خانسه
شفاخانه نسایی ؛
من تا اینجا چون آن در عملیات
خانه بوده ام ، اگر گویند که در راز
کار صحبت کنم باز هم از عملیات
خانه صحبت و اهم کردن چه کنار
در عملیات خانه صورتیست که باید
تا سرحد فداکاری تلاش کرد .



راضیه سرساتمن توفیق
انانیه ولایت کابل :

در طول مدتی که در اینجا
کار میکنم، همیشه رنج برده ام. -
همیشه فکر کرده ام که چرا بسای
یک زن تا زندان میرسد، زنی
که مادر است. من درین مدت
محبوسین زیادی را که متهم به جرم
های گوناگون بوده اند از نزدیک
دیده ام که عموماً منشأ ارتکاب
جرمی آنان فشار های اقتصادی،
ازدیاد اطفال و بخصوص ازدواج
غای اجباری و تحمیلی بوده است.
استند زمانی که اینجامی آیند،
مریض میباشند، عمینجامی میرسد
مثلاً شاه پیروی رانیتوانم فراموش
کنم. او به اتهام فعل فحشا
اینجا زندانی بود. به دفعات
اینجا آورده شد بار آخر به اثر
مرضی به شفاخانه انتقال داده
شد و در شفاخانه مرد. حتی
کسی را ندانست که دفنش کند.
بالاخره به کمک شاروالی دفن
گردید. من در هر لحظه
زنده گیم در باره زن، زنده گی
زن و سرنوشت او فکر کرده ام.

راضیه احمدزاده قاضی محکمه
اختصاصی اطفال :

از آنجایی که طفل زاده محیط
است خواص و کردار او نیز ناشی
از شرایط و تاثیرات خاص محیطی
میباشد که طفل را احاطه نموده
است. همچنان عوامل دیگر از
قبیل محیط خانواده، کوجه
وبازار، مکتب و مدرسه، کار، شغل،
وضع اقتصادی - نبودن بسد و
ومادر و ابتلاي طفل به امراض
گوناگون بالای شخصیت و کرکتر
طفل تاثیر دارد.

بنا از والدین توقع داریم
تا در حوضه تربیه اطفال خود
بوی نهایت توجه نموده در داخل
فامیل از عصبانیت های بی مورد،
تبعیض و امتیاز بین اولاد غای،
بقیه در صفحه (۸۰)



غیا بیسد



داکتر مروارید



داکتر قندی



راضیه احمدزاده



میرمن بریدین



راضیه از ولایت کابل

ملکه زیبایی ازبکستان



در مسابقه «ملکه زیبایی ۱۹۸۸» که توسط کلوب جوانان مربوط - کمیته مرکزی کسومول ازبکستان برای انداخته شده، حاصل جوان ناتالیاکوگانوایرنده شناخته شد. بعد از آنکه در کشورهای سوسیالیستی مسابقات انتخاب ملکه زیبایی برای انداخته شد، کشور چکسلواکیا نیز دست به این عمل زد. این ملکه را بنام «میس پراگ» نامیدند. این ملکه بیست سال عمر دارد. او فعلاً در خانه صرف تربیه طفل هشت ماهه اش است. به تصویر نگاه کنید او واقعاً زیباست.

دیوار قرن بیستم

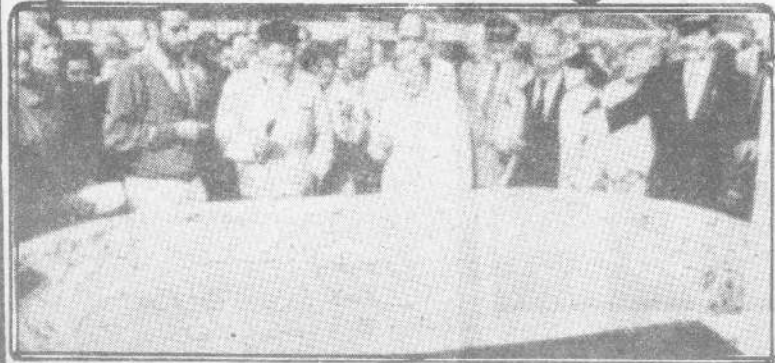
رسم فرانسوی دو صنیعک در نزد **Dominique Durand** رسم را بردیواری کلیسائی در پاریس ترسیم کرد که بنام «دیوار قرن بیستم» معنی شد. در سن ۴۷۷ پورتیت شخصیت های بزرگی که در قرن بیستم ناامان بر سرزبانها افتاده است وجود دارد.



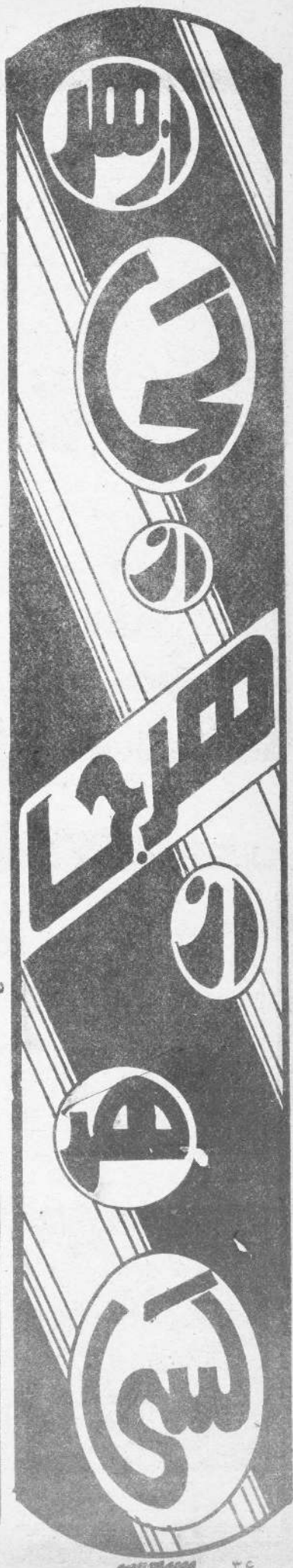
قهرمان بوکس یا درازبی نماز

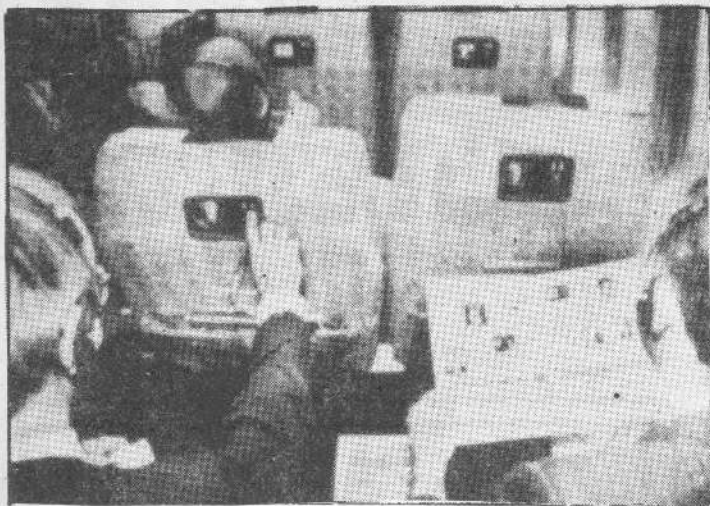
قهرمان بوکس در وزن سنگین مایک تیسون (طرف چپ) با رقیب خود بنام مایکل سپینگر در کفرانس مطبوعاتی اشتراک ورزیدند. نظریه تفاوت بزرگ در بلندی قد این دو قهرمان سپینگر به تیسون پاسخ نهدار گفت: «همین حالا پیش از مسابقه فقط در مقابلم بزاسو باشی» تیسون در جوابش گفت: «هرودرازبی نماز تو زود می خوابی»

سالگرد استدیوم



ستدیوم المپیان هلنسکی سال گذشته پنجاهمین سالگرد گشایش را جشن گرفت. در سن سالگرد در میدان ستدیوم مودل انراک از یک تهیه شده بود - آوردند و در اطراف آن کسانی جمع شدند که در المپیان هلنسکی مدال بدست آورده بودند.





تلوزیون در طیاره

یک شرکت هوایی امریکا طیارات خود را که در پروازهای طولانی پرواز مینمایند، با تلوزیون های کوچک ۷ سانتی متری مجهز ساخته است. این تلوزیون ها در مقابل مسافر، عقب چوکی پیشروی نصب است. مسافران میتوانند درین مینی تلوزیونهاشش پروگرام تلوزیونی را مشاهده نمایند.

شوهر جرمیه میخواهد

مرد ۳۹ ساله می بنام مارتین گانتی از وستون امریکا تصمیم زن خود را که بنا بر گفته خودش بعد از آنکه در شفاخانه بحری به مرض AIDS مبتلا و بعداً وفات نمود نشان می دهد. پسش نیز بعداً به همین مرض دیده از جهان بهست گافتی آنها را داشت که دولت امریکا راه پرداخت ۵۵ میلیون دالر متهم میسازد. اگر این قضیه به نفع او نیز تمام شود از پول مذکور مفادنی نخواهد دید زیرا او خود مبتلا به مرض ایدس است.

قد درازترین مرد دنیا

کی قد دراز است؟ پاسخ این سوال مورد مشاجره عده بی قرار دارد. نشرات موزمبیق تأکید می ورزند که قد درازترین مرد دنیا هموطن آنها بنام کابریزل مونزانی است. می گویند که او ۲۴۶ سانتی متر قد و ۱۹۰ کیلوگرام وزن دارد. هر کسی که باور ندارد...



مادر کلان وریکاره جهانی

مسن ترین انسان سیاره ما خانم فرانسوی بنام ژان ژلمیتا است که بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۸۷۵ متولد شده است و فعلاً ۱۱۳ ساله است. در تصویر او را با دیپلومی که توسط ناشران کتاب وریکاره های جهان بنام جایسنس به او سپرده شده دیده میشود.



۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه

غذای مناسب را در وجود خود مثال داد، زیرا او ۸۰ کیلوگرام وزن خود را بخت. فعلاً او فقط ۷۰ کیلوگرام وزن دارد. درین پروگرام تلوزیونی او ۱۳ مرد چاق را همیشه مثال می آورد، وزن مجموعی این اشخاص به ۲۵۸۲ کیلوگرام میرسد. در تصویر او در آغوش سه تن آنها که هر کدام از چسب پر است ۲۳۷ کیلوگرام، ۶۹ کیلوگرام و ۲۲۸ کیلوگرام وزن دارد. دیده میشود.

امریکاییان بی فایده ۴۰۰ میلیون کیلوگرام گوشت اضافه دارند. لاین وزن اضافه از معیار راه ۳ میلیی باشند. امریکا دارد، همچنان ۱۰ الی ۱۳ فیصد اطفال امریکایی بیحد چاق هستند. این معلومات را هنرمند شناخته شده دیک گریگور که در سالهای اخیر در تلوزیون به مردم رهنمایی به خوردن مناسب مینماید در تلوزیون امریکا اظهار داشت. گریگوری منفعت



این مطلب را هم بخوانید

سرطان چیست و چگونه میتوان آنرا شناخت؟

آیا کشیدن سگرت موجب سرطان میشود؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از گروهی بیمار های که در آن رشد غیر منظم و غیر قابل کنترل حشرات نو مال صورت گرفته و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا نوشیدن مشروبات الکولی خطر مبتلا شدن به

سرطان را بیشتر می سازد؟

و پاسخ هایی برای دهها سوال دیگر در مورد سرطان

رشد شده است و این عبارتند از:
سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

آیا میتوان از سرطان نجات یافت یا نه؟

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

سرطان چیست؟
سرطان عبارتست از توده یا تجمعی از سلول های که در آن رشد غیر قابل کنترل کرده و در صورت عدم معاینه و تشخیص موجب مرگ خواهد شد.

تغ ۴۰۰۰۰ها نهمیدم ۰۰۰ شما در جستجوی بتسول
 خان همسر سارساک مجدی بی ، هستید ؟ والهی بعد
 از آنکه قصر پاشا به فروشی رسید ، بتول خان را دیگر
 هیچ نهارت نکردم ، فرزند شاهم اگر بنام بتسول
 سراغ او را بگویی ، به مشکل موقف خواهید شد ، چه
 بهتر که بنام «بتول قند» جستجوی کنید ، آن وقتها
 او را بنام «بتول قند» یا «لقه» (شهرین) یاد می
 کردند و در محافل اشرافی بهمن عنوان شناخته میشد
 چون در محافل اشرافی بتول های متعددی افتخار
 عضویت داشتند ، خان مرحوم سارساک مجدی بی را
 «بتول قند» صدا میزدند ، منظورشان از بتسول
 این القاب به بتول خان همان «جاذبه» (جنسی) یا
 «همسگری» بود که این روزها روی زبان مجلات روز
 نامه های برسد ، بتول خان واقعا اندامی به غایت
 دل انگیز ، قامتی بلند و زیبایی خیره کننده داشت
 دوستان اروپایی و امریکایی سارساک مجدی بی ، بتول
 خان را «ترکش دلمت» یا بلوای ترکی میخواندند
 و این بی مناسب هم نبود ، البته من دینبازه معلوما
 بیشتر ندانم ، مرحوم سارساک بی دوست من بود و به
 همین جهت بتول خان را کاپیوش میخوانم ، ولسی
 اکنون نهدانم کجاست ۰۰۰ راستی گفتید خوشاوند
 شماست ۰۰۰ آ ۰۰۰ آ ۰۰۰ والهی نهدانم چه
 بگم ، سالها شدم دیگر او را ندیده ام ۰۰۰ شما
 همقدر نهدانم که همسر سارساک مجدی بی بود و
 عمر همزستی آنها ششماه بیشتر طول نکشد ، بیچاره
 مجدی بی ، خیلی زود ، راه جهان دیگر گزشت
 ۰۰۰ میخواهم بگم فرزند ولی نهدانم چگونه بایسد
 گت ، همین ندارد ۰۰۰ بگم ؟ ۰۰۰ پس بسیار خوب گوی
 بدهید

یکی از پاشاها ، درست نهدانم ولی فرض میکنم
 سلطان محمد دوم ، سرمشوی داشته بنام «پانها -
 ستی فتح پاشا» ، هر چند این پانهاستنی ظاهر
 مباشر بوده ولی در واقع در تمام امور کشور دست
 داشته است ، بین دولت ایتالیا و سلطان هم واسطه
 میکرد و بعدا مناسبات سیاسی و بازرگانی بین ترکیه و ایتالیا
 را چنان استحکام بخشیده که ایتالیایی ها به مفهوم
 اینکه «اگر ما هم انسانیم نباید اینهمه نیکوچرانها
 دیده بگیریم» در صدد جیره برآمده اند ، حتی
 در مطبوعات آنروز شان این قدر دانی منعکس شده و
 پادشاه ایتالیا نیز حالتی تن شان دولتی را به
 «پانهاستنی فتح پاشا» اعطاکرده است . هنگام
 اطاعت شان به «پانهاستنی پاشا» وقتی سفیر ایتالیا
 در زده از وی پرسید که آیا در بدل خدماتی که در
 راه انکشاف مناسبات دو کشور ایتالیا و ترکیه انجام
 داده به «ده نهد کوشن از سر جمع» راضی هست
 یا خیر ؟ پانهاستنی پاشا برآشفته و حالتی تحقیر آمیز
 به سفیر جواب داده که غالبا «شماره با و بیرون خارج
 عوضی گرفته اید ، من هرگز به چنین معاملاتی تنزل
 نمیکم . شب دیگر در میانی که در منزل پانهاستنی
 پاشا برگزار شده بود ، وقتی بار دیگر سفیر ایتالیا
 ب فکر چانه زدن افتاد ، پانهاستنی با بزرگواری جواب
 داد که «المانها برای انجام چنین معامله بی چهل
 نهد پیش نهاد کردند ولی من جانب شما را ترجیح
 دادم ، چانه زدن ضرورت ندارد ، مرا تحقیر میکنید
 خیلی متاسفم ، چنین حرفهایی حیات و نظمی مرا
 جیره دار میزند ، قطعه نهد آنرا ندانم» ، این
 گفته های سفیر ایتالیا و فتح پاشا در نتیجه نزدیکی
 آنها قرار داشت ، شنیده میشد ، چهل قطعه نهد
 آنرا ندانم که پاشا آن را به آواز بلند تر گفته بود ،
 وقتی بگوش سفره پاشی نشست ، پنداشت غذا های
 آشپز به مذاق ایشان گوارانیا نموده ، شامرا
 بهم زده است ، شتابان زنه و چنانکه همیشه در

چنین مواقع کار خود را میدانست ، یک بوتل کاربنات
 با خود آورد و با توضیح پیش نهاد کرد :
 «بفرمایید پاشای من !»
 پاشا و پس از مخلوط کردن مقدار کاربنات با آب
 نوشیدن آن ، در حالیکه از کسواستغفر الله میخواند
 از سوی دیگر به سفیر ایتالیا میگفت :
 «معدرت میخواهم اکلانس (وقتی صیاتی مشوم
 همیشه اینطور است که احساسات منی من به فلیان
 آمده حال معده ام بهم میخورد .
 شما جوانها متاسفانه این صفات تاریخ مارانهدا
 صعود بی فرزندم ، در گذشته ها پاشاهای با عظمت
 و جبروت داشتیم که من انتخار گواهی بخش کوتاه و
 آخری آن را دارم ، گفتن چنین جملاتی به سفیر
 کشور معظی چون ایتالیا چه معنی دارد ؟ و آنکسی
 صعود بی فرزندم ، در آن موقع که پاشای ماسفریکوس
 ایتالیا را فریق عرق کرده بود ، منحصر امور شرق -
 سفارت نهد در آنجا حضور داشته است . این تخصص
 معنی ژستی را که پانهاستنی پاشا بخود گرفته ، نورا
 درک کرده ، سرکوش غیر نهاده ، و چیزهایی گفته
 است ، آنوقت سفیر لهند زبان به ترجمان دستور
 داده تا از پاشا بیورسد که «با حفظ ده نهد کوشن
 آجاتی پاشا مایلند در یکی از نقاط مورد پندششان

را از همسر دوم پانهاستنی پاشا خریداری و بعد قصر را
 روی آن بنامی نهدت و کلید طلایی قصر را به سرمشور
 بی سپارند . شما قصر پانهاستنی پاشا را ندیده اید ؟
 ندیده اید ، حتما برهد و آن را تماشا کنید ، نورا
 در هر حال برای یافتن رد پای بتول خان ، سری به
 آنها هم خواهید زد ، در محوطه ، بسیار نزدیک ساحل
 قرار دارد و انسانه ، آن چون قصر پیمان روی نهانها
 میگرد .
 خدا شامخیر بدهد ۰۰۰ حتی میگویند سنگها ،
 مرموزی های شتاب ها ، آینه ها و غیره همه از
 ایتالیا آورده شده ، سقف ها و دیوارها همه پارنگ
 روفنی نقاشی شده ، تزیینات صوری طلایی نیز
 همه کار ایتالیاست که نقاشان و رسامان ایتالیایی
 آن را کار کرده اند . خدامرحوم مجدی را فریق نورا
 کند ، چون دوست ایام نوجوانی من بود ، لذا امن
 این قصر را خیلی خوب می شناسم ، حرف ای روزگار
 گذشته ! ۰۰۰ زندگی من تقریبا دهن تقریبی
 شد ، فرزندم ، آری امروزه هم ساختمانهای بزرگ
 قصرها و خانه های انسانه مانند می سازند ، ولسی
 اینها همه به صرف خود شان بوجود می آید ۰۰۰
 ناموران گذشته که من از آنها یاد میکنم بایول ملت

زنی با هزار ویکی نام

نوشته : عزیز نسلیان

کار نداشتند و یک روز بازی سیاسی ، قصر های
 خود شان را به صرف اجنسی ها برپا میکردند ۰۰۰
 فرق نور باشند ۰۰۰ سنگهای شتاب شان از ایتالیا
 وارد میشد به شمول مرمز های رنگ ۰۰۰ باور میکنید
 فرزند که انسان در آن شتابهای مرمز جوت نمیکرد
 بخاطر حد مشکل خود بنشیند حتی بعد ها وقتی
 مناسبات ما با ایتالیا بهم خورد ، خیلی بخشید
 میکنند هنگامی که پانهاستنی فتح پاشا بخشم می آمد
 می گفتم که «من بچنین دوستی ها قرار داد ها
 ۰۰۰ میکنم» ، این را گفته همینان خشمگین سو
 آن شتاب های زیبای ایتالی میزد ، مدتی معطل
 می شده و هنگام بازگشت قشلی می بوده است ، البته
 من او را از نزدیک ندیده ام ولی در هر حال شخص بسیار
 وطن پرور و بوده خداوند رحمتش کند .
 دارم میگویم فرزندم ، من باید بشما درباره بتول
 خان صحبت کنم به همین جهت وارد این غوغا شدم .
 قصر خیلی مهم است و باید این را میدانستید ، سار -
 ساک مجدی ملزومه همان پانهاستنی فتح پاشاست .
 پدر سارساک ، مجدی بی که شخص متبارزی نبود ،
 چندان از وی نام برده نمیشود و سارساک مجدی به
 همین مناسبت در اسم خود اضافت پانهاستنی پاشا
 زاده را داده است . مجدی بی ، یگانه وارث -
 پانهاستنی فتح پاشا و این جهت سخت ناراحت بود
 زیرا او در زمان زندگی پدرش لحظه بی فرافت و امکان
 اثرات نیافته بود که بگاری بیورسد یا شغلی را بیاموزد .
 اگر بمن میگفت «کسیکه موجب برپایی من شده همان

قصری بطور حقه امارتکم ؟» جناب پانهاستنی پاشا
 جای همان قصری را که بعدا به نواسه شان سار
 ساک مجدی بی تعلق گرفت ، برای امارت صرفنماست
 تشخیص دادند . ایتالیایی ها هر چند بعد از استخدام
 یگار بی بردند که آن زمین ملکیت ایشان نیست ، بناچار
 آنرا خریداری و قصر انسانی و راوی آن زمین امارت کردند .
 نگاه کن فرزندم ، نگاه کن ۰۰۰ و فرست مردان سیاسی
 آنروز ما را در نظر بگیر ۰۰۰ و اینست آنچه که من
 میتوانم سیاست بنام ، مگر پاشا انانی بود که یکی از
 ملکیت های خود را در اختیار شان بگذارد ، هم
 بهترین زمین با موقعیت عالی را توسط حرفهای بی نام خود
 خریداری و هم قصر را روی آن به پول ایشان امارت
 میکند ، جالب ترین آنکه آن زمین ملکیت همسر دوم
 شان بوده ، البته می نهمید منم که نازکی گذرد -
 کجاست ؟ این را میگویند سهامت ایتالیاستنی پاشا
 پول زنی را که ملکیت همسر دوش بود ، از چه
 ایتالیایی های پرداخته بنام خود ثبت میکند ، انسانهای
 آنروز واقعا چیز دیگری بوده اند ، اگر امروز مثل
 پانهاستنی پاشا ، چند نفر معدود می داشتیم آنوقت
 میدیدی چه میشد . ۰۰۰ حالا هم دارم اما قدیمی ها
 چیز دیگری بودند ، امروزی ها روی دست قدیمی ها
 حتی آب نمیتوانند بپزند .
 آری نهدانم ، شما خواهی دید که بتول خان
 معلوماتی بدست میآورد و منم به همین دلیل این چیز
 ها را بشما باز میکنم ، زیرا این قصر با موضوع ازدواج -
 مرحوم سارساک مجدی با بتول خان و حتی فوت مجدی
 بی ، ارتباط نهان دارد .
 طول ندهم آقای من ، ایتالیایی ها ، نخست زمین

نی روز چندین بار خودم شاهد بودم که وقتی بسواری موتر از خیابانی می گذشتم و او متوجه مزدیوان و دها تان بنوا - ایستاده در کنار راه میشد و توقف کرده آنها را کرد خود فراموش می نمود و میگفت ((اشب هممان من هستی)) و آنها را به مسائل می پرسید و می پرسید که به صرف خود میبرد تا شمع کند و خاطرشان شاد گردد و مقصود اینست که به شگفتی باشم، مرحوم تاچه اندازه خیر دوست و ثواب طلب بود، از نهکی به مردم فوق العاده شاد میشد ۰۰۰ فرق نسیب میداد.

در صورتیکه کار بهین مثال منحصر بخود او بود و گاهی میداد و غیر ممکن بود به اتفاق تمام دارایی اش موقوف گردد ۰۰۰ آری باید دهان سر ((بتول خانم)) یا ((لقه شمیم)) را بگفت که اگر بتول خانم نمی بود، امکان نداشت کسی دیگری بتواند این میراث بزرگ را به مرحله اتمام برساند، آنهن باد برخاستن بتول اگر او نیست خدایش حاضر است چه لازم که بگویم زنی بد و سیار پرفراغه بود، گفتند خهشاوند شما بود، نه؟ هیچ او را ندیده اید؟ آه ۰۰۰ ایوان ۰۰۰۰ زنی دیدنی بود ۰۰۰ چه کسی میداند اکنون در - کجا هاست میبرد، در امر جمع کردن گنیم صورت تمام ناشدنی ساراسک مجددی واقعا خلی کمک کرد، در غیر آن ممکن نبود آن دارایی و ملک و مال بسیار را از انجایی باشد، شاید گفتن این چیزها بشما درست نباشد زیرا هر چه هست، خهشاوند شماست و لسی چون شما خود مایلید درباره او بیشتر بدانید و اصرار میکنید، از بیجهت ناگهبر دهان نمی بندم، حال بشنود که آنها چگونه ازدواج کردند ۰۰۰ حال است. این ساراسک مجددی بی ما روزی به بهاری ازدواج میتلاشد، خداسرکسی نیارود، بهاری خطرناکی است انسان با تمام هستی خود خواهان ازدواج بایک زن - میشود و ساراسک بی این بهاری را از خانم بتول گرفته بود، اینک در همان روزها بود که من با خانم بتول آشنا شدم، بتول خانم در آن آوان ۲۸ سال - کوچکتر از ساراسک بود و مهر القاب گرفته کین از قیصل ((لقه شمیم))، ((بتول قند)) و غیره را هم با خود داشت.

ولی من بعد از دیدن بتول خانم به ساراسک مجددی خود مان نگفتم ((هنوز شما - نگذشته، این زن ترا بهاد نفا خواهد داد)) فقط از راه اندر زکوی در - آدمم: - مجددی بی، برادر، خداوند نهایی و ابرای آن خلق نکرده که در قید اسارت یک شخص بماند، بلکه منظور است تا تمام بندگان خدا فیض آن را دریابند اینک توزنی به نهایی خیره کننده، خانم بتول را - بقید نکاح در آورده، منحصر بخودگی، در نظرم کار درستی نیست، نه خداوند بندگانش این کار را می خواهد شد، این عمل تو گناه و اشتباه بزرگ است زیرا با انصاری همه نهایی به شخص خوش، قلب عده بی از هم جنس است و رشک و از بیض جمال او محروم میکنی، زنان نیز روی و سخی، چون آفتاب و ماهند که برجسته موجودات پدید بخ نورین باشند، به او توهم این عمل گنکارانه دست بردار و بگدا هم تو هم دیگران از نعمت نهایی وجود او برخوردار باشید ساراسک مجددی جواب داد:

- اکنون دیگر خیلی دیر شده، امکان ندارد ۰۰۰۰ ولی بنظر من، پشت پرده جبهان دیگری وجود داشت ۰۰۰ معلوم میشد که ساراسک مجددی ما وقتی آگاهی یافته که این زن چندین طموت را بخاک سپاه نشانده است، گرفتار این شهرت شده و فکر کرده بقیه در صفحه (۱۲)

سان معاشخوردن دایمی، تعدادی باد تانجان دورقاب آمانور نبرد داشت، هر شب در مسل دیگری، در هوشل لوکس دیگر با رستوران و کلوب دیگری برای شب گذرانی میرفت. آه، که چه شیطانی را با هم روز کردیم. اگر بارها، نلیت کلب ها، گانهوها زبان میداشتند میگفتند. ساراسک مجددی پولها را دودسته بدون حساب و کتاب بهر سو میبرد. وقتی از غذا و شراب های گوناگون تاحلقی پر میشدیم شب از نیمه میگذاشت، ساراسک مجددی اندکی دستور میداد: ((اورکستر - دنبال ما بیاید)) ما سواری موتر هاشمیدیم هفت و هشت و بعضا ده موتر، یک کاروان با تمام معنی، اورکستر گانهوش روی موترها می گذشت و به نواختن ادامه میداد، انهای اولوجاده را تا آخر طرف میگردیم، آن وقتها خوب بود نه اینقدر وسایط بود و نه پلیسی ترافیک ۰۰۰ بعد از طی مسافتی به رستوران یا هوشل دیگری داخل میشدیم، گروه جاز این یکی هم به دنبال قافله، موترهای ماهمراه میشد، پیش روی اورکستر و در عقب اورکستر جاز ۰۰۰ حتی یکبار پیانوی بزرگ اورکستر را هم روی یک درشکه نهاده، با پیانیس آن همراه بروم، گاه تا حاشیه صحرا و گاهی تاکار دها با این ساز و برگ خود پیش میرفتیم. بعد از صبح ساراسک مجددی ما حسابی به وجد می آمد و در -

حیف است که بایمانستی پاشانامده میشود. پولی را که بهر هرات بر این مانده، نهدانم چگونه خرج کنم، کاش شغلی میداشتم که روزی سه - چهار روز (معادل ۵ پیل) عاید میشد و اولی نتیجه کار خود می بود. بیچاره مجددی آن وقتها خیلی مضطرب بود زیرا در اثر نازدانی و فقدان درک ضرورت کار و زنده گی روحا طفل بایمانده بود، بزرگترین اضطرابش هم این بود که پیش از نپایان رساندن ثروت میراثی، فوت شود، بیچاره شب و روز برای نابود سازی آن همه ثروت جانکند، می خورد، می نوشید، می خورد و می نوشید، نشانند و خلاصه با پنج شاخی می خورد و می خورد با هم کرد اما تمامی نداشت، من با چشم خودم دفتر استناد املاک او را دیدم که به شکل یک کتاب چاپی روی جلد آن با حروف ستاره بی نوشته شده بود: ((املاک تسهیل شده بنام مجددی افندی نوه حضرت سرعاشیر فتح پاشا))

املاک نه، فرزند، املاک: یعنی صد ها مزره، باغ، خانه و نظایر آن، نظریه مندرجات این کتاب، حدود اربعه، چهل مزره اصلا معلوم نه بود، بیکران بود، مجددی بی، همک از آنها را به پانزده بیست مزره تبدیل کرد، ولی حمام ها، کاروانسرا ها، ایارتان ها، ۰۰۰ این دیگر حساب نمیشد ۰۰۰

قصه افسانوی پریان

ترجمه: شفیع رحمان

مان خیمه های جتما شتافته با آسانها به پایکوبی دست افشانی میدادند و میخواند: ((روح پدر بزرگ بایمانستی فتح پاشا شاد باد)) وقتی روزی دیدم که می گشتم و ساراسک یک حمام را فروز میگرد، همه با هم به حمام داخل شده روی صفا، آن دراز می افتادیم، فرزندم: انسان وقتی بدینگونه پول صرف میکند و بازم نمیتواند دارایی اش را به اتمام رساند، پس چه کند؟ دیوانه میشود ۰۰۰ دیوانه گپ از گپ میخیزد، مرحومی سگی داشت که خیلی مورد محبت او بود، روزی از روزها سگ مرد و ساراسک مجددی چنان اندوهگین شد که شب بعد از دفن سگ فرمان داد تمام گانهوها، رستوران ها، بارها و مشرت خانه های شبانه، خیابان های اولی برسم تعزیت تعطیل کنند - و عواید یکشنبه همه آنها از حساب ایزداخته شود. حیف ها که همیشه در سایه - ساراسک پول خوبی به جهت میزدند، امر را به منضمه تطبیق گذاشتند، حتی فراموش نمیکم یکی از گانهو داران اهاداران شب بنظر اینک هم دستور را اطاعت کرد و هم شتهایش را از دست نداده باشد، روز سر در بخود اعلاقی بدین ضمیمه آورده بود: ((بمناسبت درگذشت بزرگ خانواد و میوه همگانی ما، تعطیل گانهوی ما را برای اشب به اطلاع مشتیمان نیز می رسانم))

ساراسک مجددی این اعلان بعدی خوش آمد که عاید خالص یکماهه آن گانهو را به صاحب بخشید. مرحوم آدم خیلی خوش قلبی بود و دنبال کار شویب می گشت، انهل و بخشش به فقرا، دستگیری مستندان و هر کسی که حاجتی داشت، دهنم

پنج ناحیه سکونی شهر ملک اصلی او بود. جزیره - آهایی هم بنام ایشان قید شده بود، با نفوس اینها نمی شد کار را به پایان برد زیرا تمام شدن نداشت، اگر در معرض ایلام هم گذاشته میشد، عیب آدم کفایت نمیکرد تا زمین ها یا ایارتانها را به یک یک خریداران نشان بدهد، آه که بیچاره مجددی دوست من از این بابت بقدر رنج برد، چندین باره من گفتم: ((اگر بعد فوتم چیزی از من باقی بماند، دو چشم در لحد باز خواهد ماند))

صبح شین که از خوشحالی فریاد میزد ((خدا را شکر که دیگر مالک پیشینی نیستم)) وکیل املاک او - وارد شده گفت: ((مژده مجددی بی، اخیرا کف کردم که دو مزره بزرگ دیگر نیز دارید ۶۰۰ هزار لیسه میخرند، بفروشم؟)) چند بار خودم شاهد بودم که در چنین مواقع سر وکیل املاک خود داد میزد: ((برای خدا، تو وکیل هستی یا کاشف املاک؟ این مزایع، کاروانسراها، خانه ها و ایارتانها را از کجا بنام من بیرون می آوری؟ دیگر بی است برای چه دیگر در مقابل من ایستاده ای، زود بفروش اینها را و جان مرا خلاص کن))

اما خلاص شدن نداشت، یکی دیگر از وکیلش باز چیزهایی برای او پیدا میکرد پنج - شش ایارتان یا چند مزره ۰۰۰ زیرا ولو مجددی نتوانست آنها را مجبور بودند ملک و مال او را حراست و کف کنند و از فروش آن بهره بی برای خودشان بردارند.

چگونه پول را صرف میکرد؟ اگر برایتان شرح بدهم عقل از سرتان پرواز میکند، غیر از یک بلوک چاپلوس

ماتے میلے

ستاہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد حسن ازیامت پہ گلستان کی
 زاد جی فوتی دور دوری ہندی
 ستا بہ ہیری کی بہ تہ ہی |
 مگر
 ماہ لک اوس مہی پہ نرہ دی
 ہفتہ رختہ
 ہفتہ شمس جی :
 ستاد ہیلو ہیلو شاگہی می ((بہ سترگی)) شکلی
 مہ می یادہ ،
 مہ می خیال مہ ،
 مہ می نرہ مہ راہلیں ...
 ستاد ہاداد خیالونو پہ شوگی
 ستاد ہیر نفونواور نفونوہ لہوگی
 لک شمعہ لگدہ ، ولہدہ ...
 ولی بیامہ خندیدہ
 خوتہ پہ دکھوہی |
 بہ پہ خیل حسن مہروہی |
 راہ لہی راہ ہیلہ شوہی جاشوہی
 دل چاد نرہ دہاشوہی
 نوروزما د نرہ پہ ہن کی
 د پردہ دگلوشاگی تہ غورہی
 نہاتی زیاد فکر تال کی
 د دل چاد جی ہیلی تہ تختگی
 کمال الدین ستان

۱۳۲۲ ار ۱۳۲۲
کابل

دو سان خیال

جی بہ سترگی می ستاد حسن وارشی
 داختران خور لں ژوندی نہارشی
 جی د سرشوندو نکل مہ یی نزدی شوم
 لاکھندہ زندگی می تیل خارشی
 جی دزلفو خیال دی ماراکاز و خیرہ
 لہ سہی تہ می دوکان جیود مطاوشی
 جی داستاد وصال خیال سرہ جملہ شوم
 تیل فونہ راہ و تہیتی ہزارشی
 ناراس ، می ستا د ہلٹین کی شوہ پہ ہرخہ
 راہہ گراہی جی (واج) لیز ہقرارش

۱۳۲۳ ار ۱۳۲۳

سوہ زر

ستاہ بہ دایمان تو سرس نغمہ اشب
 لب بر لب چون شہد و شکر می نغمہ اشب
 تا خلوت مارانہ کسد غیر تو اشلال
 یک کوہ گران را پس درمی نغمہ اشب
 بانالہ جانسوز و نزلہای دل انگیز
 اندر دل سنگ تو اوسری نغمہ اشب
 صرست کہ نغمہای جہان جان مراسخت
 صرہای جہان را بہ شدی نغمہ اشب
 نند کلیہ تاریخ من از روی تو روشن
 زان روی بہ تو نام قسری نغمہ اشب
 اکونکہ ز وصل تو مرا چن بہ کام آسے
 بر شام سپہ مہر سحر می نغمہ اشب
 چون بر تو خورشید زد افسان بہاری
 مریان تو بر سوہ زدی نغمہ اشب
 عظیم شہباز

غزل پشیمان

اشب کہ در سکوت در چشم سیاہ تو
 سرمست چون سیدہ فردا نیستہ ام
 فردا اگر نیامت اندر مکتوب تو
 چون بانوی فسرده نغمہا نیستہ ام
 تاباں ہرنگہ تو مظلوم ساز نیستہ ام
 اندر مسر خاطرہ تھا نیستہ ام
 در روی نگاہ تو ای سرکش ای نسیم
 چون لالہ دانداز بہ صحرای زلندہ ام
 چون زبور شکستہ نغمہای زلندہ ام
 فسرده در تلاطم دریا نیستہ ام
 عازنہ بہارت

رخ دہائیتہ چوارشو نمایان سازی
 گل مہتاب بہ دہاچہ شگوان سازی
 نازار دور نمای و طاب از نزدی سازی
 مہر تن را چو آراستن آباد ک سازی
 خانہ سپر مویکسرو سران سازی

کہہ ہودم کہ دگر دل بہ کس آسان ندہم
 باز ما را توانی کہہ پشیمان سازی
 تو ہماری من آن دہکدہ خاموشی سازی
 کہ ہر دم مراخوم شادان خوشی سازی
 گوشی دیدہ بہ دیدار نامی روشنی سازی
 شہر تارک مرا باز چرافان روشنی سازی
 قصہ ام راہ کجا نزدی کہم سازی
 تو خود از لطف مگر شکم آسان سازی
 سیدعلیشاہ روستایار

غزل

بی همان به سرشود ، بی توبه سر نمیشود
 داغ تو دارد این دلم ، جای دگر نمیشود
 دیده عقل مست تو ، چرخه چرخ بست تو
 گوش طرب به دست تو ، بی توبه سر نمیشود
 جان ز تو جوش میکند ، دل ز تو نوش میکند
 عقل خروش میکند ، بی توبه سر نمیشود
 خمر من و خمار من ، باغ من و بهار من
 خواب من و قرار من ، بی توبه سر نمیشود
 جاه و جلال من تویی ، ملکت و مال من تویی
 آب زلال من تویی ، بی توبه سر نمیشود
 گاه سویی وفا روی ، گاه سویی جفا روی
 آن منی کجا روی ، بی توبه سر نمیشود
 دل بنهند بر کسی ، توبه کنند بشکسی
 این همه خود تو میکسی ، بی توبه سر نمیشود
 بی تو اگر به سر شدی ، زیر جهان ز سر شدی
 باغ ارم سفر شدی ، بی توبه سر نمیشود
 گرتوسری ، قدم شمع ، ورتو کس علم شوم
 در بروی عدم شوم ، بی توبه سر نمیشود
 خواب مرا بیسته ای ، نقش مرا بشبسته ای
 وز همه ام گسته ای ، بی توبه سر نمیشود
 گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
 مونس و مونسار من ، بی توبه سر نمیشود
 بی تونه زنده گی خوشم ، بی تونه مرده گی خوشم
 سر زخم تو چون کشم ، بی توبه سر نمیشود
 هر چه بگویم ای سفت ، نیست جدا ز نیک و بد
 هم تو بگو به لطف خود ، بی توبه سر نمیشود

مولانا جلال الدین بلخی

تازه انگلی
 رانده گورده
 دلتا کوانگور اینه می
 (داد خیل بی درده تن نیکنی انامور می)
 بیاسیابه بی و نه گوری به ستر گور

ماه و حسنه
 وقتی ماه را من بینم
 که بر هزاران بزم دردمی درخشد
 میدانم که در اندوه خزان ،
 من - تنها - نیستم .
 ((اوشه نوچیساتو))

موج

دوستش دارم
 و پیوسته از اومی گزینم
 مثل موجی که
 در ساحل ((اینز))
 می شکند و یازمی گردد

((بانوکاسا))

زهره

آیا او همیشه مرادوست خواهد داشت؟
 من نمیتوانم دلش را بخوانم .
 اندیشه های من در این بامداد .
 مثل موهای سیاهم
 در هم واشفته - است
 ((نانوریکاوا))

بار

در کوهستان خلوت
 برگ های نیزار .
 در باد
 بر بر می شود . . .

من
 به یاد دختری استم که اینجان نیست
 ((هیتومارو))

لیونی غرور

ارمان زه لیونی کرم دل سو به سر وید
 ساقی کرم میخانه کن دل شو به سر وید
 بیگامی خوب لیده ، هم دیار کلی کی میله
 اشاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 اشکاراته وایه ، شه دینو به سر وید
 قران بی دل سو جی شول بستر می سر وید
 یانه می ورسره شول دلسی شبه کلی اقیار
 که خه هم ننگاریدل هسی شول بستر می سر وید
 خوزما وی وچی شول نه چی کرمی سبب من را ننگار
 دتور و لغو منیع نه چی کرمی سبب من را ننگار
 غرور به شی دینی دکتوبه سر وید
 ما بریزنه چی زه خیل سرستاله سر وید
 ادم شی به لحد کی ددرخوبه سر وید
 فاروق فردا

تاتو باور کینی

ای تو پاکیزه تنهن فصل خدا
 به ره آمدنت ، جان به لب آمده را
 نقش قدمهای
 نگاهت بکم
 توتاباور کینی ،
 که بهاری زخزان می آید
 ای تومولوده همه شادی ها
 به ره آمدنت ،
 بره اهوری پیش های دلم
 به قدم های تو قربان بکم
 تاتو باور کینی
 که به هرانه ، ابایی این ، باور من
 همه آبادی بی دور زمان می آید

دو شمس از لیلایرا

موله من

اه که رهای من ، پرزتمنای توست
 مست فزلهای من ، جوشش لبهای توست
 گفت که شمرات منم ، شمری بگو بهر من
 وای تومولای من ، شمر قدمهای توست
 جان خرابایان ، بسته به پیمانه ات
 عاشق بشکسته دل ، مست زهنای توست
 زاهدی بیچاره بین ، عشق فرود شده خلق
 عاشق مغرور بین ، خاک در راه توست
 مست زخمخانه ام ، بی زده پیمانه ام
 مستی مستانه گی ازین دهنای توست

دن بسپور دوه شعرونه

شکوه

په زړه کې چې می مینه نن سپالیدلې ده
 د ژوند توره تیاره کې می رتالیدلې ده
 بهیزي چې دا اوښکې نه زمالسد ووسترو
 د دې اوښکوباران کې می ښکلا لیدلې ده
 رقیبه راشه ښه پې ننداره کړه بري خبرشه
 جفاکې داشنا چې می وفا لیدلې ده
 اشاراته موسکې شه اوږه غټو غټو گوره
 لویوه دامید وې عشق کې ستالیدلې ده
 غمونه د زړه کې می ورته وڅنډې موسکې نس
 د یار دنده کې مینه می رشتیا لیدلې ده
 زړه کې به ټول برهرش خوله عشق نه به وانه وې
 په زړه و د تورو شوکې می محلا لیدلې ده
 بلقیس اندر

مان لو پو هسکو غرونو له هوانه
 مان تورو جاود بند لوښپور له تپو
 او ا
 بیا لې بیالی شراب د مستی خټیلی
 اود ستورو د موسکاله با قهر هو موسی
 د زړه یې بگر پده ول ول کلان کینبول
 نوم
 ژوند یوه شیبه ده
 زموږ د زړو کسری ترمنځ
 رانسې ل
 چې د ایلو خاڅکسې ژوند ون
 په خندا تیر کړو

شکوه

دوش د یدم که دل پر زتمنای تو بسود
 غرقه در خون جگر در پی سودای تو بود
 وعده کردی که بیایی به پرستاری وی
 دیده اش تابه سحر فرش قدمهای تو بود
 حیف صد حیف که با مال جفایش کردی
 ان دلی را که چنین واله و شیدا ی تو بود
 ناله مرغ سحر دامن شب را بدرسد
 دیدمش چاک گریبان زهوسهای تو بود
 خواستم لب بگشایم به شکر خنده صبح
 دل سودا زده ام خسته زغمهای تو بود
 عهد بستنی و شکستی و هزاران اتسوس
 که هنوز چشم امیدم به تولا ی تو بود
 خواستم تا که بجوم ره جز گوی ترا
 هر کجا سزده ام نقش کف بای تو بود
 به نلک رفت زبیداد تو صد شکوه سحر
 آسمان نیز بر آشفته ز غوغای تو بود
 تویی شهره به نیکو نامی درین شهر و لیک
 وای بر حال بهانه که چه رسوای تو بود
 بهانه

سوکور

سترگو اوترو ورته هیڅ ونه وي
 د زړه سند رو ورته هیڅ ونه وي
 لویه خبه د او سو را نلله بري
 د او یخرو ورته هیڅ ونه وي
 هغوي زمونږه ونی تویی کر لې
 زمونږ ملگرو ورته هیڅ ونه وي
 تیره لمبه شوه د پرد یو د لته
 زمونږ لښکرو ورته هیڅ ونه وي
 نظرون ښکل کړي خوږي شونډي د یار
 لښو شکرو ورته هیڅ ونه وي
 د لیلانو هوډو رو سو خپلده
 خو سر بیرو ورته هیڅ ونه وي
 اخیس ښکل کړ اسمعیل په شونډو
 د جاخبرو ورته هیڅ ونه وي

غزل

هرچه بر سرم بارد غصه، پس نمی گویم
درد دل بر پی دلم پیش کسی نمی گویم
بسکه بیم آن دارم مستمع نگردد زار
مرض حال خود حتی با نفس نمی گویم
بحر عشق و فارغ از کثا کثر تو نشان
قصه من سرکش بر خار و خسب نمی گویم
ایکه گشتی ام حرف از عاشق بزن، رو- رو
راز عشق را با هر دو الهوس نمی گویم
پیش از این چه می بینی بر سر سخن با ما
آنچه را که بشنیدی باز نمی گویم
عشق می کشد سوی شاعری مرا بیخود
ورنه من غزل (رفعت) از هو می نمی گویم

احمد ضیا (رفعت)

نگین عشق

تو با اسطوره رنگین کمان لا زورد عشق
به سوم چون چکاد آرزو بر نور مایی
به دستان گلاب وازه های عشق
به چشمانت گل دیدار
به قلبت باور بندار
ازان دریاچه خاموش بود آلود
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
و دهن آبی ات آبستن بندارهای سبز
به لبهایت بلوغ خنده هارا باور کردی
و فانوس نگاهم چلچراغ راه پاکت باد
که تواز دور می آیی
که بنشانی نگین عشق را بر قلب فنا کج
تو چون امواج دریا سرکش مغرور می آیی
ز دلشت (لیان)

جاده رویا

دینش که بر سکوت و تنگناری زدم
بازم ز یادم ز یادم ز یادم
آنجایه نام آرزوی صبح زنده خشی
از دیده های منبذ و تنار آرزو
بروزه در نشاندم و تنار آرزو

تایخودی

شعر مغرور تیار آگهی می خوانم عشق
رنگ صولت خانه روح خدا مید انمش
آن من تا اوست در باری خروشان در دلش
معبد و معبود من تصویر جانبخشای او است
معنی شعر بقای جان حسان جان بخش
آیت فواید شوقستان فواید دل امش
آن در کتاب فطرت نام فسرل میماند
گر خودی تا بیخود دید رهنوردل میماند
خالده فسوف

کیر

داونکوی آشنا، بر رخ جگر نه منسی
به خوله در ی سلگه می مری نه منسی
د سترگو فیضی ویشلی زو به زو به بانده می
چی زو نه ایبه آشنا، زما میلی نه منسی
خود می هیبه کی خان شه چی، هم جهان نبوی
ما به کاله می زماخوردی زما ترخی نه منسی
زده د (سیا) آسان ستوری جگر که خلکو
دلی زما د میلی گل زما د (دزی) نه منسی

دزده (سیا)

از شام تا مابوط

من در مروج عشق
باشهر شکسته و دامن لاله چون
همچون شفق به دامن شب آرمیده ام
گرد رسد بگوش خیالم بیام صبح
رخت سفر ببندم و گویم به شب و داغ
عفت تیره را -
در یاد، سر زخم
چون قطره از دماغ او پیمان چکم بدنت
بر شاخ لاله ها،
بر سنگ یادها
اما بیاد (تو) !...

۱۲۲۱ ار ۶۷

شمس علی (شمس)

بیرار

منم از ساجت تلخ سکوت نیمه ای شب
من از تظا هر ابر سیاه تیر مهی
و از تمام هر آنچه حصار نفرین است
برای رستن قد جوانه ی سبزی
پیمان مو منی از بی نماز بیزارم

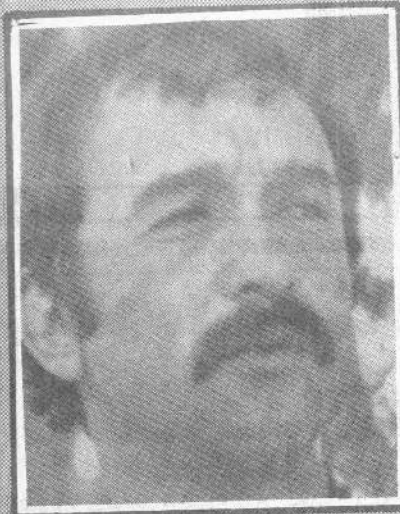
فصیح

دار ی شد میزان خرم آد پی
زین کرم، هستی فعلی رفت
در تاراج؟
دیگانگی بیلگی دردست
باز گرد پنجمین فصل خدارا
التجاسمیکرد...

وهریز

میخواستم ستاره شمع، با میان ماه
ببینم کرم از سایه نیهای آرزو
بروز نمیم بتا طرب با میان نیو شام
درد او حسرتی که تمام آرزو شام
من با یی میهم
همراه آرزو
سوی د پارچاده رویای سزینوست
خالده

نقطه نیرنگی



نقطه نیرنگی در ادبیات کلاسیک و معاصر

محتوای معاصرین ادبیات کلاسیک و معاصرین سینما و تلویزیون، نقطه نیرنگی را که تازه گی دارد به نظر شما چگونه قبلی خواهد بود؟

این فیلم از جمله کارهای ادبیات کلاسیک است که من زیاد ترس می بخندم و شاید هم اولین فیلمی باشد که به این تپید ادبیات کلاسیک کرده ام.

طوری که قسمتی از فیلم نقطه نیرنگی را دیدم، بیشتر روی پهلوی های روانی و عاطفی آن کار کرده ام که کمتر در کار سینماگران جوان ما به آن دست شده است.

به نظر شما روانشناسی و به خصوص رسیدن دوران الهام های پر سوز و آرزو را چگونه بررسی می کنید؟

در این فیلم نقشه در ریاب است، و نقشه در ریاب در دوران ویرانی که همین عشق او را زندگی تازه می دهد و شخصیت پراگنده می شود او را تکمیل می کند و هویت می دهد.

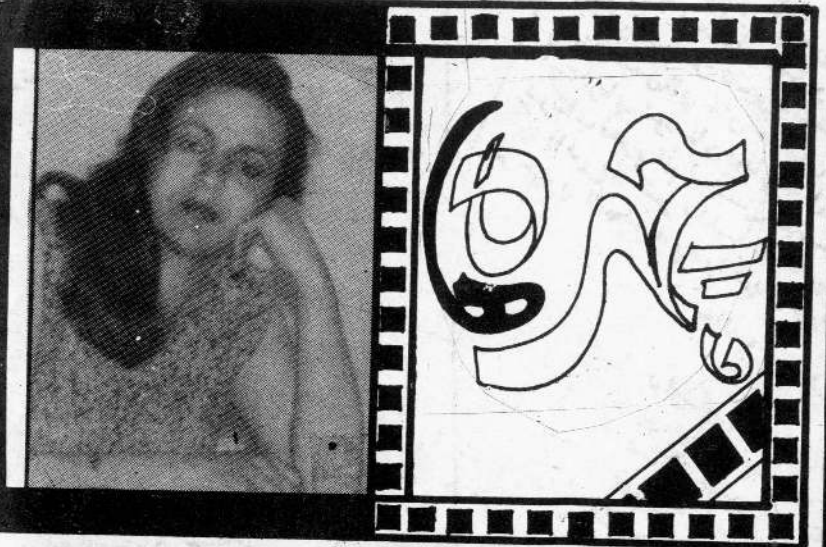
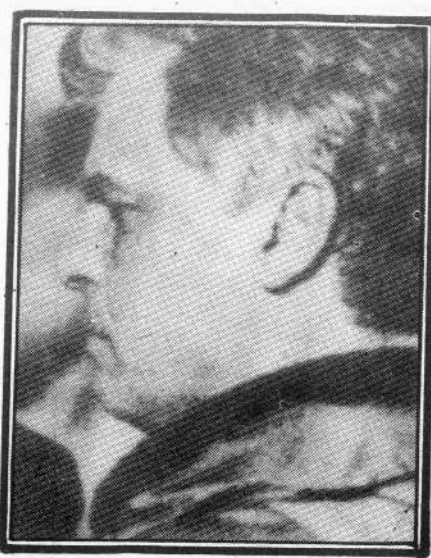
این فیلم از آن نوعی بود که ما این فیلم بر اساس داستان آزاد است تا برای خوش قلم گسترده ای و باس زده، احساس حفاظت و خود کم بین، احساس نفیست به محیط ماحول و تلاش که برای است

همه چیز از سارا برنار شروع شد که در شروع قرن اجازه داد تا یک نوع بودن برزنجی بنام او را گزید. سرازان از ستاره های شناخته شده جهان سینما در یک کلام سامان آرایش و عطریات حتی مسواک خوراکی استفاده زیادی به عمل آمد.

در این اواخر موتیکا ویتی نیز به این کار رو آورد. ویلی او کوزمیتیک و لباس را انتخاب نه نمود، بلکه عینک را انتخاب نمود. خودش می گوید: قبول کردم بخاطر آنکه یک عمر است که عینک می پوشم. عینک برای من حیثیت محافظ را دارد زیرا خوب نمی بینم و مکل حرفه من گشته، همین عوامل سبب شد که با خود بیاندیشم که زنها دیگر با خود



های بازی ستاره های تجارتهای



نقشی جدید من

سید میران فرهاد در فیلم های

اسم سید میران ((فرهاد)) بوده و از جمله هنرپیشه های است که به قول سینماگری: ((در اجزای نقش جسارت اخلاقی و مقننات عمل را از خود نشان داده و در ضمن وقت و ابتکار عمل در بازی نقش سپرده شده به همین تلاش میوزم در هفت فیلم هنری نقشهای متفاوت را ایفا کرده ام.

همین اکنون در دو فیلم هنری ((سینمای تلویزیونی)) معروف بازی است. فیلم هنری سینمایی ((سفر)) و فیلم هنری تلویزیونی

نهایت مشرت دارم تا در پهلوی د بگرد و ستان سینمایی در فیلم اولی که سعی و تلاش گروهی از جوانان در دورترین نقطه روستایی کشور رفته اند تا آن ها را به تنویر بگیرند و مفهوم صلح و زنده گی را با آنها می آموزانند حتی میتوانم بگویم هر آنیکه جریان فیلم برداری به سوی اکتال ادامه می یافتم برای من نوحی از آموزش بود.

فلم پولیسی سیاه و سفید بنام غیرت

آماده می شود

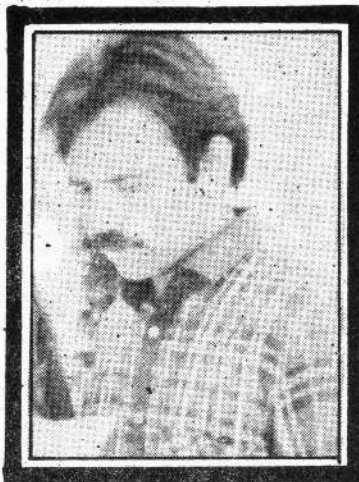
از یاسر شبان کارگردان سابقه دار و خوب کشور فلم ((سیاه موی و حلالی)) را دیده ام و فلمهایش تلاش)) و ((تاریگران)) را در آینده نزدیک خواهیم دید. او در این اواخر دست به ساختن فلم جدیدی بنام ((غیرت)) زد.

عباس شبان در باره فلم جدیدش میگوید: تازه ترین فلم من که معروف ساختن آن استم بنام غیرت یاد میشود که در ریاضه آملی متری به شکل سیاه و سفید از طرف افغان فلم تهیه میگردد. ستاروی فلم را خودم نوشته ام. غیرت فلم پولیسی جنایی است. داستان فلم از جایی شروع میشود که در بغدادی خریدن حیوانین به هوش که با فروشند و بعد از آنکه اندامی دارند با او شدند. غیرتین با این قیمت به توافق می رسند. در روز همین روز فروشند و با یک مومیز به قفسل می رسند. به جان قاتل کسی دیگری به هم نقش دستگیر میگردد و در میان حرارت فلم تابان جیره می آید.





از خطرات حنان زرمال :
 يك وقت در يكي از نقاط دور -
 دست کشور روي ستم سمارنا -
 يني داشتيم هنوز نمايش شروع نشده
 بود مردم بي صبرانه انتظار
 ميکشيدند ، چند قدم دور تر
 از من يك ريش سفيد ايستاده
 بود ، او از يك شخص پرسيد :
 ((کو هنرمندان کجا هستند؟
 بنسپار از رو دام آنان را
 ببينم)) شخص با انگشت مرانشان
 داد و گشت : ((يهلويت هنرمندان
 ايستاده است)) ريش سفيد
 دفتتا گت ((واي خدايي من
 چه مي بينم ، اين خورقم ماست
 من فکر ميکردم شايد آدمک ها
 چوچه باشند که در وارد بچندين
 تن شان جاي مي شوند ، تسو
 به خدا هيچ باورم نمي شود .))



آدمک های چوچه

احمد ولي و هنگامه از هم

جدا شدند

احمد ولي و هنگامه زوج هنري که سه سال قبل با هم ازدواج
 نموده بودند ، اخيرا از هم جدا شدند .
 ما خبر جدایی اين دو هنرمند را با فاميل شان در کابل
 مطرح نموديم که آیا واقعيت دارد يا خير ؟ در پاسخ در يانتهم
 که بلي اين خبر واقعيت دارد و جدایی آنها در اثر تقاضاي
 خانم هنگامه صورت گرفته است .
 خرابنده گان مابه خاطر خواهند داشت که مجله سپارون
 خبر هوي اين دو هنرمند را سال قبل نشر نموده بود .
 هنگامه به اطراف ازدواج با احمد ولي به آلمان غرب سفر نمود
 شو ازدواج آنها بمرکي بنام احمد مسيح است که فعلا به اسار
 فيصله محکه احمد مسيح نزد هنگامه ميباشد و به ريش صرف در هفته
 بکبار اجازه دارد او را ببيند .
 چرا اين جدایی صورت گرفت ؟

بناين برش ما پاسخ دقيق نداريم ، باشد ولي آنچه مسلم
 است اينکه اين ازدواج اول اين دو هنرمند هم نبوده و تفرقه
 پيشيني هائي که وجود دارد مربوط ميشود به اينکه بايد هنگامه
 بقصر باشد . به مر حال ما از قضاوت در مورد مي گذريم و همينقدر
 مي گويم که خوشبختي هر کس در وطنش است و آرزوي بيم شايه
 که در مورد آمدن احمد ولي هنرمند خوب افغاني به وطن وجود
 دارد به واقعيت بيهولسد و احمد ولي که مردم وطن او را دوست
 ست دارند ، راه خانه را در پيش گيرد و براي اين مردمي که رنج
 ديده اند ترانه .
 بخ خود را نيز فراموش کنيد .

پدر خوابهای شيرين

نلم يا ادهمن العه هنرمند هائي که آنک سرگرمي عادي روز بازار
 در گذشته هابه هنر همه گير انکاف يافت . فلم هائي به گونه
 فلم هاي جنسي ، موسيقي ، داستاني ، تاريخي و مستند و غيره همواره
 با انسون رخشنده خود مليون ها انسان را مجذوب خود ميسازد .
 ديزرمانی است که راه دوران کودکی نش را پيموده و اکنون
 به صنعتي با تکنالوژی عالی و مدرن مبدل گرديده است . امروز فلماي
 ۲۰ ملي متري با کانال هاي متعدد آواز ، دبله ستيو (آواز ستيوي
 عالی) و تجهيزات کمپو تری وسايل فلم برداری به کار روزه فلم تعلق مي
 گيرد .

مراحل افغانين و راه گشايان اين هنر تو بهما بديار فراموشي
 ميرده شده اند . پيش از آنکه ديوانه هاي انساني (برادران روايت)
 به پرواز افغان نمايند هي بايست بگان مگس هائي که به حرکت بودند راه
 رفتن را يياموزند . يکي از پيشگاماني که به فکس هازندگی بخشيدند
 ماکس سکلا د انوفسکی بود . وي که ۱۲۰ سال پيش بتاريخ ۳۰ اپريل



فریده در فیلم سفر



از دوران کودکی وقتی روی پرده سینما تمثیل هنرمندان سینما را می دیدم دلم ذوق میزد و با خود می گفتم: (آیا ممکن خواهد بود که من هم روزی هنرپیشه سینما شوم؟) این آرزو در جوانی روز تا روز رشد می یافت. بالاخره تصمیم گرفتم در انجمن تمثیل کالج مرکزی سازمان پیشاهنگان شامل شوم و به این کار موفق شدم. با جوش و هیجان در کلاس درس مکتب را دنبال می کردم. با علاقمندی زیاد خود را به انجمن تمثیل پیوستم و چند پستی ناسیوناله را نقش بازی کردم آرام آرام به شعور جوانان در راه یافتیم و دیگر هنرمندان جوان تحت رهنمود محترم استاد پیوسته در رشته درام و نمایشنامه کوتاه و بلند نقش هایی مختلف را ایفا کردم. اینکه چگونه و اچسی سینما گزیدم؟ روزی در مکتب مکتب با ائمه عالی عایشه (در آنی) با مصطفی صحبت داشتم. آگاه شدم که کارگردان روزیده سینما محترم سعید سینما

در کربلای سینمای جدیدش راتها می بیند و میخواهد برای فیلمش چهره های انتخاب کند، بالاخره با تمام اندازه مکتب با کارگردان فلم من و یک خواهر خواسته ام (انجمن) معرفی گردیدیم.

زمانیکه با محترم سعید روزگاری آشنا شدیم او را نخست به جهت اساسی سینما زمینیه های موفقیت یک هنرپیشه در اجرای نقشش آشنا ساخت و در این راه تشویق نمود. همان بود که در فلم سینمای اثر روزیدم ((سفر)) نقش یک دختر جوان مبارز را که با جمعی از گروه جوانان در یک منطقه دور دست کشور در خدمت مردم کشور قیام در راه بازی کردم. من در خدمت خود را هر روز رهنمایی میسای کارگردان فلم میدادم. من با این سفر به سینمای کشور خود روی آوردم و تلاش می نمایم تا این آغاز نیکو مصدر خد مت صادقانه به هنر و فرهنگ خود شوم.

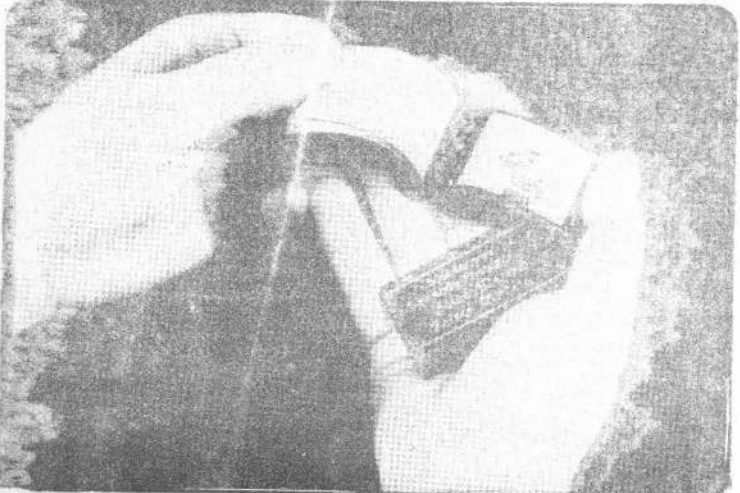


پرسشهای از انیل کپور

از انیل کپور ستاره معروف سینمای هند پرسشهایی بعمل آمده که آن را به گونه ای ذیل پاسخ داده است.

- سوال: چی کسی عاشق دیوانه شماست؟
- جواب: من خودم.
- سوال: کجا خواهی زنده کی؟
- جواب: در شهر فلم.
- سوال: اگر یک توهی از جواهرات میخواستی کجا خواهی باشی؟
- بقیه در صفحه (۷۴)

توشت و انجمن تخنیک درین جا از کمبود این هلیکوپتر استفاده نموده و آنها را به بیمانه بزرگتری نشان میدهند. اما اینک بسند حرکت با شفت، بلکه زنده. اینک اولین مدل را چگونه انجام میدهم فقط به شیطان معلوم است و من: ماکس سیکلانووفسکی که در اولین نخستین بار در المان این نمایش را عرضه داشت. سالها بعد بقیه در صفحه (۷۲)



۸۶۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ در تهران ۸۶۵ انجمن و فزاین مسوره انداخت.

منازعه این نوامبر ۸۶۵ در روزنامه ((برنیتر)) در کسان انیسگر)) اعلان نیم صفحه می برای پروگرام جدید تیاتر مشهور پهلوسن ((توتیوگرتن)) به نشر رسید. درین اعلان صحبت از اجالتیترین اختراع عصر جدید)) یعنی پروسکوپ)) بود. شام همان روزی در خا طوسو تماشاچیان چیزی دیدند که تا آن وقت به چشم شان نخورده بود. دو برادر ماکس و ایمل سکلاک انوفسکی در آخرین بخش پروگرام تیاتر پروسکوپ)) خود را بکار انداخته و در ظرف ۵ دقیقه هشت صحنه فلم را با ((عکس هلیکوپتر زنده)) بروی پرده نمایش دادند. ۲۰ متر با صحنه می از آنجا تیک صحنه می از ((رقص در خانه ایتالوی)) صحنه کهدی صحنه می از کنگره ها در حال بوم و صحنه های زنگی گبری. تماشاگران صورت زده نمایش دادند.

هر صحنه فلک با موسیقی همراه میشد. در پی حرکت و تمپو اولی با احساس هر روزها در اولین نمایش منی بود. اثر انیسگر تا آن شد اولین فرق در شیر و هلعله این اعجوبه اختراع گردید و مضمون مساحت خبر آواز مرحله نهی را تپید داد.

منازعه ۵ نوامبر روزنامه معروف شتانه، پروگرام سیتونگ

کتابچه ای که با گرداندن اوراق آن تصویر حرکت در می آید.



حرفهای درباره این دیگلماتور خوب راد صفحه ۱۴
مطالعه کنید .

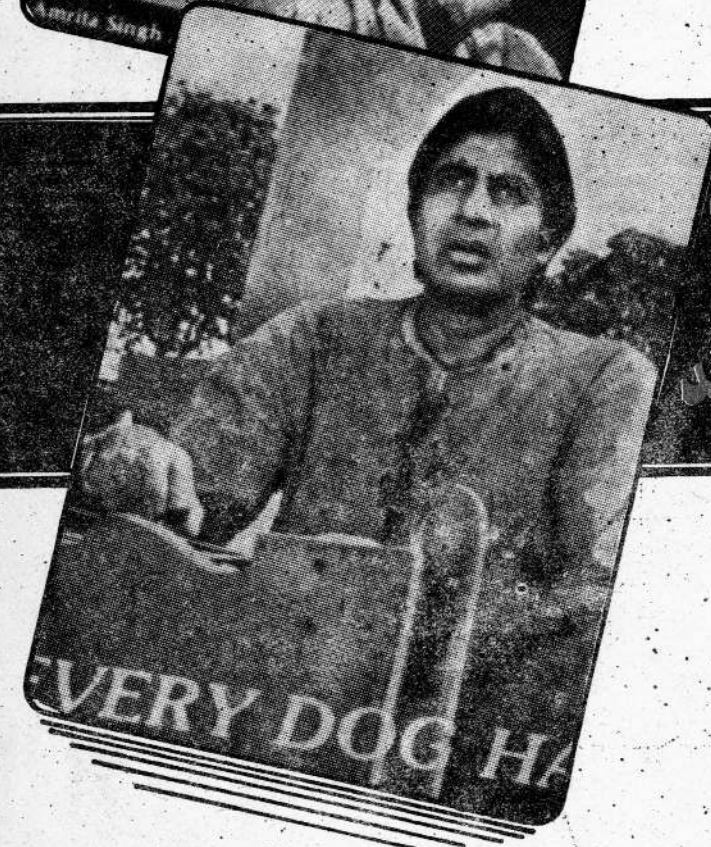
فسیده انوری



۵۳

فریده امید

هنرمندی که درین تازه گیها به سیناروی اورده
است مصاحبه اش را در صفحه ۵۱ بخوانید



نمیوان چشم پوشی کرد که تو سن
 بخت و اقبال او در حال حاضر از نسا
 افتاده باشد. این حقیقت مسلم و
 آشکار است که تردید و شکاکت همه
 همراه ندارد.
 ولی سوال درشت و قابل -
 محاسبه این است که راز موفقیت
 ر. امیتابھ که همانا استیلا -
 از همان ماه است در چیست ؟
 چه انگیزه ها و عوامل و -
 موهبتات سبب میشود که فلسازان
 بقیه در صفحه (۸۸)

را از دست داده اند. زیرا همه
 قول آنان امیتابھ امروز بگانه
 دوران خود بوده از نظر بینندگان
 فلم واز لحاظ اعتبارات پولی واز -
 جهات خصوصیات و شایسته کی های
 کار خود ، هنرمندی است متفرد و
 خود . چه این هنرمند در میدان
 بزرگ سر نوشت سینمای هند و در بین
 جمعیت هنرمندان فراوان سینمای
 هند مقام والایی در صدر داشته و
 تو سن اقبال او همواره سراسر
 دیگران بوده است و بهیچ وجه

دو کارگردان معروف سینمای هند نام امیتابھ را از فلمهای خود حذف کردند

کاش با امیتابھ تغییر عقیده
 داده و به عوض او شتر کهن -
 سنھا را نامزد بازی در فلش نمود
 و می خواهد فلم خود را توسط شتر
 تکیل نماید .
 هنوز این خبر بد تی سبب
 شده به سردی نگرا نهی بوده که
 خبر دیگری شایعه گرفت مبنی بر اینکه
 ر. امیل رھل کارگردان نامی دیگر
 هم ، نام امیتابھ را از فلم خود
 حذف و کلید این دروازه بسته را
 بدست دهر مندر سپرده است .
 این دو کارگردان که از شهرت
 و محبوبیت فراوان برخوردارند ،
 انگیزه . تغییر عقیدت خود را انشا
 نکرده اند ولی در حلقهات فلسازان
 شوم ، برخوردار گارایمان حل به
 عجله ، بی مورد و تصمم انی شان شده
 است . مردمان صاحب صلاحیت در
 این محدوده ابراز نظر کرده اند
 که این دو کارگردان توانا و آگاه ، با
 این عمل عاجلانه یک شانس طالین

لقب ((سوز استار)) یا هنرمند
 فوق العاده هنوز از جلوه نام -
 ((امیتابھ بچن)) حذف شده و
 هنوز هم با همین خصوصیت در سکوی
 موفقیت و محبوبیت قرار دارد . اگر چه
 فلم پر آوازه او ((شهنشاہ)) مواجه
 به عدم موفقیت شده و توفیق چشمگیر
 را به همراه نداشت ولی باز هم او
 مانند سلطانی بدون رقیب در قلمرو
 سینمای هند حکمروایی میکند و سحر -
 الزبحه او در بازارهای سینما برق
 آسا رویه صعود می رود و در پیشانی
 فراع او کوچکترین اثر و نشانه از عدم
 توفیق خوانده نمیشود .
 با وصف اینکه سبھاش کھتری
 یکی از فلسازان و کارگردانان معروف
 اخیرا باطنظنه ، خاص ، فلم جدید
 خود را با شرکت امیتابھ اعلان
 کرد و چند شات مختصر از فلسم ،
 فلمبرداری شده بود که وضع دیگر
 گوی شد . بطوریکه اخبار دست اول
 میرساند که سبھاش در ادامه

داده استار و ستاره

امیتابھ بهترین

هنرمند
 سلطان
 رقیب
 بهترین



با هم خواندم که:
 زبیلی ویاون هولند دود لذاده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند
 نسبت به همد یگر بی نهایت رومانیک می اندیشند.
 هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بدو برای انجام ماموریت قصد سفر را
 به رید و جنیرومینا مید.
 زبیلی نگران است که نباید هولند اسیر دام خورویان شود. اما هولند برخلاف و...
 مید هد که به عشق آشنیش وفادار ماند.
 وی که در راه سفر به رید و جنیروم ریگی از ایالات شورمدت کوتاهی را اقامت می گزیند ملول و
 غمگین و حتی به بستر مرضی می افتد...
 زبیلی خود نروید آن ایالتنزد هولند میرساند. سرانجام هولند مصم میشود که سفرش ادامه بدهد.
 هولند پس از انجام ماموریت و نه روز اقامت در آن شهر راه برگشت به وین، در دوسلدورف همین اقامت گزید.
 او وقتی دوباره نزد زبیلی به منزلش برگشته وضع را در گرونی یافت. او که تحت بازرسی
 پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زبیلی راز ناپدید شدنش را جویا شود.
 یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فردمن آشنا شد. روبرت عکس رنگ اینا لوی را بنام
 های تینوزاد با من، همیلپورتنشی، ماریوتزینو، گیزاری نوونو و کارلو سامیا معرفی کرد.
 هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ زاید ست آورد است.
 یاول پس از تحمل مشقات زیاد خودش را موقعی به همیلپورتنشی رسانید که وی نقش زمین کردید.
 و جسد به قتل رسید و اش روی اتاق افتید بود.
 سرانجام زبیلی با زنی بنام پتراندا از دوستان همیلپورتنشی آشنا گردید. پتراندا مدعی شد که نام
 اصلی گمشده او زبیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برنشویک است. زبیکه به عشق قلبی خود تونیوترنشی
 خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلپورتنشی منم است. او ده سال میشود، زیر همین نام -
 جعلی به سر میبرد و خودش را از نظر پولیس و نگهبان اشتباست. در فرجام یاول هولند، پس از مدتی تعاد و روی و
 فراق در رید و زسد زمستانی، بر حسب تعادف با زبیلی بریالای یکیل مقابل میشود. اینهم آخرین بخش
 سریالی:
 ترجمه میرحسام الدین برومند

فیرخارجه المان رفتند. لکن بیهوده بود.
 به تاریخ پنجم جون ۱۹۴۴ برای همیلپورتنشی در روم
 اطلاع دادند که پسرش ازین رفته و برای دریافت
 خاکستر پسرش ۵۰۰ لیره باید بپرد از. بنا به
 سفارش پدر ترنشی، پتراندا برلین نوشت که خا-
 کستر جسد تونیو را بفرستد. در آنروز گارد رولفسرو
 را پیشد رالمان، وضع به ثبات اوضاع گراخیب داشت
 پتراندا گفت که برای باردوم ۵۰۰ لیره
 فرستاده و خاکستر تونیو را دریافت داشتیم.
 پتراندا اینجا حادثه را زده کرده و من در سبلی
 مصنوعی ام هیچگونه درد احساس نمودم. سرابا
 گوش بودم، در حالیکه میسکی ام را می کشیدم، -
 پرسیدم:
 - باز شما اطلاعات دیگری از رومرد زبیلی به دست
 نیارید؟
 - هیچ چیزی!
 - باز هم در روم ماندید؟
 - نه آقای هولند، دوستان ایتالوی من به من
 خبر دادند که مرا هم در برلین جزمید هندی.
 یک زن از دوستان آشنه کلتوری که مرد کمیاب -
 دان و خانه ای در شهر داشت، او و زنش تاختم
 جنگ مرا مخفی داشتند. بعداً در وین در یک
 دستگاه فلم کار پیدا کردم تا آنکه در اپریل ۱۹۴۵
 بنا به سفارش وکیل عمومی مونشن، یک قاضی
 مستنطق وین، به بازجویی من پرداخت.
 - چرا وکیل عمومی مونشن -
 - معشوقه اش از مونشن بود. آقای هولند از -
 طرف زبیلی به برلین آمد و اوراق غلط را زیر نام
 لورید و به دست آورد. ویکتوریا با همان اوراق غلط
 به برلین رفت و ده سال تمام را آنجا سوری کرد تا
 آنکه پدر تونیو را بدید. همان بود که زبیلی -
 یکبارگی ناپدید شد. چون در مرگ تونیو ترنشی او

از خودم پرسیدم:
 - چه ساعتی زبیلی، همیلپورتنشی را به قتل رسانید؟
 چرا حقیقت را کتمان میکند؟
 باغ افتید و در جوار قهوه خانه کثیف بود. بریالای
 یک پل ایستاده بودم. زبیلی من در دوردی بی -
 پهنا آب نریخت. آنجا آرام بود، چنان آرام که
 انگاشتم فقط من در جهان هستم. من محوطه بیست
 و د ریای خروشان بودم.
 از خود بیخود بودم که صدای شرفه باها توجهم را
 به خود معطوب داشت. آهسته سرم را در دوردام.
 او در برابرم قرار داشت، چنان نزد یک که دستم
 میتوانست به او تماس کند. آن یک رویا نبود. نا -
 تنیزی نبود. بیهوشی نبود. او بود نفس میکشید
 و رویش چون برف سفید میزد.
 زبیلی بود، زبیلی لورید و.
 وی فریاد برآورد: «شام خوشترنیم»
 او بالا پوش و موزه های پشمی به تن داشت، بلافاصله
 لباسش را روی لبانم گذاشت. لباسش سرد بود. -
 زبیلی را به سوی خود کش نموده. گفتم:
 زبیلی تو، تو!...
 او که صدایش یک زاماجدی مثل همیشه بود، بنا
 استغمام پرسید:
 پتراندا توقصه نکرد؟
 نفس عمیق بیرون آورده. گفتم: چنانچه چیز را
 قصه کرد. راستی تو همیلپورتنشی را کشتی؟
 زبیلی جواب داد: بلی، من یک گوشواره ام را در

سرم را جیبم کردم. مکرا آهسته زیر لب زمزمه
 کرد: دوست دارم!
 - زبیلی، تو قاتل دو انسان هستی.
 - هولند، هولند... من دین دنیای بی
 پهنا فقط ترا دارم، و مریخش!
 گفتم: مگر دیوانه هستی، چطور ممکنست یک
 قاتل را دوست داشت.
 به گله شخی کودکانه اصرار کرد: من جز
 دوستی و صحبت تو چیزی دیگری را نمی شناسم. در
 حالیکه چشمانم به چراغ های زیر پل و کفایت جوار
 آن بگونه نامشروع چسبیده بود، پرسیدم: ترششی
 ترا روزگاری در قنادی ((واکتر هایل)) رفت و آمد
 داشتی، مشفاحت و نه؟
 جوابم را نداد و گفتم: سگرت داری؟
 نباید سگرت دود کنی.
 - چرا؟
 - تو قلب ضعیف داری، زن قاتل با قلب
 ضعیف!
 تا کبیر سگرتی برایش پیش کردم...
 زبیلی با شوق بزرگی کی و دلهره گفت: قبل
 از آنکه مرا پیدا کنند، تو باید اینجا بروی راستی
 من همانوریکه قتل اتفاق افتاد، به موشن پسر واز
 کردم. او در حالیکه دود سگرت از زبان سوراخ های
 بینی اش بیرون و بهوا بلند میشد، گفت:

خدا با عاشقان است

منزل فراموش کرده بودم، شاید آنرا یافته
 باشی.
 به ادا حریفهایش گفتم: بلی زبیلی، در بازی یک
 کوچ فرورفته بود. آنرا با خود داری؟
 - بلی!
 - پس بده.
 بلا درنگ آنرا از جیبم بیرون آورده، روی کف
 دستش گذاشتم. تشکر کرد و آنرا گرفت. دستاش
 مثل یخ سرد بود.
 گفتم: بیبا!
 پرسیدم: کجا؟
 - در وراژ اینجا، نباید ماری بنند.
 تصور کردم که با انبوهی از تختل در عالم خواب
 و رویای سنگین، رویایی که بزرگ و بزرگتر میشدند،
 پیوسته بودم.
 -۱۶-

روز بعد در روزنامه ها خواندم
 که پولیس گمان کرده بود، من اختطاف شده ام.
 آری هولند، بایست المان را ترک بگم. انسان
 اکنون در جستجوی من هستند. بعد مثل دیوانه
 ها با لسن نیمه نهاده گفتم: من خوشبخت هستم،
 خوشبخت، خوشبختی ام مرزی را نمی شناسد، چون
 ترادارم و آنگاه حرفهای قلبی لش را دنبال کرد.
 چون پاسپورت آماده داشتم، بعداً -
 در زالسبورگ اقامت و متعاقباً انبرلین به ترنتی تلفون
 کردم.
 وقتی صدایم را شنید، ابتدا نتوانست جواب
 بدهد. بعداً تصور کردم او ترس دارد و اقتدر خوف
 که به پولیس خبر بدهد.
 - از چه خوف داشت؟
 - از من، یاول، از من!
 اینرا گفتم، بلافاصله به خندیدن آغاز کرد.
 خیالاتی و هیجان زده بود. بدنهای حرفهایش
 گفت: ترس از مرگ!
 - بلی، تشکیک پیش را کشتی!
 زبیلی گفت: من اورا نه گفتم بودم، حضور
 در صحنه قتل، پسانتر پولیس را شسته ساخت.
 - تو آنرا به اطلاع المان ها رسانیدی.
 - نمیدانستم که المان ها خیال کتن او را

داشتند.
 - چرا میدانستی؟
 - نه... باتاکید گفت: باور کن دروغ
 نمیگم...
 دین میان مونتغول پیکری از فراز پل عبور
 کرد. پل اندکی لرزید و زبیلی خودش را در آغوشم
 رها نموده، گفت: دوست دارم هولند، محبوب
 من!
 -۱۷-

در دنیای فکر با خودم به گذشته ها سیر نمودم
 بیاد آمد که با پتراندا نارنجک دستی سون گودال
 ها، باعث قتل پنج مرد شده بودم... در نتیجه
 فقط یک سند از آنجا یافته بودم، با خودم گفتم: مرگ
 ترنتی هیچ اختلالی به زبیلی بار نیاورد، سلما!
 هیچ قتل مایه، اختصار نیست. و او را عاشقش بود.
 اما آن مرد به او دروغ گفته بود... آدم وقتی قتل
 میکند، هیچوجه دلیل نهادن نمی تواند داشته
 باشد... اینکار فقط مستلزم یک تعویب هموم می
 باشد.
 با خود اندیشیدم: شاید یگانه دلیل نزد -
 زبیلی این باشد که ترنتی در عشق نسبت به او خیانت
 نموده، اما اکنون که مرا اینهمه دوست میدارد،
 چرا از محبتش سرباز زنم، چرا بدست فراموشی سپارم،
 باید او را دریانت. ماکه قبلاً در عشق و محبت
 همدیگر احساس آرامش و خوشبختی می نمودیم، چرا
 بازم این چانس را از دست بدیم؟ من پنج نفر را
 کتم و زبیلی به دوفتر منم است.
 این کلمات نواز شرکانه و وسواس از محبت زبیلی
 که: ((دوست دارم، هولند، بخدا دوست دارم))
 مرا از دنیای تصوات و خیالات چند دقیقه ای ام بیرون
 آورد. با خود گفتم: باید به پایان ماجرا رسید.
 زبیلی ادامه داد: همیلپورتنشی اصلاً به
 خاطر پولیس را در جریان نیکداشت که با او پیش نمیشد
 در یافتن دست یازند. در حالیکه خنک تم را می لرزاند.
 گفتم: ادامه بده... باید حرف زد، همه حرفها
 را، همه گفتنی هارا.
 - من در مرگ پیشو قصر نیستم، این فقط
 اتهام می تواند باشد.
 - او اینرا میدانست؟
 او مرد پیری بود یاول،... او ترس داشت
 وقتی آدم خوف و اضطراب شدید داشته باشد، نمی
 تواند درست تمسقل نماید. او گفتم که بزودی در
 زالسبورگ با من ملاقات میکند... با هم قرار گذاشتم.
 درست ساعت ۱۶.
 - او ترس ساعت ۱۶ را پیشنهاد کرد؟
 زبیلی جواب داد، او چنین فکر میکرد که ایسن
 فقط یک دام می توانست باشد، اینووی یک ساعت قبل،
 یعنی ساعت ۱۵ آمد. او مرا به کتابخانه منزلش
 رهنمایی کرد.
 دین هنگام رنگ تلفون صدا آمد.
 - تلفون کننده، چه کسی بود؟
 - پولیس، غیر قابل تحمل بود. بایست آن -
 اتفاق قتل پیش می آمد.
 - اکنون اینجا در هتل زنده کی داری؟
 - بالاخره بایست جایی برای بود و پلش داشت.

اینووی هتل ایسکلینزور را برای اقامت ترجیح
 دادم.
 زیر چه نامی؟
 - زبیلی لوریدو!
 آری، من با معشوقه و محبوب همدل و همزمان
 وهم تنم تا آخر نتوانستم به این رایش که نام اصلی
 او زبیلی نیست، پی ببرم. به او گفتم:
 یک عکس ترا به پتراندا نشان دادم. او ترا شناخت.
 - او ترس پولیس خواهد رفت؟
 - هنوز نه!
 - چرا نه؟
 - من باید به همه چیز بندهم زبیلی، به اینک
 سرانجام مرا چگونه یافته ای... هتل های -
 زالسبورگ را دنبال توتفون کشیدم. در هتل پتراندا
 توشدا بود. تردد، نگرانی و دلواپسی عجیبی در -
 زبیلی به ملاحظه میرسید؟ با ترس گفتم: من در -
 حالت بدی قرار دارم، هرگاه مرا نشان بدهی
 محبوب میشم.
 گفتم: کجا معلوم که پتراندا نشانت بدهد.
 - او نمیداند من کجا بسر میبرم. بعد بالحسن



ارامتی گفتم. چون به کمک تضرورت دارم نسبت
 بتوشقی بی پنهانی در قلم دارم. هرگاه یک عشق
 راستین در میان میبود، علی الرغم حساس بودن
 وضع بخصوص، اینجانب بودم. برای اینکه ترا
 مطلعاً داشته باشم، اینک در برابر تو و ترس قرار
 دارم... در زیر این پل، درین سرمای کشنده
 در کنار اینهمه کفایت، انتخاب راه باتوست که -
 بدست گرداب حوادث مراد لرین زار رها میکنی
 هم دستم را بگیر و بسوی گلشاه خوشبختی وضع
 روانی نابه سامانی داشتم. انتخاب که امین راه مکن و
 بهتر بود، آج که بعضاً عشق ها چقدر هولناک
 مخوف و شیطان می باشد.
 ... و کلمات شیون و صحبت امیز زبیلی که دوست
 دارم... دوست دارم، (خدا با عاشقانت) بهم
 در گوشه طین می انداخت و مرا در انتخاب این راه
 دشوار گذشتن ها پذیرفتن از عشق که به پختگی -
 رسیده بود، بیشتر باین بست مواجه ساخت.
 اینله ها بسوی کوازیل در حرکت افتیدم.
 زبیلی آهسته پرسید: تصمیم ات چیست بر ایدست -
 پولیس میساری یا؟ حرفی نزدم. سخنانش را -
 دنبال کرد.
 - فرار نمیکنم، خودم را مخفی هم نمیکنم.
 لطفاً ورق بزیند

هرگاه تا پانزده دقیقه دیگر برنگردی، اینها هم در هتل ایستاده اند...
طبقه سوم سکونت دارم. اداره پولیس یک نورالت دارد که متواتری هم چیز را با آب و تاب برایش تعریف کنی.

به امتداد سرك خالی از راهبهن در والسبورگ راه انهدم. متواتر به نهلی می اندیشیدم، خنوبری که به قتل دونفر متهم بود. من نهلی را صفا دوست داشتم، اما رفتن نزد پولیس را نه وظیفه اساسی و اخلاقی خود مپشردم. در اتاق شپورا با روسه سحر ساختم. ساعت چارصم تلفون بعدا آمد، تا انرا برداشتم. مامور تلفون پیشتر کوش قرار داشت و گفت تریه خوش را معرفی نکرد، مخواست سراج را بگیرد، صبح اول وقت یک گولاش قهوه داغ نوشیده، سه سرك پرا زانتاب، بی اختیار بسواری نگی، به استقامت اداره پولیس روان شدم.

انکارم متلاشی بود. باری با خود میگفتم. او هرگز مرا دوست نداشت، نه با خود، نه حالانکه سن واقعا او را می پرستیدم. قابل اداره پولیس که تصمیر گفته با بسواری های بلند قدیمی بود، از تنگی پیاده شده، راسا سراج کیمار اندرس را گرفت. نشانی اثر را من دادند. طبقه دوم، اتاق ۱۳۴. وقتی به اتاق کیمار داخل شدم، با تعجب خانم پتراوند را هم صحبت با کیمار یافتیم.

زن مسنید، با چشمان آبی راکه قابل بدین هیچگونه آرایش شسته بود، کاملا افساد برده بودم. او بلوز سفید و دامن آبی بتن داشت. با کیمار دست داده، دهنش شستم. کیمار اندرس گفت: مادر جستجوی شما بودم. اقای هولسعد، کیمار تا این حرف را زد. من به سوی خانم رفتم و خیره شده، او زود نگاهش را از من برگرداند. کیمار گفت: صدانه، گذشته شاهکون پروتسهاک نام دارد، نه نهلی لپهدو؟ من خاموش ماندم.

صدانه گفت: اینخو امروز صبح اول وقت مخواستم شما را اینجا فراخوانم. پترا با صدان لوزانی گفت: بل، با زبان این حوادث بگذرید، چونکه من هم را به آقای هولسد نگاهیه کرده ام. کیمار کیمار بازم پرسید: میزان صحبت شما و خانم لپهدو در کدام پیمان بود؟
مازهم حرف نزدیم. کیمار افزود: اکنون مؤظفین ما هتل به هتل بدنهالتی میگردند...

در صورت پیدا شدن، صدان با او چگونگی برخورد خواهیم کرد. حرف ما اینست که او خانتکار بزرگوست، حتی به شش یعنی شما که بایستی در روشنی و آگاهی قرار بگیرد.

وجود ظور غیر مترقبه داغ شده بود، کیمار گفت: یک سوال، چرا اینجا آمدید؟
آمد بدانم که شما تصمیرات را کرده اید یا من شهر ارتاک بگم، آخر او هم چیزی نماند.

کجا سفر خواهید کرد؟
اینرا تاکنون تصداتم. بعد با نهشند هم پترا گفت: از همدردی تان سیاست دارم، و اداره پولیس را با خشونت ترک گفتم. دیک کانی، قهوه گرم طلب نموده و از آنجا به نهلی در هتل ایستاده تلفن کرد.

هر چه زودتر هتل ارتاک بگو، باید با هم بیستم. در قطار بیستم سیمتا تا پانزده دقیقه دیگر نهمیدی...
آری، آری...
بزودی به فرانکفورت با ((کالمار))، یکی از دوستانت ارتباط تلفونی برقرار و از او خواستم در مورد موتی که قهوه را طوطی قاچاقی انتقال میدهد، معلوما بدهد و بدینترتیب ادرس: ((سرك ۲۴ بویگ)) را از کالمار بخاطر تماس با هلیگر معروف به ((گله مرده)) گرفتم. با صله وارد سیمتا شدم. یک نلم کارتوسی چالبه به نمایش گذارده شده بود. سیمتا جز قظا و اول آن که اطفال و نوجوانان بودند، متباتی خالی بود. نهلی در قطار اخیر جاگرفته بود. با استفاده از ادرس دست داشتم، سراج هلیگر را گرفتم. او در منزل نبود. ((المی)) ریش درپ را گشود، زنی بود نهایت نره با قیافه عجیب که سینه های شکله مانندش روی شکم بلندش سنگینی مینمود. حدود شصت سال داشت و نهاد خشن بود، ابتداء خونت نمود ما را به فراخواندن پولیس تهدید نمود. اما بعد از او صحنه طالب کک شدم و گفتم: مخواست سراج را بگردد، صبح اول وقت یک گولاش قهوه داغ نوشیده، سه سرك پرا زانتاب، بی اختیار بسواری نگی، به استقامت اداره پولیس روان شدم.

من با بون قهوه در پیاله آشنا بودم و لیکن اینک در میان جوالهای قهوه پنهان بودم. در موتی هیچ هفتی وجود نداشت. نهلی از روط تا راحتی و همچنان از هوش رفت. باز وقتی بهوش آمد تا دید که ماموین گرم موتی را غشش دارند، خواست نهاد بزند که با دست دهنش را بست. خودم رامحکتر به پشت کابین موتی چسبیدم و برای تازه نمودن نفس، دهنم را به سواخی چسبانده بودم. دهنم، اخیر نهلی را با بسمار شکل و دادن تنفس منوی بهوش آوردم. با آنخو در نقطه مطلوب رسیدیم. راننده بکس های ما را در گودال های کنار سرك پرتاب کرد. وقتی بدنهال آن مجله کردیم، هر دو در گودال لغزیدیم.

ده دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

دو دقیقه بعد تنگی می را پیدا آورد و به استقامت موزنن، به سواری آن راه انهدم از شیشه تنگی به بیرون چشم درختم، آسمان موزنن تاریک بود. از فرط سرمای شدید، شیشه پاک تنگی را ب زده بود. از میان دهکده ها و کلیساها به جلوه گشودیم. کوه های بایر پوشیده از ابر بودند.

زیلی سکوت کرد و من به حرفهای ادامه دادم. هر چه نیاند تو یک قاتل استی... قاتل دانیان!...
تو که ادعا میکنی دوستم داری، چگونه تنهایی را میگذرانی؟
بسیار طبیعی. دیگر نمیتوانم دوست داشته باشم.

گفتم: من صدایت را دوست دارم. چهره ات را دوست دارم. سنانت را دوست دارم. ولی دوستی که قتل کرده اند، صدایت به من دروغ گفته و قیافه ات مرا گول زده است. ایضا وجدانم را جریحه دار نمیشد. زیلی های های به می پستن آغازید و در میان حق گریه اثر گفتم: تو راست میگویی...
بعدا نگاه کنی را سترد. سر انجام در میان انبوهی از دمه و برف گذشتم و نهلی در میان انبوهی از نغمه و درد در حالیکه من کنارش بودم، به فراز گشودم. به هتل مطلوب رسیدیم.

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

خانه های هتل کاملا به سبک معماری بایری ها اعمار شده بود. غروشات هتل را قالی های مرغوب و مویل های انتیک تشکیل میداد. اثاثات همان اتاقی را در اختیار گذاشتند که بدتها قبل یاد ختر زیلی چند روزی را در آنجا اقامت داشتیم. و اما آنقدر ختر به زودی مرا ترک گفت. در میان هنگام ورود ما بدنجا گشت:

گرفته بود. از نینوسالهای نخستین زنده گییشان سالهای برخاطره ای بود. سالهای سفر به انگلند، هسپانیا، فرانسه و ایتالیا. زیلی در ایتالیا متولد شده بود. زیلی همچنان قلمه کرد که در سالهای پسین، بد رویا درش خانه ای در برلین گرفتند. بد رویا درش فرار گرفت و زنده گی تابناکی برایش پیشبینی میکرد. بد رویا چون میراث زیاد بدست آورده بود. جواهرات قیمتی برای زینش خریداری کرد. زیلی را نواختار بدرش به شور می آورد. بد رویا در زیلی، بعد ها بازی در قلم را آغاز کردند. بعد ها بدرش اسپ سورما هری شده بود.

انروز گاری بود که زیلی به مکتب میرفت. بعد ها بد رویا در زیلی به نوشتن سفونی آغاز کرد. رفته رفته اقتصاد شان ضعیف شد و ماد رویا زیلی از یگانگی دخترش خواست پشتوانه اقتصاد خانواده کرد.

زیلی ماهانه ۳۰۰ مارک از یک فیشن شوی بدست می آورد. سر از آن به تیاتر آورد و مورد نقاشی عاشق و دلپسته اثر شد. زیلی از آن جوان به عنوان یک جوان دوست داشتنی نزد مادرش تو صیف کرد. بزودی لحظات غمه و اندوه و تنهایی زیلی با مبتلا شدن مادرش به سرطان حلقوم که یکسال بعد از آن مرد، فرار رسید. زیلی در روز مرگ مادرش روی سن بارجه ای را اجرا مینمود.

زیلی ماهانه ۳۰۰ مارک از یک فیشن شوی بدست می آورد. سر از آن به تیاتر آورد و مورد نقاشی عاشق و دلپسته اثر شد. زیلی از آن جوان به عنوان یک جوان دوست داشتنی نزد مادرش تو صیف کرد. بزودی لحظات غمه و اندوه و تنهایی زیلی با مبتلا شدن مادرش به سرطان حلقوم که یکسال بعد از آن مرد، فرار رسید. زیلی در روز مرگ مادرش روی سن بارجه ای را اجرا مینمود.

خدا با عاشقان است

آشنایی زیلی با نقاشی و تصویر سازی جدایی ویونا بی منتهی و جوان نقاش با ازدواج به دختر دگرگی تن داد. زیلی ناگزیر به اطیش سفر نمود و پس از یکس سال با رولف برنوشویک مرد چالب که دارای موهایی بور و جلد سیاه بود، باب آشنایی و صحبت را گشود. آن مرد زیلی را تا سرحد جنون دوست داشت و خانه بیساخته که از روی او زیلی برای پیش یک پست کارلی زری بد نیا بی آورد و مادر فرزندش باشد.

زیلی تن به ازدواج به آن مرد داد ولی بزودی آشکار گردید که شوهرش مرد زیاد نورمال نبوده است. زیلی از آنجا روانه هامبورگ شد و آنجا با گدشت هر روز قشنگتر میشد و طراوت و زیبایی اش فرزونیتر. بد رویا زیلی که مادرش زن جار میشد، از برلین به او نوشت که با خانم قبلی اثر به آمریکا میروند. از طرفی چون زیلی فرزندش بد نیا بی آورد، رولف برنوشویک از وی جدا شد و ۲۰۰۰۰ مارک را به او واگذاشت.

زیلی با آن پول هامدتی را به برلین ماند و آنجا با ((پیتربار)) نویسنده جوانی که برای روزنامه ها مینوشت، آشنا شد. عشق زیلی نسبت به ((پیتربار)) شیارا) بحدی آتشین بود که از وی خواست برای بدستی از نویسنده گی بدست بردارد و در کارها او باشد. چون خود شریول وافر دارد. حساب بانک زیلی روز تاروز کوچکتر شده، میرفت تا آنکه به پایان رسید. آنوقت پیتربار به تقاضای زیلی به کار نوشتن روسلن جدیدش آغاز کرد. اما ناشر کتابش را چاپ نکرد. سر انجام روزهای دشوار جنگ فرار رسید. شام یکروز پیتربار بدی شد. یکسال بعد زیلی از سوی ادارای که کامیکرد به رم فرستاده شد. زیلی آنجا عاشق تونیوترتی شد. او را دیوانه وارد دست داشت.

زیلی را کاشم خواب برده بود. به او به گذشته های پیشی اندیشیدم. زیلی آنروز قبل از رفتن به خواب با من به گذشته برگشت و از آنروز تا آنجا که می نمود و متذکر شد که بدرش میراث زیادی به ارث

زیلی را کاشم خواب برده بود. به او به گذشته های پیشی اندیشیدم. زیلی آنروز قبل از رفتن به خواب با من به گذشته برگشت و از آنروز تا آنجا که می نمود و متذکر شد که بدرش میراث زیادی به ارث

تمام روزهمه بیرامون مناسبات اند و سخن میزدند. مصمم بودند. به محض ختم جنگ در پای عقد همدیگر بنشینند. تونیوترتی وقتی مینوشید، زیبا گیتار مینواخت.

زیلی همچنان در آغوش قرار داشت و قلمه میگفت. گیسوان معطروملا پیش روی بستروشانه ها م چون آبشاری به نظرم رسید. زیلی با هسان بیهران خواب قشنگی که داشت به سوی پنجره رفته، پرده را کنار زد. آفتاب سزده بود. انگاشتم بدتهاست بیمار و اکنون در آغوش دلدار خود شفا می یابم. پس از آنکه دوش گرفتم، فرما پیش صبحانه را دادیم. هنگام صرف صبحانه به زیلی گفتم:

من موزنن میرم و از آنجا به وین. تا چند روز دیگر برمیگردم. عکس و مشخصات خود را بده. یک پاسپورت ساختنی برایت دست و پامیکم. میخوامم به سوی برا زیل برواز کنم. زیلی با آاد او کوشه، خاصی گفت: راست بگو، دستم داری؟
گفتم: احساس میکنم که بل.
در کار میز صبحانه، نشریه ای گذاشته شده بود. به یکباره این عنوان درشت نگاهام را به خود کشید: ((شاهدان عینی مدعی اند که قاتل ترنتی زیلی لوید زنده است))

و آنهمی متن را مرور کردم. کلیه اطلاعاتی را که پتراوند در اختیار پولیس زالسبورگ گذاشته بود، در آن مطبوعه بود. اینهم تذکر گرفته بود که نهلی لوید زنده است با مطالعه آن گفتم:

زیلی، به وین میرم. پاسپورتی برایت تدارک می بینم. توافق پولیس را نیز به یک ترتیبی در یافت میدارم. آنگاه به زیلی گفتم که موهایش را رنگ نموده، نزد یک سلمان رفته، آرایش موهایش را عوض نموده، مطلقا تغییر قیافه بدهد. بلا فاصله آهنگ سفر نمودم. او به عنوان خدا حافظی در ستایش را تا کناد، مقدای جانش را در روین صرف کردم. آن شب زیلی به پیشدیده، تمام باروها ای خواستی و دلپذیرش تصویرگری مینمود.

دوین، در هتل امباسادور بودم. آنجا نزد کیمار موظف رفته، پاسپورت را نشان دادم و در ضمن علیه اظهارات پتراوند در نشریات، اعتراض کردم. از مرکز تلفونی پتراوند تماس و برایش نظریات پولیس را گزارش دادم. پس از حمام گرفتن و پیشتراشیدن سرو و وضع را مرتب ساخته، ویسکی فرمایم. نام یک زن و یک طفل با هم برف جنگی داشتند. آنان را خانواده با سعادت می نامیم. بی الاشی ها و صمیمیت آنها به حدی محذوم ساخت که با خود فیصله کردم. بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

بسیار خوب، بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

بسیار خوب، بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

بسیار خوب، بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

بسیار خوب، بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

دوویسکی د پگر فرمایم دادیم و او حرفهایش را در نیال کرد: شوهرم بایک آرتیست سینما در رومانیازدواج کرده و آنجا زنده گی مینماید بعدا، من و ستررا، میتوانم باریتم بیانویسلس و گانه انگلیسی را اجرا کردیم.

بتراوند در طبقه بالا، قیلازنده گی میکرد. ویلا بی باهمه بلحقات و ضروریات که تصویرهای خوشی به دیوار آن نصب بود، اما در هر حالتی برخورد من با پتراوند، محضک ظاهر آری بود. مطلقا من عاشق زیلی بودم و او هم حالتی کمتر از من نداشت.

بازیلی مجددا تلفونی تماس برقرار نمودم. او برسد: برگه ای در دست پولیس افتیده که... مجالش نداده، حرفش را قطع کرده، گفتم: ایمن سلسه حقیقت آشکار است. زیلی تاکید کرد: پس زود بیا. از فرط تنهایی به مطالعه رو آوردم. مطالعه زیاد نیز چشم نام را بدر آورده. حتما زود برمیگردم. حتما...
فصل سوم

آفتاب بی تابید و بریاری قطع شده بود. آسمان رنگ آبی داشت. خواستم به فرانکفورت تلفون کنم. ابتداء به ابرار فتم. متعاقبا در منزلیکه در سرك ۱۷۴ موقعیت داشت، رو برو شدم.

برسیدم. خانم فونزیرگراستید؟ صبح هم دونفر اینجا البته چه میخواستید؟ صبح هم دونفر اینجا آمدند. او زندانی شده ولی...
گفتم: امید اشتباهها، مرا با پولیس عوضی نگیرد. شوهرتان چه وقت زندانی شده، میخواستم از وی ککن بظلم... او بایست یک پورتیت میکشید.

زنگ تلفون به صد آمد گوش را برداشتم. هلسو عزیزم... من در ابر بودم.
- ابرار چگونه یافتی؟
- جالب.

کارها چگونه پیش میروند؟
- خوب، این هفته پورتیت مطلوب را هم از یک نقاش بدست می آورم.

در مکتبی که در وسط دهکده ای، در میان جنگلاتی در وین، موقعیت داشت، ((توسی)) بسر هفت ساله پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

بسیار خوب، بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

بسیار خوب، بدختر رسیدن من و زیلی به رید و جنیرو بخاطر آینه، خوشبخت، طرح زنده گی با همس پتراوند، نجاد رس میخواند. زن معلمه، با ملاحظه نگاه های من به سوی پسرک، پرسید: ((توسی)) را شما با خود می برید؟

سرنوشت «مدرن تاکیگ»

۴۳ میلیون ریگارد دیتربولن و توماسی اندرسن در جهان بفروشی رسیده است

حالا دیتربولن میخواهد قتل جدیدی را افتتاح نماید

سرنوشت موزیسین های دوگانه * آلمان غربی گروپ ((مدرن تاکیگ)) چطور شد ؟ چرا آنها باهم کسرت اجرا نمیکند ؟ بلانهای دیتربولن و توماس اندرسن در آینده چیست ؟

این دو دیگر موالات است که دوستداران موسیقی آوازخوانهای دوگانه * آلمان غربی مطرح میسازند * علی الرغم آنکه گروپ ((مدرن تاکیگ)) ازهم پاشیده است ولی فعالیت های هنری دیتربولن و توماس اندرسن بطور جداگانه ادامه دارد * هازم هر دو در مرکز توجه منتقدین موسیقی قرار دارند *

طرفداران موسیقی ((مدرن تاکیگ)) نه تنها در آلمان - فدرال بلکه در ایتالیا ، اطریش و کشورهای سوسیالیستی حتی ایالات متحده و انگلستان موجودند ولی گروپ مذکور هیچگاه در جمع ده ((گروپ داغ سرشناس)) Heal - Parade جهان جای پای برای جشن بازنه نمودند *



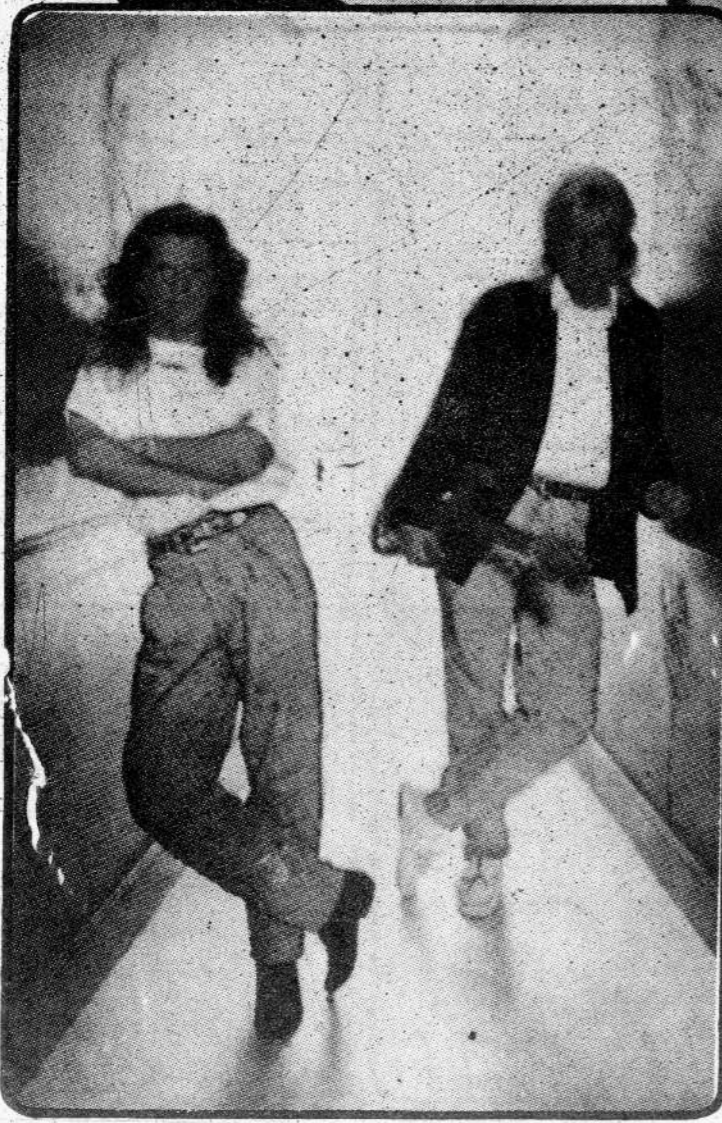
دیتربولن و توماس اندرسن همواره با یک بازوگان ها تفریها یکسال قبل خانه بی رادر ساحل بحر خریداری نموده و خانواده هابریک دارای آپارتمان جداگانه ولی حوضهاغ شتوک اند * هرگاه دیتربولن هبای زیاد نمیداشت حاضر بود تا بیشتر اوقات تفرات خود را در آنجا در زمینه * که بعد از جدایی از توماس اندرسن گروپ Blue System ((بلوسیستم)) را ایجاد نمودند * در سال ۱۹۸۶ آنها گروپ جدید دیتربولن دوویسن آلبوم موسیقی خوش را بنام ((حرارت جسم)) Body Heat برای دستارایش آفرید *

حالا بدون رفیق صبی مزاج خود توماس اندرسن ، دیتربولن صدم است تا جلوی تازد و قتل جدید پیروزی را فتح نماید * او

چطور شدند؟



گروپ همیشه باقی ماند تا شش ماهه * آنرا از هم پاشید * دیتربولن میگوید : ((اندرسن همیشه ۴ الی ساعت ناوقت از بده برای ثبت ریکارد جدید به سندیومی آمد این عمل او برای مانیر قابل تحمل بود و هیچ گروپ دیگر در چنین وضع نمیتوانید موفقیت بدست آرد * همیشه مشکلا جدید زاده میشد حتی زمان ثبت تلویزیونی * چرخش در روابط ما زمانی بوقوع پیوست که برای توماس چیزهای دیگر پراهمیت تر از همکاری در ((مدرن تاکیگ)) گردید * دیتربولن معتقد است که در جدایی ((مدرن تاکیگ)) قبل از همه مقصر اصلی همسر توماس ، نورا است * قبل از معرفت با نورا ، توماس کاملاً انسان دیگری مستقل بود * ولی بعداً همه چیز وارونه گردید * طور مثال باری در حین ثبت صدیقی ، توماس همه چیز را رها کرده با همسرش به میلان ایتالیا برای خریداری -



کلمین لباس شای زنانه سفر کرد * همچنان وی به پرس کوچک شهادت یافته بود که در ((آسمان هفت)) می نبت *

هرگاه اگر ما خواستیم سفرهای کسرتی به دور جهان بشل ((سکر پیوش)) (Scorpions) داشته باشیم لازم بود تا وی پنج - روز بعد از وقت موعود بوسله (پیکا معمولی) ظاهر و آماده گردد *

آری ، بولن بخانه موزیسین و پرودیوسر سکوی پروزی تکیه زاده است * ((انقام آواز اندرس)) باعث ایجاد گروپ ((بلوسیستم)) یا ((سیستم آبی)) گردید که ارمغان آن زایش دو آلبوم است و فعالیت پیگیری در این راستا باعث قرار گرفتن وی در بین سرشناسهای موسیقی آلمان فدرال گردید *

کارهای بولن به صفت پرودیوسر ، آوازخوان های چون (سی . سی . کی) و بریت نیلسن را به شهرت رسانید و خود دیتربولن نیز به شهرت رسید ولی خودش دو زمینه * فرآورده های موسیقی اش خوشبینانه قضاوت نمی کند زمانیکه پای شهرت بیلتس بلیتل هادرمیان باشد *

اومعتقد است که از نقطه نظر موسیقی امکان آنرا اردتسا به گروپ سهدنی (ABBA) ایبا نزدیک گردد *

((گاهی بمن میگوید که بسیاری از آهنگهای ((مدرن تاکیگ)) شبیه هم اندم برایشان میگویم تا به نام چیزهای که در آلبوم است نظر افکنند * فکر میکنم مهم است که وقتی رادیر ، ساخته های مرا پیش منماید شنونده باید تا فوری آنرا بشناسد * مجله شیگل زمانی نوشت ((بولن ضعیف دوستدارش را روشن قلب آنها را قوت می بخشند *)) چنین قایسه را من دوست دارم * من طرفدار صلودی های روح انگیز هستم که به انسان نیروبخشند *



دشمنان دشمنی

دیارانې یا مینې ډولونه

یارانه یا مینه د انسان د پناهه گونو خوا سو په وسیله په پناهه ډوله پخو نندار شوي ده. د لاسي د حس په وسیله د لمس کولو د شامسي د حس په وسیله د بوي کولو د ذایقي د حس په وسیله د خپلسو د باصري د حس په وسیله د لیدلو او د سامعي د حس په وسیله د اوریدلو مینه.

د لمس کولو مینه هغه مینه ده چې په ښاري سرویسونو کې د گټې گونې لمبرکته د لاس په لگیدلو سره منع ته راضي. د ډول لاسی مینه په دغه لډې کې ډیره ښه انځور شوي ده:

لاسې دې زما په لاس ټکر شو
په دې خبره چې یاري د سره کړه
د بوي کولومینه هغه مینه ده چې د بوي په وسیله زړه ته لاره
پیدا کوي. په دې مینه کې مین د مینې د زلفو په بوي پسې لیونی وي
لکه چې وايي:

داسې د یار د زلفو پسې دي
که د زار په ښار په کوڅه راغلی يم

د ختلولو په وسیله مینه هغه مینه ده چې د شونډو او وږی په وسیله د زړه صفید وځی ته ننویي. او تر ټولو خوږه مینه ده دغه ډول مینه د اېس کرم د ختلولو په وخت کې رامنځ ته کېږي. لکه چې وايي:

ستاله نري زې قربان شم
چې اېس کرم دې پرې څانه مین دي کړه
بله مینه د لیدلو مینه ده. د مینه د سترگو له لاري زړه ته سرور
ښکاره کوي. چې د نجونو ښوونځیو تومخ د ډول په یونظر مینیدل
ډیر لیدل کېږي. په دې هکله پاملرنه وکړي دغې لډې ته:

په زهر و سترگو راته گوره
په شرمه شپه یاري نه د سره کړه
اوله مینه هغه مینه ده چې د غوږ وټوله لاري زړه ته ننویي.
دغه مینه په رسني دفترونو کې د تېلفون مینې په نوم هم یادوي. لکه
چې وايي: په تېلفون کې راغز یږه
زه دې په تشه غږ یدامینه يم

اوزد د خلكوله نظره

- د ښه اوز د نه نوکان د بېکاري علامه ده.
- د نارینه اوز د نه وښتان د نښې او کوڅه گشتي ثبوت دي.
- د اوز د اوږو ډیر خوږه سرچینه ناپوهی ده.
- د تیري کوونکو لاسونه تل اوز د نه وي.
- سري باید پښی له خپلی پر ستنې اوز دي نه کړي.
- اوز د نه بېتونه د سوبه او شر وپهو غښتلو په وخت کې په خپله تجربه کسري.
- اوز د نه زړه اېو الفرج د سوری د کلاسیک ادب ښه وړلیکوال داسې بیانوي: (پوتن په کتاب کې ولوستل چې ډیره اوز ده - زړه د حماقت علامه ده. په دې وخت کې یې خپل ښان ته پسه هنداره کې وکتل او ویی لیدل چې دده زړه هم له حد نه زیاته اوز ده. هاخوا د پخوا یې په بیاتې پسې مخ وار اوه. خوبیا تاسی یې پیدا نه کړه. وروسته یې خپله زړه په موتی کې ټینگه ونیوه. اوله موتی نه راوتلی زړه یې د ډیوي لمبې ته نږدې کړه. کله چې زېرې او وواخت نو د اوز په لمبه باندې د نوموړي لاس وسو اوله ډېرې نه یې لیرې کړه. په دې وخت کې نه یوازې دده زړه وسو - لمبه. بلکې مخ یې هم ورسره وسو. وروسته له دې پېښی نوموړي د کتاب په حاشیه کې ولیکل چې:
- د اخیره رښتیا ده. لکه چې په ثبوت رسیدلی ده.

پسرلی په لنډیو کی

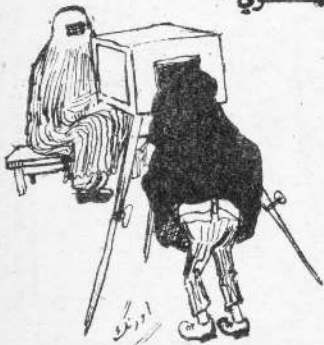
اشپزان شخص غاري گسرخسې
وخت پسرلی شو شنه بالک به بخوښه
بهاره بډکه سی خوښی زړي
چې تاکی خوږه شنی شوتلی ډانډ یگونه
په شنو شوتلومی خوله شنه شوه
اوس به په شنو شونډو د یار سلام ته څمه
د پسرلی په وخت کی راشه
ما به اوسل کی سړي ملی توبلی وینه



د سرگرم له پېښو څخه

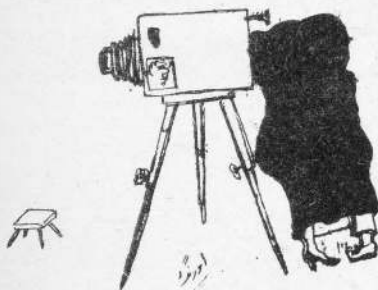
يو خو غلا شوی و چيزی

— اد بی غلا دی آد بانوگاردی .
— جیب وهونکی دوه پوله دی .
يوهغه چی به گټه گونه کی دخلکو
جیبونه وهی . اول هغه چی
د جیب به محای پردی مضمونونه
وهی .
— غل یوازی بیسی او سامان
پتوی . خواد بی غل انسانان
پتوی .



پسرلی

پسرلی له دري برخو (پسه -
سر - لی) خخه جوړ شوي دي
دا په دي مانا چی به دغه موسم کی
بارانونه پریوړی اوجی بارانونه پریو
شی . نویه کوچونکی ختی اولای -
بید اکیزی . دغه لی (لای) پیر
بله د زار ه بنار به کوچونکی د سړی
په سره راوړی چی له همدی
کیله له (په - سر - لی) خخه
پسرلی جوړ شوي دي .



په بنار کی ناروغان پیر دی . که درملتونونه

د ورستیو قیقوشمیرنواولتنو له
مخی خرگنده شوي ده چی په
بنار کی له ناروغانو خخه درملتونونه
پیری . خوافسوس چی د ناروغانو
د نسخی دارونکی نه بید اکیزی .

سرپرست رئیس

د راد یو جریدي پرله بسی داستان :
لومړی برخه

د جریدي د پرله بسی داستان خوز ولوستونکو
لام

په دي هیله چی د ژبی په سر ه هواکی له سینس
خرسید لو . پوزی بهید لو اوډ اکثرته د تللو له ناروغیو
په امن اوسې د دي اونۍ پرله بسی داستان بیلی
کوو : « له موزیک تاسی به خپله وڅزی وې »
راوی : هغه وخت چی زموږ ریاست د پتاتو
سپینولو د مستقل ریاست په نوم یاد اوډ وروسته د -
پتاتوسپینولو کمیته شوه . او اوس نه پوهیږم چی نوم
په بی خه شی وې ، بلکه چی ماتقاعد کړی دي او په
خپل کور کی پتاتی سپینوم .

خداي می دي غاړی نه بند وې چی د خوشلیزو
خبره ده . بلکه چی په هغه زمانه کی له پتاتو خخه
د چیس جوړ ولوسعت زموږ په هیواد کی منع ته
نه وراغلی ، اوکه راغلی وډ نوله همبرگرسره بی لا -
خپلوی نه وه کړی ، که خه هم په دغه ریاست کی له
پتاتوسپینونکو ، پتاتی خور ونکی پیر وډ خو وروختی
کارونه به د ویره په چپه چوستیاکی سرته رسیدل چی
حتی د پتاتو خور لویه وخت کی به د جا د خولسی
خر بهار او شربهار هم نه اویدل کیده ، تردی حد
چی سړی به فکر کاوه د ژوند یو هدیره ده . « په
دغه محای کی یو آرام او غمگین موزیک وڅزی وې »
خوله وروخته یوه ورځ دغه له مود وراهیسی
وید ه ریاست سمد لاسه راویښ شو .

ریاست هغه وخت دوه مرستیالان لرل ، یو
اداری اول هم فنی مرستیال وډ موز د خپل
پخوانی رئیس په لیری کید ونه یو خبر شوي ، اوکه
دغو دوه مرستیالانو د ریاست د جوگی له پاره مامور
رین نه وای راویښ کړی ، نوتروکال پوری چی بیا د
تشکیل او تعییناتو ساه په موسسه کی چلید له څوک
د رئیس په برطرفی نه خبریدل .

لومړی اطلاعیه چی له دغی پینس وروسته په
د فبرونو وگرخید ه ، زموږ اداری مرستیال د ریاست
له مقام خخه صادره کړی وه .

هغه محان د ریاست له بنسټ ایښود وڅوک خخه باله
او هغه د جا خبره چی له فنی مرستیال خخه بسی
د جوگی دوه دري توشکی زیاتی نړی کړی وې ، په
اطلاعیه کی راغلی ووچی ، « له دي وروسته ریاست
ست تولی چاری به اداری مرستیال پوری اړه لري ، -
حتی که څوک وڅواری چی له د فتر خخه د باندی
بسوار توکړی ، نوموږ او مکلف دي چی د دي کار له
پاره د سرپرست مرستیال اجازه ترلاسه کړی . »

کله چی فنی مرستیال له دي موضوع خبر شو
نود ژبی په سر ه خله کی بی ماغزه وڅویدل . په
دغه ورځ فنی مرستیال ترغرمی پوری خپل دفتر ته

ننه نه ووت . اوډ باندی د ریاست د مقام تر مخ کښته
پورته تاوید ه ، هغه دي ته سترگی په لاره وڅیسی
کله به اداری مرستیال د ریاست له جوگی پاخیږی
اوډی به په جوگی پښه اړوی .

اداری مرستیال هم د ویره بی خبره نه وډ -
اخلاصمندانوی اطلاع ورسولی وه ، اوله دي بسی
خبر کړی وډ چی فنی مرستیال ورته به کمین کس
ناست دي . ترغرمی پوری د جوگی له ویری حتی
خپلونیز دی د دوستانو ته هم راپورته نه شو ، او محان
بی په جوگی پوری نښلولی وډ ، که دي پوهید لا ی
چی د پیرچای خښل به بی د باندی وتلوته اړ کړی
نویه هغه ورځ به بی هڅ جاي نه وڅښلی . کله
چی غرمه د پنځو د قیقو له پاره د باندی ووت ، بیا
د سترگو په رپ فنی مرستیال جوگی ورغښتی ونیوله .
د فنی مرستیال لومړی کار د اوچی د ریاست
سکرترته بی د متحد المال مکتوب د صادرولوا سر
وکر . په مکتوب کی د اداری مرستیال اطلاعیه په
پاڅه رد شوي وه . اونی مرستیال محان د ریاست
کلیل اعلان کړ . کله چی اداری مرستیال په
د هلیزکی له پینس خبر شو ، دننه د فترته بسی
د ننوتوږه پښه نه کړ . او خپل پخوانی دفتر ته لاړ .
پنځم د قیقو په لانه وې تیری شوي چی د فنی
مرستیال متحد المال بی ورته پرمیز کښود . اداری
مرستیال چی د مکتوب په پای کی د فنی مرستیال
لاسلیک ولید ، بی له لوستلوی مکتوب په لاس کی
ومروږ ه اوباطله دانی ته بی ورگوزار کړ « په دي محای
کی دی په خپله لوستونکی یومهیچ او وپروونکی موډ
زیک وڅزی وې »

دوی د وار ه پوه بل مخامخ نه سره ورتلل ، خو
ترشایی یو د بل سیوری ته اوراچاوه ، په خپله د -
ریاست کارکوونکی هم دوه پللی شول . یوی پللی له
فنی مرستیال سره سرخوخلوه . اولی پللی له اداری
مرستیال سره ملاتړلی وه .

ترماز د یگره پوری د وار ه مرستیالان په برابره
توکه د ریاست له صلاحیت خخه برخمن وو . خو
مهغه داوه چی سباته به کوم یوله بل خخه مخکی
کیزی . اداری مرستیال هوسیاړی کړی وه او پریوړ
ته بی ویلی ووچی د سهاره پنځمه بجی کورته ورسی
راشی . خوفنی مرستیال له دغی پتی نقش نه خبر
نه وډ ، خوار کوتی په اووه بجی تکی نیولی وډ ، او
د مامورینو له راتللو د مخه بی محان ریاست ته را -
ورسواوه . کله چی د ریاست تر مخ له تکی کښته شو ،
وارله وار بی له څوکیدار نه وپوښتل :

— له مانه مخکی خوه څوک نه وې راغلی ؟
— اداری مرستیال سهار د ملا اذان په وخت
راغلی وډ ، زه وید ه م راویښ کی کرم
بیامی د روزه ورته برانستله .
باتی به بله شماره کی

ای مردک خپله

ای مردک! بدین هیکل زشت
 و س مو
 تاچند بد نبال ز نسان می روی
 هرسو؟!
 نبود بخرابات چو توشله
 و پرو!
 نی شکی تو زیباست نه رفتار
 تو نیکو!
 شم است بدین چهره شدن
 واله و عاشق!

ای مردک فاسق!

XXX

گوش تو چو بولانی ولبهای
 تو کرده.
 چشمان تو چون تشله و بلسک
 توفشرده.
 دندان تو چون تیشه ورننگ
 تو چو مرده.
 چون پشت زنی گیری زنی
 گام شمرده.
 درخیل زنان تنه خود را کنی
 تیلسه.

ای مردک خپله!

XXX

باآنکه دوزن داری و داماد
 ونواسه.
 روشن شده چشم توه سیمای
 کواسه.
 باریش سفیدی تویی نقل
 و تاسه.
 چشمت بدر آید چو زنی بینی
 زکاسه.
 ناخانه اش او را کنی چون زنگلو
 دنبال.
 ای خورد کلان سال!
 ارسال: نروع و فوج

هفتاد روپیه خام

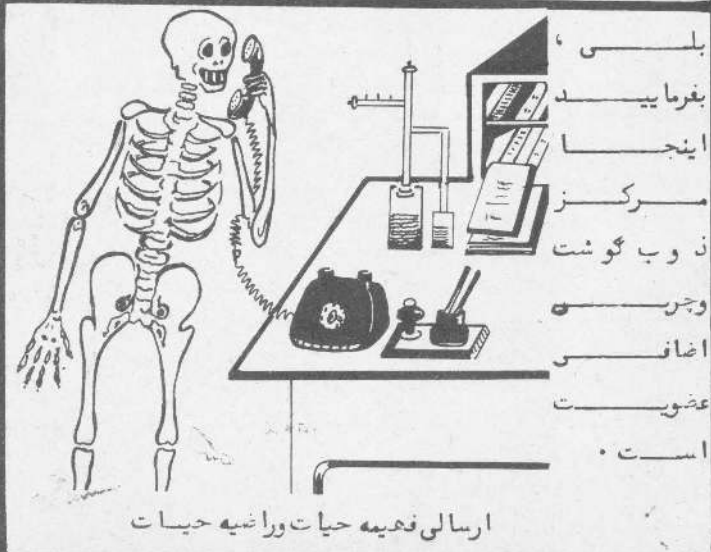
کیسه بری گدر جستجوی
 مرد لوکس و پولدار بود او را
 در روسی پیدا نمود و به -
 بسیار زحمت خود را پهلسوی
 آن مرد رسانید و جیستر را
 برید و دید که هفتاد افغانی
 دارد و بسیار حکر خسون
 شده در همیا وقت مرد
 لوکس گفت: او برادر چسرا
 ایقه شور شور می خوری کیسه
 بریلا فاصله جواب داد: -
 همراي هفتاد روپیه خامست
 بسیار گپ ترن!



نکته‌ها

لتمان حکم را گفتند ادب
 از کی آموختی، گفت از آنجده
 شاگردان مکاتب که حاخوی شان
 در سینما عا گرفته میشود.

- سر باشد کلاه قیمت است.
- تنه‌تیش که زیاد شدن رخها
 بلند می رود.
- گوشت بی حکمت نیست
 و شلغم بی علت.
- ارسالی: احمد فرید خزاعی



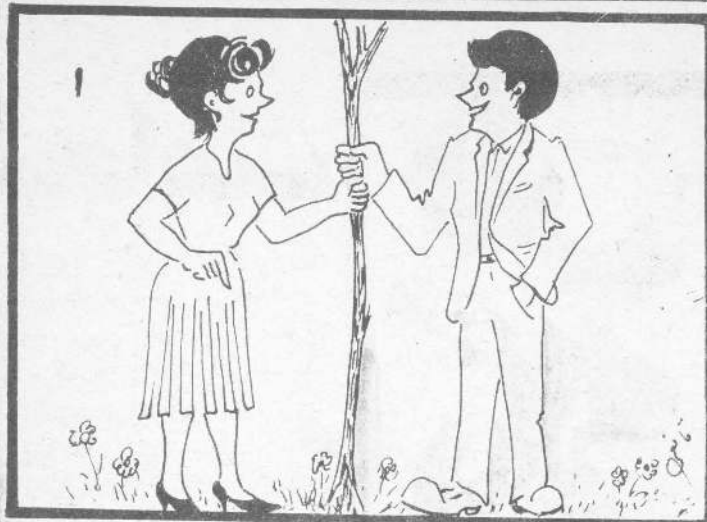
ارسالی فهمیه حیات و راضیه حیات

خواهی نشوی رسوا!
همرنگ آمرت باش!

اطلاعیه ملی بسی

چون از دحام نفوس در شهر
 کابل زیاد شده است و موترهای
 ملی بس قطعاً نمی توانند در
 انتقال موفق شود، لذا به خاطر
 کمک به همشهریان گرامی هیئت
 رهبری ملی بس تصمیم گرفت که
 موترهای تیلو در آرا در لیسن
 های خود به کاراندازد.
 بناً قبلاً به آگاهی عمومیتان
 باشعامت و دلیر رسانیده میشود
 که اگر در تابستان گرمی کردند
 و یاد زمستان خنک خوردند و مریض
 شدند به ما عرض نیست.

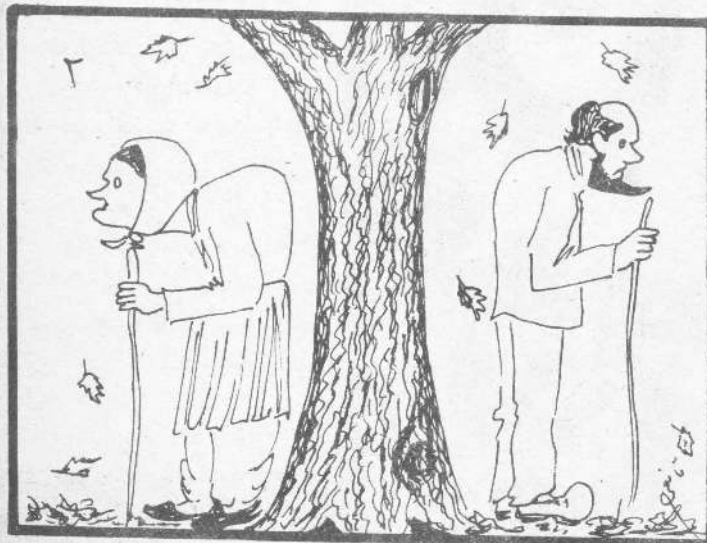
قهرمان کم خورگی



مستری گارسون راصد از د
 وفرمایس يك خوراك برنده د ا د
 گارسون برسید :
 - قربان مرغابی خوب است؟
 - نخیر... من زیبا د
 غذا نمیخوم .
 - مرغ بریان بیارم ؟
 - نه ، زیاد است .

- خوراك كیوتر چطور ؟
 - نخیر... خیلی زیبا د
 است .
 د رعین موقع از میز معلومیس
 یکنفر گارسون راصد ا کرد و گفست :
 پستراست برای آقا يك خوراك
 مگس بیارید !!
 ارسالی : سلیمه و سمیره راصح

دلیل منطقی



یکی از روزها معلم به شا -
 گردانش گفت : امروز برایتان يك
 سوال علمی د ام ان اینکه اگر
 من يك سکه پنج انغانگی را در این
 گیلان که در ان مواد کیمیایی
 موجود است ، بیند انم ایاسکه
 از زمین میروند و یا هیچ واقعه رخ
 نمید غد ؟ اولاً فکر کنید و بعد
 برای نتیجه را بگویید ، يك شاگرد

فورا جواب داد که : هیچ واقعهی
 صورت نمیگیرد . معلم گفست :
 جواب درست است ولی اینوا بگو
 که چطور به این زودی خواستی
 جواب را بگویی ؟ شاگرد گفست :
 بخاطریکه اگر سکه از زمین میروست
 شما تران میباید ا ختید .

ارسانی : میرویس کمین

چندک

ابرو باد و مه و خورشید
 و قشک در کارند
 تاتوکاری به کف آری و رشوت
 نخوری

ارسانی : محمد عمایون

تازنده ام لطف خود از ما مکن
 در رخ .
 بعد از مردن تیل و نسان
 به درد نمی خورد .
 XXX
 د و سه روز است که یام نیست
 پیدا .
 مگر پوره شده رفته گد امها ؟
 ارسالی : باقی عمیله من عزیزی

خانم: یوسف بیچاره چندر
 بد بخت است! از یک عم خلاص
 نمیشود که عم د بگره سرافشش
 میاید . اینه در هفته قبل موشر
 بعد یدش تصادم کرد ، سه روز قبل
 خانه اس حریق شد و علاوه از د و
 روزی اینطرف است که زنی خانه
 را ترک کرده و خانه بدوش رفتنم
 است .

آیا بد بختی از این بیشتر
 میشود ؟

شوهر بلی عزیزم ، بد بختی
 بالاتر از این هم میشود و آن وقتی
 است که زنی چند بد نظر گشتند
 و دوباره به خانه برگردند .



از بهار تا خزان در انتظار معشوقه

شجاعت

گویند در جنگ جهانی دوم بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها هیتلر رویه منسوبین توای مسلخ خود کرده گفت: هرکس بتوانسد بیرون فرانسه رانزد من بی‌ساوره، برایش جایزه بزرگ خواهم داد. چند روز بعد عسکر لاغر آلمانی بیرون فرانسه را بی‌ساوره عیتلر سپرد.

عیتلر خیلی خوش شد با وی دست داد و گفت: ای سرباز غیور! همین به تو وحکایت کن که چطور توانستی بیرون فرانسه راه اینجا بی‌آوری؟ عسکر لاغر آلمانی به ساده‌گی گفت: بلی صاحب با عسکر فرانسوی مشوره کردم، بی‌سورق آلمان را دادم، بیرون فرانسه را گرفتم.

ارسالی: فرهاد بوبل



از فرهنگ غم‌شریک

- × تیل‌فون
- بخت‌ترین وسیله برای ناراحتی و مزاحمت دیگران
- × میز ماموریت:
- یگانه جای پوره کردن بیخوابی‌ها
- × رستوران:
- جای که بعد از رفتن به آن، مجبور استی به شفاخانه هم مراجعه کنی
- × تلویزیون:
- وسیله‌یی که با دیدن آن مجبورستی بخوابی
- تعیه کننده: تسرین وحدت



مشکند

هرکس بظرفی سرخود می‌شکند بیگانه جدا دوست جدا می‌شکند گر لوده سرش میشکند عیبی نیست آن آدم عوشیا ر جرامی شکند حالاکه سرین نشکست است بی‌ساوره وین قامت سرین نخمید است بیا

اعمار شفاخانه متکی به نظریه مسوول صحت عامه باید در محل آرام دور از شهر پلان کرده، اما نسبت نداشتن راه‌های ترانسپورتی وعدم عراده جات کافی به نظرم بهتر خواهد بود تا این اقدام در مرکز شهر عملی گردد. حینکه موقع به ابراز نظر مسوول اقتصاد شهر رسید، بلا درنگ ادامه داده میگویی: بهتر خواهد بود تا به خاطر جلوگیری از مصارف بی‌لزم روغنیا عراده جات کارکنان شفاخانه و به خاطر رسانیدن ادویه و خوراکی به شفاخانه، با آنکه ادیت‌های شعری در شهر بیشتر برای مریضان متصور است با آنهم تطبیق پالیسی اقتصادی شعر بهتر خواهد بود تا شفاخانه در مرکز شهر اعمار گردد.

ابتداءً امر بخش پلان گذاری ابراز عقیده نمود، تا اولاً این طرح خوب در ماستر پلان شهر گنجانیده شود. بعداً در زمینه اعماران مطابق پلان اجراء گردد. هنوز گفتار امر بخش پلان پایان نیافته بود که کلید سخن را مسوول بخش صحت عامه در دست گرفته ادامه میدهد: قبیل از همه باید محلیکه در آن چنین شفاخانه اعمار میگردد تثبیت گردد. زیرا طوریکه وضع شهر میرساند اعمار چنین شفاخانه در مرکز شهر نسبت تردد عراده جات و تراکم کثافات دور از قوانین صحی بوده، باید برای اعمار آن محلی دور از شهر انتخاب گردد. در ادامه گفتار مسوول صحت عامه امر بخش ترافیک شعری بی‌فرض نمانده، سهم خویش را چنین ادامه نمود: به اجازه محترمین: گرچه

بنابر تجویز مقامات شهر قرار بدان شد تا به خاطر سهولت ساکنین محل شفاخانه اعمار گردد. بدین منظور فیصله گردید تا جلسه وسیع پلانی به اشتراک همه مسوولین در محیط شهر دایر گردد. عمان بود که در عفته بعدی تدارک جلسه گرفته شد. همه مسوولین سر وقت معین خود را حاضر جلسه نمودند. یگانه اجندها که پیشنهاد گردیده، طرح اعمار یک باب شفاخانه مجهزتر محلی از شهر بود. بعد از اینکه منشی مجلس اکثریت آرا مجلس را منبری اجندها ذکر شده اعلان نمود، مسوول شعر بعد از گزارش مفصل پیرامون موضوع یاد شده جریان را غرض نظر خواهی صاحب نظران در مجلس ارایه نمود.

مشکند



مه هم

محصل هستم

محصلی در ایام تعطیل خود بھر مؤسسه بی مراجعه کرد تا کاری برایش پیدا کند ، اما چیز باع و حش جابن دیگری برایش کار پیدا نشد ، در باع و حش برایش گفتند که میمون ما همین روز ها مرد و تو باید پوست میمون را بیوشسی و مقابل چشمان بیند و گسان درد اخل پنجره ها مانند شادی د لقق بازی کنی ، محصل بیچاره مجبور قبول کرد و پوست میمون را پوشید مابن طرف و آن طرف خیزک و جسنک میزد که ناگهان پنجره با بین بایش شکست و در اتاق زیره بالایی یک شیر درند افتید و از ترس زیاد در کنجی خود را پنهان کرد ، شیر آهسته به طرف او آمد و او را بو کشید ، محصل بیچاره قریب بود جان بسیار اما شیر آهسته در گوشش گفت : غم نخور مه هم محصل هستم .

اگر ثابت شود که در مسیح مردم زنده می کنند ، روزی در زمین هم مردم زنده می خواهند کرد .

در حقیقت راهی نیستی ، طلای زانمی میتوان یافت .
 یاد آن ماهی خنسی پیدا اند که امروز بگفته زنده می کنند .
 میدان انانی کدام کلان میدهند ، نیستی بازم وجود دارد .

در برابر ابله های که از تک زدن بندید می آیند ، یاد این خوب برداخته میشود .

ترجمه : حمید خراسانی

توزن

- × توازن : قلب به طرف چپ کیسه یون به طرف راست .
- × انسان که تناسل طفل بدون آیند است .
- × بعضی از کتاب ها زود تر از موه لنین خود کهنه میشوند .
- × زنان در مجموع کم هوش تر از مردان اند ، و اما همزن جداگانه هوشیار تر از همسر خود است .
- × کسی که جستجو میکند ، یافت میشود .
- × در مورد کارهای خوب گذشته هم چیزی در روزنامه های خوب گذشته نمی توان یافت .

شده به نوبه خود ستم شایسته اش را درین خدمت عالم النفعه ادا نموده ، چنین ابراز عقیده نمود :

دوستان مسوولین شعبات مختلف شعرداری نظریات مفید شان را ارایه نمودند . اما به نظرم بغتر خواهد بود تا نسبت عدم بودجه و تخصیص کافی در زمینه و از طرف دیگر به خاطر جلوگیری از مصارف بی لزوم الی تکمیل طرح ماستریلان شعری از اعمار و ساختمان شفاخانه جدید صرف نظر گردد . حین ضرورت مرخص داران میتوانند مرخصان خویش راه شعری همجوار عرض تداری انتقال دهند .

همه مسوولین که از تدویر جلسه چندین ساعته خسته شده بودند ، نظر امر مالی شعرا را ترجیح داده و مجلس را موقفاً به پایان رسانیدند .

سید امان الله " اشرفی "

منطق دیوانه‌تی

یک نویسنده شوخ طبع تعریف کرده است که روزی دیوانه بی باشوق و شور زیاد مشغول باز کردن یک کلافه نخ بهم پیچیده بود . است که دیوانه دیگری به او می رسید و می گوید : - اگر به دنبال شورش می گردی زحمت بی فایده می کشی چون من آن را قطع کرده ام .





همزشتينوارى

غزل يى په "بنکلا"

خرنگه شکلی کر

ليکونکى : ناروځ نسر د

د خيرادبي مکتب خانگري سپک حمزه شاعر منل شو سبب دى

د پښتو ادبياتو تاريخ د پير - روښان نهضت، حركه نشي هيرولاي چې دغه نهضت وكولاى شود پښتو ادبياتو د باره د بيا وړ تيا د گرا ت كړي او هغه ته د دوى د پراخه زمينه برابره كړي.

خو هغه ته چې د حمزه د شعر - بحانگر تيا جوړ وي د هغه شعر د پورتنيو بحانگر تيا وړ يو واحد د فتر دى چې يو د بل سره د حمزه په شعر كې داسې نه شلېد ونكي اړ يكي لري چې كه چيري يوله نوموړي وصفونو څخه - د حمزه په شعر كې ونه ليدل شى سړي داسې فكر كوي چې د بل چا شعر لولى نه د حمزه .
يار محمد مغوم د حمزه د ((بهير)) په سريزه كې ليكي چې ((... تصور او غزل د وار و ته پښتون رنگه وركول د حمزه د شاعري خصوصيت دى . د حمزه د شاعري نه كه پښتون تصوف او ويشتى شى نو شايد چې د غزل يى هغه خوند ياتى نشي كوم چې تراو - سه برقرار ياتى دى لكه چې د هغه تصوف په اصل كې د پښتون ملت پښتو زېږ او شعرا واد ب د بېلگې د باره د غزل په جامه كې يو مسلسل او بې له جهاد دى))

لا رپيد اكره . كوم شكلى انغو - رونه ، تشبې كائنات او استعارې چې اوس اوس په پښتو شعر كې ليدل كېږي بې مبالغې ويلې شو چې د هغوي بنكلا تيز بنسټه لومړې حمزه په غزل - كې ايښې و .
بې لهاد زلفوتستى به جا و د لسو لكه خو حمزه زما په برخه يى غزل كړ و د پښتو په ادب يى كې هر يو شاعر بحانته بحانگر تيا وړې د رلود ي څوك په شعر كې صوفى ، څوك عارف ، څوك نازك خيال ، څوك شه او څوك څه دى . خود به شاعر كې تصوف ، نازك خيالى ، شاعرانه بنكلا او همدارنگه د ختيځې فلسفې رېښې بحاليد لي دى . ((زه چې حمزه غزل بول ، متصوف ، نازك خيال پښتون شاعر بولم دا خبره هم د - لومړي لعل د باره وړاندې كوم چې حمزه د ختيځې فلسفې معاصر و خيره د ه))

چيني څخه اوبه وركړي د غزل رېښې يى تازه كړي او هغه يى په حقيقت كې بياراژوندي كړ .
كوم خدمتونه چې حمزه پښتو غزل ته كړي په حقيقت كې پښتو شعر ته هغه خدمت دى چې هيڅ څوكسې سابقه نه لري او د پريزات د لاسل شته دى چې زما دا خبره ثبوت ته رسوي . خود اخبره هيڅكله په دې مانا نه ده چې تر حمزه د مخه پښتو شعر ته چا خدمت نه دى كړي څو كوم خدمتونه چې حمزه سرته رسولى هغه داسې خدمتونه دي چې تر پوره وخته پوري به نه يوازې پښتانه شاعران له هغه څخه بهره مند وي بلكه د پښتو شعر لوستونكي به هم له هغه څخه بې برخې نه وي . لكه كوم غزل كې د ((بنكلا)) عنصر ته يى داسې لجاى او وده وركړه چې په هغه سره نه يوازې غزل شكلى بلكى د غي بنكلا د شعر نور و قاليو ته هم

په همدغه بحالنده د دوره كې وه چې زموږ د پښتو ادبياتو په نړي كې ميرزا خان انصاري را وزيږيد او د پښتو شعر د يوه بې لا روښانه كړه او د ادبياتو د پرمخ تگه لري يى پيښلى كړه . كه چيري موږ د پښتو ادب بسى بهيرونه نه تميد ونكي لري كې د - ميرزا خان انصاري او كاظم خان - شيدا نومونه د پښتو غزل د بحالندو نونكو په توگه نشو هيرولاي . نوموړي ته د پښتو غزل د رسونكي په توگه او غزل رنگه كوونكي ، پښتون كوونكي او په پښتو غزل كې د پرونو ورو صفاتو د ايجاد ونكي په توگه د استاد حمزه شينوارى نوم به هم خو چې پښتون وي خو چې پښتو وي ، خو چې پښتو او بيات وي او خو چې پښتو غزل وي . زموږ د ادبياتو په تاريخ كې به په زرينو كړنو ثبت او تل به ژوند ياد - بحالنده وي . لكه چې غزل ته د - خپل روڼ استعداد او اند پښنى له

پدر خوابهای شیرین

نخستین سرچشمه خواب خود را از عکس‌هایی متحرک بخاطر می‌آورد: ((ناگزیرم به ۱۸ نوامبر ۱۸۷۹ به عقب برگردم. درین روز پدرم برای اولین بار خطابه علمی بی‌در ((ظرفی)) برلین انجمن درجه‌داره فریدریش تیا تراپولوی امروزی - ایراد کرد. درین جامن ماشین پروجکتور را که عکس‌ها را خیلی بزرگ بر روی پرده ای می‌انگند و بکار مینداختم. از همین روز اشتیاق عکس‌هایی بی حرکت را حرکت و جان بخشیدن براتعیق میکرد.

چون زنده گی، بازیچه برای کودکان، قیلا تیرعاقه ماکس را به بیدار نموده بود. چه همیشه هنگامی که از این جمعیه کاغذی رابه سرعت میچرخاند و از پرده گی تاجایی بداخل جمعیه به نوارهای سی عکس نگاه میکرد. عکس‌ها شروع به زنده گی میکردند.

همانگونه که در علم و تحقیق تصادف همواره نقش بسزای دارد، او را نیز یاری رسانید. کامره ((کودک)) در پهلوی دژول فلم برایش آینه خلق نمودند. پیر از کار و زحمات زیاد بسته کاری نخستین کامره را ساخته. و شروع به اولین فلم برداری‌های خود کرد. برادرش ایمل را بتاريخ ۲۰ اگست ۱۸۹۲، بر روی بام منزل شون هاوزرالی ۱۶۱، در حالیکه حرکات جغناستیکی را اجرا نموده، فلم برداری کرد. وی در ظرف ۶ ثانیه ۴ عکس جداگانه برداشت. حال آنکه تصدیقاتست که چگونه بدون پروجکتور فلم هایش به نمایش بگذارد. ماکس سکلارونوفسکی نخست این سلسله عکس‌ها را بر روی کاغذ سلویدین کاپی و هر عکس را جدا جدا برید و آنها را به ترتیب روی یک دیگر قرار داد. به این ترتیب اولین کتابچه یاسینمای دستی را به وجود آورد. تخنیکر جوان بی هم برای ساختن پروجکتور، ماشین کاپی و غیره آلات می‌گوشید و بلاخره موفق به ساختن پروجکتور خود بنام ((بیوسکوپ)) گردید.

خبر اختراع جدید بزودی سرحدات المان، بهر نموده و تماشاای فلم با ((بیوسکوپ)) در فولیس - برگرس پارکس اعلان گردید. ولی در اثناای که برادران سکلارونوفسکی به انجا رسیدند، چنان انسرده و عکسین گشتند که گویا از برهائی بلند اولمپیان فلم سقیظ نموده باشند. چه بتاريخ ۲۹ دسمبر ۱۸۹۵، با معرفی و تماشاای فلم های ساخته برادر را لومیر فرانسوی که روز قبل در گواندکانی پاریس برای نخستین بار در معرض نمایش قرار داده شده بودند، مواجه گردیدند.

تاثر و شوک آنها در اثر کیفیت بهتر فلم های لومیری با خبر منع قرارداد شدن نمایش فلم هایشان، دوچندان شد. دو ماه بر سر نخستین مخترع سینما توگرافی صاحب امتیاز بودن بین لومیری فرانسوی و برادران المانی برای چندین دهه ادامه یافت.

درواقعیت امر، پدری برای سینما توگرافی وجود ندارد، فقط سلسله بی از مخترعین، که انکشافات تخنیکي آنها بیشتر مستقل از یکدیگر بیان آمده، دیده میشوند.

نامه‌های پیشماری رابه گونه لومیز لومیره که با ((سینما توگراف)) خود یکناله واحد فلم برداری و پروجکتور طرح نمود میتوان ذکر کرد. تولد ((د هسین الهه هنرزیبایی)) مرحون زحمات مردانی چون ماکس سکلارونوفسکی است. ماکس سکلارونوفسکی بتاريخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۳۹ بدوود جهان گفت. خدمات شایانی وی در رشد و انکشاف سینما توگرافی قابل قدر و با ارزش است. یکی از افتخارات بزرگی که وی در اوان حیاتش نصیبش شد، لقب پدر خواب های شیرین است که جاپانی ها بوی دادند.

حمزه لاد پیرتنکی جوان او ان بر معین خطنه و پیدا شوپ چی له - غزل سره بی ار یکه پیدا کر ماورنردن ورخی بوری چی د سراومخ وینسته بی سپین شوی غزل لیکی اولاهم زینار باسی چی خیلد زره قوت اندیشه ارتول ذوق اود سنکلا بیژنده نسسی استعداد غزل به رگ رگ کسی بحای کر ی غزونی م یون بوری - وونی سپرلی به اینه کی اونسور د بشتو حمزه بیژند غزل هغه رنی بیلگی دی چی د هر یوه داننگوبه رگونوکی د حمزه له وینسوره بخلی ی ستایه اننگوکی د حمزه وینسور دی ته شوید بشتو غزله حوران زده ی بابا کرم

هغه به خیلوینود غزل چمن خروب کر اود هغی به بدل کی د حمزه بیژ غزل د اد بی مکتب بنسب ی کیینود شو چی هغه د خبیراد بی مکتب دی دغه مکتب که جیری تر حمزه وروسته دوخت حواد نودل نه کر کولای شی چی د بشتواد بیاتوبه غنامندی کی ستره اغیزه وینسندی د بدل خبره می تحکه وکر د پیر حمله داسی شوی چی د اد بی مکتبوتوله موسینور وروسته مختلفی نظر بی رابید اشوی چی به نتیجه کی خبره د مکتب د بیار تیا خحه د هغه ورائی ته را وتلی ده. خود دی خبری له یاد ولو سره سره زما د ابور دی چی دغه مکتب به بشتواد بیاتوکسی تلپاتی وی تحکه چی حمزه به دغه مکتب کی پرزیات لاریوان روزلس دی اود دی مکتب د تلپاتی والس د باره د پیر غوتو غور پید لویان دی تینگ بارلری. لکه چی وایی:

حمزه سیرلی لاد خبیرنه نه حسی پیری غوتی به غور پید وینکا ری د خبیراد بی مکتب جانگسری سیک د حمزه د شاعری منل شوی سیک دی چی اوس اوس نه یوازی به لسه بشتونخوا یلگی به بره بشتونخوا کی هم زیات لاریوان لری. اوز غورام به همدغه مقاله کی ووام چی د - خبیراد بی مکتب ویا یوازی د هغه به لاریواناویوازی د لری یا د بری بشتونخوا بوری ار نه لری. دا د مشترکی بشتواد بی مکتب دی - چی د خپلی ودی. براختیا اوسا - تنی د باره د لری اوری بشتونخوا به هر فرهنگالی بشتون بانس دی مساوی حق لری. د مکتب حمزه برانستلی اود حمزه غزل د دی - مکتب د سبق کتاب دی. او بخله حمزه زمو د بشتنی سیمی مخکستی لارنود اوگه شاعر دی.

د هر ی ژبی شاعری خانتسه همانگر نی لری. د یوی ژبی نسسه شاعری هغه وی چی کولای شی له خیلو تاوند یو ژبو سره سیالی وکر ی اوهم د هغوی بی تحرسی به خیلو زیز ورتوکی ووزی او وده - وکر ی چی د حمزه شعرد گاود - د یوی ژبو د پیر ولور و شعرونو سره نه یوازی سیال شعرد ی بلکسی به دی هم بریالی شوی دی چی هغو ژبو له شعری بیگی و خخسه بر دی یاتی نشی.

استاد حبیبی لیکی: ((د حمزه صاحب فن او هنر به بشتواد پاکسی د امتیاز لری چی ده به خیلو هنری تو توکی د بشتو فارسی او اردو ادب عینی بیگی بشتنی خصوصیاتو سره داسی گنکر ی دی. چی د بشتو غزل بی په نه سینا کر ی ده))

د حمزه به غزل کی محتوا و شعر - بت سره داسی بیل کیزی چی یود بل سره نه شلید ونگی ار یکی تینگوی او همداسبب دی چی حمزه د علامه اقبال لاهوری به قول د ژوند د بیلا بیلوار خونو ترجمان بولی. حمزه تل زیار ایستلی دی خه همداسی غزل وایی اود ژوند د مختلفوار خونو ترجمانی وکر ی. به همدی ار وند. استاد حمزه شینواری د دی بونستی به حساب کی تاسوه غزل کی مقصدیت اهم گئی او که شعری داسی وایی:

اول زما داس خیال رچی به غزل کی زیات اهمیت شعریت تا برکول په گاردی. خو حالات داسی پیدا شول چی به غیره هغه د غزل شه خاص افاد یه موسوم کیده نوبه کی به غزل کی همد - بت ته هم مخه وکر. خود دی دا مطلب نه دی چی گوندی ما بسه غزل کی شعریت او تغزل ترک کر ل نه داسی نه ده. ما د غزل هم - کوشش وکر چی به حای یاتی شی او مقصدیت هم بسه کی پیدا شی او دینونقاد انود خیال سره سم ما د غزل نه بشتون جوهر کر واوله پر خو - شحاله م چی د سرحد شعرا د دی قدر وکر))

نن ورغ غزل د خیل لغوی - تعریف له محد ودی تحکه وتلی ده یوازی د شعو سره خبری کول اود هغوی د سنکلا ستایه نه ده غزل د تولنیز ووند سره نزدی ار یکسی لری. اوس غزل تولنیز ووند سره - نزدی شه چی به هغه حلول مور -



هارون يوسفی، وحید مجیدی، سرور انوری، نجیب ساکی

سپهر آواز سرگرمی

نوی تله ویدئو سینمای

د دغه سریال هر کرکتر زموږ د ټولنی د ځانگړو څیرو څرگندوونکی

زموږ په سینما کې سریال یوه نوی پدید ده، باید رامنځ ته شی

هما مستندی له خپلې رول څخه راضی نه ده

فهر لسيز راه په خوا زموږ په لرغونې هېواد

تاسی که د سریال د لوبغاړو او نورو هنکارانو په هکله معلومات راگرې .
 په سریال کې د سینما او تیاتر یزید ل شو او یو فقو څیرو لکه حاجی محمد کامران ، حمید عبداللہ ، مرتضی باقرا ، مشعل هنریار ، فعیادی ، حکیم اطرائی ، همام مستندی ، خورشید ، یاسین یارمل ، عزیز نوری ، جانان او سینونورو برخه اخیستی ده .
 د فلمبرداري چاري قاري زاده اوغنی ظریفیارتسر سره کړې . حکم نرغود د دایرکتور د مرستیال دنده په غاړه اخیستی وه . په سریال کې له اول نه تر آخره پوري یوکلې تر اولیدل کيزي د سریال پېښې په یوکلې کوراو ټاکلې . کورن پوري اړ ماري . حوادث په یوکلې راغلي ، یعنی تیاتر پوري اخیسته لري ، چی د دیکور په برخه کې نیس هنرمند او د هغوي اداری معمر رول درلود .
 وحید صدزي وايي :

— غواړم د دوستانو رغبرونیا ته کړم چی ددی سریال یو ځانگړی خصوصیت دادی چی په یوکلې کورن پوري تیر لې کرکترونه هر یو د ټولنی د مخصوصی څیرې معرف دی . مثلاً ښاري مدرسه تپه ، ښاري عادی تپه ، بوروکرات تپه ، کلیوالي تپه اوساده تپه . باید ووايم داسیال موز د باره یوازما ښت و چی له نیکه مرقه د بحد ود پتونوسره سره په مؤقتیت سره سره شو . او دا امید واري یی موز ته پیدا کړه چی کیدای شی په راتلونکی کې دایروسه اداسه وموسی .

همام مستندی د سریال د لوبغاړي په صفت وایي :
 په سریال کې تمثیل ترسولمانه وه . ځکه چی ثبت په یوې محدودې ساحه کې صورت نیس خو موز یوه متنوزه درلوده . هغه د اچنی متن موز ته هماغه د ثبت په وړی را کول کیده چی د زده کړید پاره موورته پوره وخت نه درلود . نو هله منه به چی لید ونکی د پرمختگ وړ نه اوسی . په راتلونکی کې هم غواړم سریال کې رول ولوبو امانه داسی رول په دی سریال کې ماد پوي بی بند وباره اود سکونچلو رول ولوباوه چی ماته هېڅ په زړه پوري نه و .
 کله چی سریال بند اري معمر اندي شو ، بیا به هغه هکله د لید ونکواو کورنگونظری خبري کړو .

روقتیا په هکله یولر طبی بیاموند (د لمانیزه خبرونو) د لاري څپاره کړې . څرنگه چی د سالیو د تبلیغ د باره فلم تر ټولو ښه ، په زړه پوري اوسو لاره ده ، نو د یونسف اداری خلکو ته په ښه توگه د صحنی بیامونو د رسید لود باره د سریال ټول مصرف په غاړه مواخیست داد موضوع یواړخ دی اول د سریال هنری اچ دی .
 پدی معنی چی زموږ د سینما پخبر کی سریال یوه نوی پدیده ده چی باید حتماً رامنځ ته شوي وای .
 عایشه جلالی چی د سریال د دایرکتور لودنده یی په غاړه درلوده (په افغانی فلمونو کی لومړنی ښځه ده چی فلم د ایرکت کوي) ، خپل نظر داسی څرگند وای :

— فکرکوم چی سریال به د پيري نیمرگ تیاوې ولري . ځکه چی لومړنی سریال دی اود تجربی لعدر لودلو پرتصه جوړ شوی دی . بل دا چی داسیال چی باید په ښه ویا شتوکی بشپړ شوي وای د سینمو مسایلوله امله موز مجبور شو چی هغه په یوه نیسه میاشت کی بشپړ کړو . چی لوبغاړو ته د متن د زده کولو فرصت په پرک و . څو له نیمرگ تیاوسره سره پوره باور لرم چی لید ونکرتو به په زړه پوري اود منلسو وایلي ، ځکه نه بهویم چی ترکومه حد ته موافقه وم .

گی سینمایا اوبع هنر رامنځ ته شوي . اود وخت په تهرید و سره یی وده او پرمختیا موندلی ده . ارا ز راز سینمای اوتلويزیونی فلمونه جوړ شوي دي . اوس اوس په کال کې د رڼې یا څلور سینمای اوتلويزیونی فلمونه جوړ یزي . خوتراوسه پوري زموږ د سینما په نړي کې د افغانی سریال معای خض و . پدی وروستيو څتوکې د دی نشتوالی د ليري کولو لپاره باملونه او کونښونو ترخوچی د تعلیمی اوتربیتس راد یو تلويزیون لخوا د یونسف د اداری د سادی مرستو پرمختیا کړه و شو ه چی یو افغانی سریال جوړ شی . د دی منظور د باره هارون یوسفی وحید صدزي ، انوري او نجیب ساکی د سریال سناریو ولیکله .

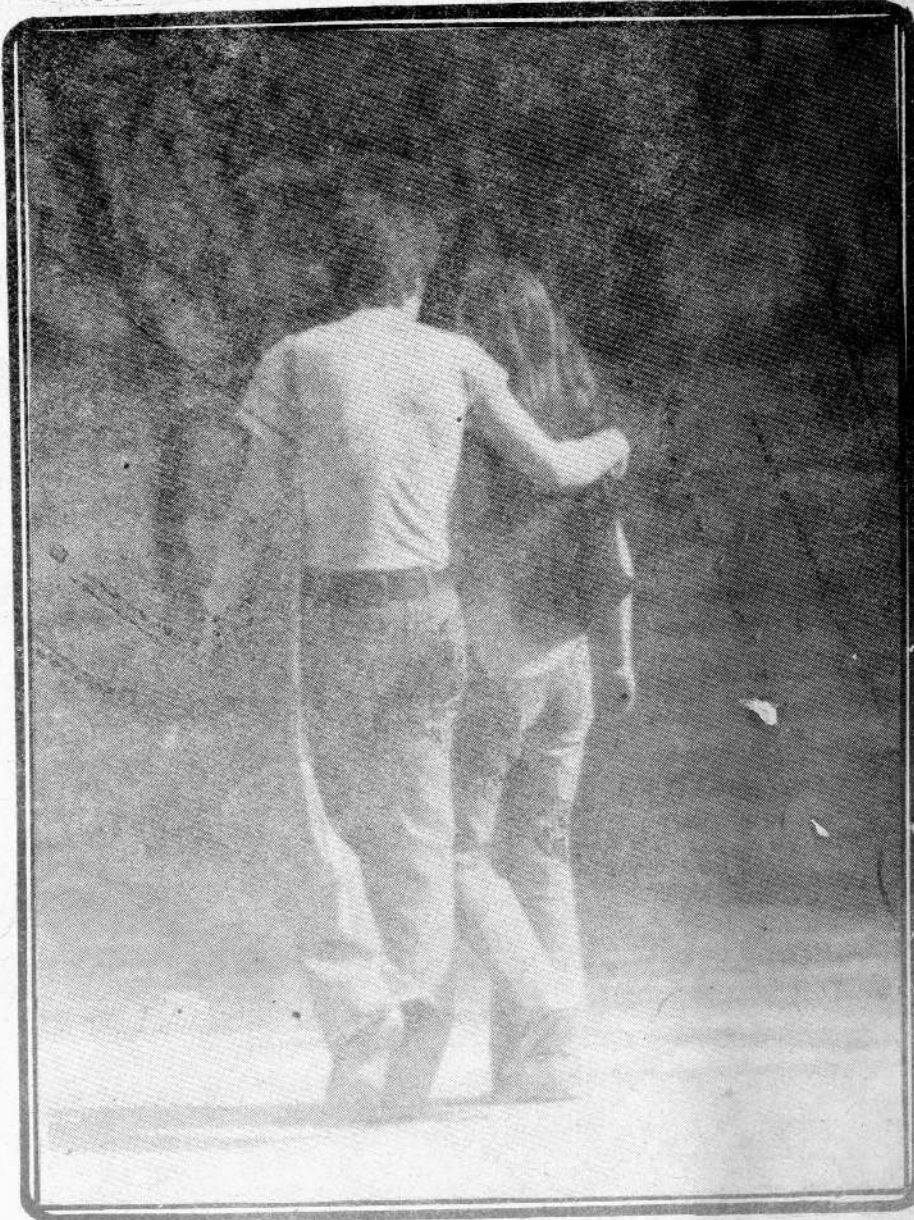
داسیال چی یوکمدي سریال دی د (شیرآقاو شپږین گل) په نوم یاد یزي . ٦٦ برخي لري . د سریال معده امتیاز دی کی دی چی پرمحصی مسایلو ، ټولنیزو ناخوالو اود ټولنی برنارو ، مناسباتو باندی د طنز او کیدي په قالیوکې غیر مستقیم تماس نیول شوي چی د کورنیو د باره پریرونکمه او په زړه پوري دی .
 د زیا نوم معلوماتو د باره غواړو د انوري سره خبري وکړو .
 — په اوسنیو شرايطو کی د سریال جوړ ولو ته څه ضرورت احساس شو ؟
 — له یوه پلوه د یونسف اداری فونډل د ماشورو

آیا قد کوتاه

می تواند بهترین باشد؟

آیا طول عمر با قد ارتباط دارد؟

ترجمه: ستانک



رشد جسمی سریع همواره بصورت ناگهانی و متوان گفت خود بخودی صورت میگیرد. ناگهان یک نسل بصورت کل نسبت به نسل قبلی قد بلندتر باری آید و این ظهور ناگهانی با همان تندی که آمده از بین می رود. شجره نامه کامل بشر که کلید اکثر معماها یا اسرار قد را در خود نهان داشته، این واقعیت را تایید میکند.

دو دهه پیش سال قبل نسل وابسته به نخستین دوره، نسل دوم پیدایش که بنام استرالیتا کوس یاد میشود ظهور کرد. یکی از آن ها که راست قدم برداشت، مهبوتها سال کار کرد. هیکل قوی و لسی نه دماغ نسل خودش را ترک گفت و در نتیجه نسل کوچکتر ولی پرمغزی را از خود بجا گذاشت.

بعد از گذشت دوره، خیلی کوتاه، تخمیناً یکصد هزار سال پیشی کانترپوس جایش را به سیناتریوس داد. قد متوسط در میان مردان (۱۵۶) سانتیمتر و در میان زنان (۱۴۴) سانتیمتر بود و حجم مغز سیناتریوس بزرگتر از حجم مغز پستی کانترپوس بود. باردگر تپید قد کوتاه و پرمغزی را باید به آمد.

در حدود (۱۵۰) هزار سال قبل روی کره زمین را انسان نیا - ندرتال گرفت. قد او (۱۵۴) سانتیمتر بود. دیک دوره، دیکر صد - هزار سال دیگر انسان نیا ندرتال جایش را به کروماگون ها یا افراد - اولیه نسل امروزی سپرد.

حال، انسان اولیه امروزی صاحب قد بلندی شد. ولی نه، طبیعت بطور باور نکردنی پلهوس است. در طول (۳۰) تا (۴۰) هزار سال قد انسان صرف کس بیشتر از یکمتر متر بوده است.

دانشمندان راهپایه بر آنست که دلایل اصلی نوسانات قد را نهادند. اینکه آینده چگونه خواهد بود، نزدیک حدس و گمان است. نورا پروسه تکامل بیولوژیکی انسان پایان نیافته است. ولی در بین مضمین خاص ملاحظه آن نیستیم که آیا اولاده، ما، قد متوسط ما را به نیده ستایش هاتر خواهد نمود. نگرش و طبیعت چنان است که در طول هزارها سال پروسه تکامل بر طبق تمام نشانه ها همراه با نوسانات قد، طول عمر انسانی نیز تغییر یافته است.

انسان با قد های مختلف میتوانند به مرحله، پیری زودتری برسند ولی تحقیقات نشان داده است که در میان افراد واقعا، پیرانشناسی دارای قد متوسط یا پایینتر از آن، بیشتر اند. در واقعیت امر، افرادی با قد بلند در میان این کهن سالان واقعی استثنا، کاملاً نادر است. ولی بهر صورت چرا باید طول عمر را با قد ارتباط داد؟ بگذار نظری به ورزشکاران بیفکنیم. در مسابقات دوش فاصله کوتاه

صرف ورزشکارانی برنده شده میتوانند که سرعت قابل ملاحظه ای داشته باشند ولی در مسابقات دوش فاصله طولانی موفقیت صرف - نصیب ورزشکارانی است که از قدرت نهاد تحمل وادامه آن برخوردار باشند. هرگاه (۵۰) نفر از میان قوی ترین ورزشکاران دوش جهانی را برای هر دو نوع فاصله از صد متر تا فاصله طولانی بعد مسابقه - (مراوتن) را برگزینیم و قد متوسط را در هر گروه محاسبه نمایم آنها - متوجه خواهیم شد که با طولانی شدن فاصله کاهش منظم در اندازه - قد ورزشکاران بوجود آمده است. به عبارتی دیگر برای افزایش قدرت تحمل و دوام بهتر است قد را کوتاه ساخت (طبعاً در حدود معین).

این واقعیت توضیح منطقی بیولوژیکی دارد. در افراد قد کوتاه نسبت به افراد قوی هیکل تمام ارگانیسم با هماهنگی بیشتر یا بطور ساده بهرست فعالیت میکند. اینست آنچه که آنها را تساهل میسازد تا کار معینی را بدون آنکه بازدهی آن کاهش یابد برای مدت طولانی اجراء نمایند. عوامل کلیدی همده این تحمل و شکیبایی خاص افراد قد کوتاه را یکایک توضیح خواهیم کرد.

نخست از همه، تمام سیستم بدنی آنها تکامل یافته تر شده دارد که ارتباطات بین اعضای بدن را به خوبی تاچین میکند و کنترل هورمونی و عصبی، دوران خون، تنفس، دفع مواد زائده و متابولیسم (استقلاب) آنها را بهرست و منظمتر میسازد.

ثانیاً، بدن بزرگ به انرژی اضافی غیر تولیدی و متابولیک دیگر بخاطر برداشت و تحمل هیکل تومند تر و اعضای قوی، هلالخه، تنبیل و همچنان ساختمان های مختلف آن که وزن و قد اضافی را متحمل میشود، نیاز دارد. این حالت را میتوان با ساختمان تعمیرات مشابه دانست. هر قدر تعمیر بلند مثل تر و سنگین تر باشد، بهمان پیمانته تعداد پ قوی تری را ایجاب میکند. مصرف مواد غیر تولیدی آن بیشتر است و هر متر مربع مساحت، مؤثر آن بهر آن گرانتر تمام میشود. بدین ترتیب هیکل و ساختمانهای فرعی کمتر در متابولیسم (استقلاب) سهم میگیرد و از نگاه بیولوژیکی غیر فعال اند، به عبارتی دیگر باز دوش بدن اند، درست مانند اکثر ساختمانهای فرعی در تعمیر بلند مثل. از اینسبب تحلیل چنین استنباط میگرد که از لحاظ ظاهری در میان افراد قد - کوتاه نسبت به افراد قد بلند، بدن ساختمان بیشتر منطقی داشته و هیچگونه اجزای غیر ضروری و زاید را با خود ندارد. مردان قوی و هیکل بوسه میتوانند به برابر وزن بدن شانرا از زمین بلند کنند. در حالیکه مردان نهایت قوی هیکل صرف میتوانند حداًظمی دیوار بر سر وزن بدن شان را از زمین بردارند.

بقیه در صفحه (۸۱)

معمولاً عقیده بر جذاب اند و این زیادی دارد، ولی نیست که افراد قد بلند خوش هیکل، قوی و یک واقعیت است که قد بلند داشتن مزایای در باره قد کوتاه چه؟

بقیه از صفحه (۲۷)

وقتی که...

بیست و هشت شاگرد گیتار دارم و برای آنها فقط سه جاز گیتار وجود دارد.

در نمود امید و ارج مقامات مسوول توجه نمایند. لطفاً در مورد تعداد شاگردانی که تربیه نمودن مایه معلومات بدید؟

دقیق به خاطر ندارم ولی اکثر گیتاریست های پروفشنل که از روی نوت گیتار مینوازند مانند ظاهر - شایب، قاسم از گروه موج، خالد از گروه گلشن، نعم شیب، بصیر، ننگیالی، طعماس و عارف همچنان

بسی از دختران شاگرد این من اند. استاد آرمان ایپرای ما گفته میتوانی که عشق در کارهای هنری شما چه تاثیر داشته است، منظوری این است که آیا شایب

چیزی عشق ورزیده آید؟

بلی حتماً. تمام هنرمندان انگیزه بی به خاطر هنر خود داشته اند و همین عشق است که بر انسان

احساس ظریف میدهد و بسند و احساس هر آهنگ و هریدی به خشک و بیروح است. من هم بازنده می و باوظن عشق ورزیده ام.

استاد شما آواز نیز میخوانید، چسند پارچه آهنگ در رادیو تلویزیون ثبت کرده آید و کدام آنرا بیشتر می پسندید؟

من در صد پارچه آهنگ در رادیو و بیست پارچه در تلویزیون ثبت کرده ام و از جمله آهنگ ((دست از طلب بزدان تا کام من بر آید)) و ((مرغ قو)) برایم زیاد دوست داشتی اند.

سفرهای هنری تان به کجا ها بوده؟

بلی من به شوروی، منگولیو، یوگوسلاویا، سفرهای هنری داشتم و همچنان سفرهای شخصی به سو - یس، هالند و بعضی جاهای دیگر داشتم که در آنجا کسرت های خصوصاً اجرا نموده ام.

در طول مدت کارهای هنری خود چه جایزه های هنری به دست آورده آید؟

من تا به حال هیچ تقدیرنامه، تحفه و جایزه را بدست نیاورده ام. فقط مردم بودند که مرا تشویق کرده اند و برای من تشویق و قدر دانی آنها مهم است و بس. - زیرا هنرمند خاطر تحفه و جایزه نیست بلکه باید در خدمت مردم باشد. - محترم آرمان طوری که اطلاع دارم خالد پسران کهنر ناوختن گیتار استعداد و شهرت جهانی کسب کرده است، نیز شاگرد شماست و لطفاً بگوئید که خالد فعلاً در کجاست؟

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

خالد به آموختن موسیقی علاقه شد و داشت بعد از اینکه لیسه موسیقی را به پایان رسانید، شامل پوهنسی هنرها شد و برای تحصیل بیشتر به چکوسلواکیا رفت و در آنجا مصروف تحصیل بود که بیست و هشتمین کانکور جهانی گیتار نوازی پاریس (سال ۱۳۶۲) راه اندازی شد. خالد در این مسابقه اشتراک کرد و در رین ۱۰۱ گیتاریست از ۳۶ کشور از پنج قاره جهان مقام اول را احراز نمود و جایزه که به دست آورد عبارت بود از شانزده هزار فرانک

بول نقد یک گیتار به قیمت بیست هزار فرانک و کسرت دور دنیا. او تا به حال به کشورهای آلمان غربی، ایتالیا، جاپان، هسپانیا، یونان و فرانسه کسرت داده است و یک و نیم سال است که مصروف این کسرتها میباشد.

آیا گاهی خود را با پسران مقایسه می کنید؟

نخیر من هیچگاه اینکار را نمیکنم زیرا این یک قانون است که شاگرد از استاد بیشتر و بهتر نیاموزد، در وجود خالد استعداد زیاد است و وی جوان است و زیاد تر هم میتواند بیاموزد. البته این راه خاطری نمیگرم که خالد پسر من است. من از یک افغان کم میزنم. در همه افغانها استعداد های شگرف در زمینه های مختلف وجود دارد فقط گفایت میکند تا این استعدادها پرورش داد.

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بلی، خالد جریان همه کسرت های خود را برایم می نویسد و

آیا خالد برای شما در مورد کسرت های خود چیزی نوشته است؟

بقیه از صفحه (۲۸)

کلام خدا...

تلاوت قرآن مجید به آواز قاری برکت الله ثبت گردیده و به بازار عرضه شد که طرف توجه مسلمانان مقرر گرفت. طوری که اطلاع در ا - شتم قاری برکت الله برای برخی از سامعین مبلغ بیش از یک لک

می بود هر شاعر فقط یک شعر تازه می سراید و به دنبال آرمان خود در سفر است. من نیز میسندم و نمیکنم گوشش دارم. هنر و خوشتر بیاموزم!! در راههای اخیر کیت های

بقیه از صفحه (۳۵)

همانچ...

از دوایح های نامناسب، مصروفیت های بی مورد در خارج منزل جدا، جلوگیری نمایند. زیرا چند وقت پیش بچه می را آوردند که در یک سرفه دست داشت، پدرش مرده بود مادرش شوهر دیگر گرفته بود، از خانه

عنه اش به کوچه پناه برده بود تا شب را آنجا بگذراند، ولسی بدست پسر بچه های نااهل افتاد و سرفتش را مشترکاً انجام دادند. چون سابقه جرمی نداشت، ما با مطالعه شرایط محیطی و کیفیت جسم و - حالت او صرف برای دو ماه جفت تجرید تربیت

دارالتادیب معرفی این کردیم. مرورید اکثر ملالسی از یوتسون:

من قدسیت وظیفه ام را همیشه در نگاه های سیاسترانه

میرضایان یافته ام. همین حالاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند.

میرضایان عم داشته ام که بعد از بهبودی اش بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

میرضایان یافته ام. همین حالاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند.

قرطاس پرنوئی سید احمد شاه

کرده اند. مثلاً چندی پیش خانمی را آوردند که حمل ششما بود. رحم باره شده بود طفل مرده بود مادر نیز بامرگ دست و گریبان بود که بخاطر نجات او ایجاب عملیات عاجل را مینمود شوهر مرضی با او نبود تا اجازه عملیات گرفته میشد. دواهی را که عاجلاً به مرضی ضرورت بود خودم

برایش خریدم خون را خودم از بانک خون آوردم همه مسوولیت را خودم بدوش گرفتم و مرضی را عملیات کردم. زین امرگ نجات یافت ولی وقتی که شوهرش آمد نه تنها

میرضایان یافته ام. همین حالاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند.

میرضایان عم داشته ام که بعد از بهبودی اش بانگاه های ملامتبار اعصابی فامیل او مخصوص شوهرش مواجه شده ام و معوض هرگونه سیاسی دشنام نارسان

میرضایان یافته ام. همین حالاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند.

میرضایان یافته ام. همین حالاهم که نزد شما می آمدم خانمی را آورده بودند که در خانه بلاد کرده بود ولسی بلاستامانده بود که زیاد خون غایب کرده بود مرضی وقتی بسه شفاخانه آورده شد بیهوش بود ولی اکنون که می آمدم میتوانست بامن صحبت کند.

آیا قد کوتاه

کمی چنان بنظر میرسد که طبیعت در طبع بدن انسان بسسه انتخاب و ایضات عالی دست یافته است یعنی قد متوسط . ضمناً قابل یاد آوریست که قد متوسط مرد امروزی در حدود (۱۶۵) سانتیمتر است . اضافه بر آن میتوان گفت که سنگست بدن این وایهانت عالی ((قد متوسط)) بهترین مظهر شکمبایی و شمل بیرون طولانی نهن ناصله که زندگی انی نامند باشد .

طوریکه مشاهده میکنید کوتاه بودن قد نیز مزایای خودش را دارد . در نخستین مرحله ، این پوشش بسا طرح خواهد شد که چه واقع شده که بقای هر دو تپ افراد قد بلند و قد کوتاه درجه انسان پیرویه تکامل نامین شده است ، در حالیکه اخیرالذکر اینقدر مزایای زیادی هم داشته است ؟ پاسخ روشن است . علت بقای افراد قد بلند هیکل قوی آنها است و بقای قد کوتاهاها را شمل بیشترشان تا صحن کرده است . کدام یکی از این مزایا بیشترینه نیاز مرد امروزی است ؟ البته که شمل . پس افرادی که میخواهند قد شان رشد کند ، نباید بخاطر افزایش قد در صورتیکه قد کوتاها ولی نورمال دارند راه خود را کم کنند . جایانی هابطور خاص با افزایش صحنی قد مخالف اند البته به استثنای موارد قد های تعایت کوتاه ، پودیسورام ، اوکوئسکی معروفترین ایندو کولوژیست اطفال در اتحاد شوروی نیز همین عسقیده را دارد .

ناتش بخاطر داشتن قد بلند عمدتاً در به چنگ آوردن قبل از موقع جوانی نهنفته است . عمری که در آن به بنیه ظاهر جذا ایست جسی توجه خاص میذول میگردد ، با گذشت عمر ، انسان در به چنگ آوردن قبل از چهره های مهم دیگری نشل میوزرد و وایهانت قد را نسا ندیده میگردد و یا اصلاً اثر او به فراموشی میازرد .

از کسرتش در جابان و از مردم آن خیلی رضایت داشت که در آنجا یک کست وید ویوی را از او ثبت کرده اند .

— خالد چه وقت به افغانستان هودت می کند و آیا شما از زود آرید که نزد او بروید ؟

— افتخارات هنرمند در وطن و در بین مرد مشرمیاشد . خالد بعد از اینکه کسرت دورد نیارا تصام کند ، به افغانستان میاید . صحن فقط علاقمندم که در یکی از کسرت هایش شرکت کنم . من هیچگاه از وطنم جدا نمیشوم و با هر سرزوه خاک افغانستان بیوند ناگسستنس دایم .

— آیا امکان دارد که یک لحظه خوش از زنده گی خود را تصرف کنید ؟

— خوشترین لحظه زنده گی من — وقتی بود که دانستم خالد در کانکور جهانی مقام اول رابه دست آورده است . خوشی من تنهادر این نبود که من پدرش استم ، بلکه خره من یک افغان استم و وقتی که یک افغان پیروز میشود پیروزی من است .

است و همچنان من استاد خالد — بودم و هر استاد از موفقیت شاگسرت خود مسرور میشود .

— خوب حالا به جای رسیدیم که بشمارد رمورد زنده گی خصوصی خود حرف بزنید .

— بسیار خوب من فعلاً پنج ماهه ساله استم . خانم قیلا معلسم انگلیسی بود ولی مدتی است که بیکار میباشم . خالد بیست و چهار سال دارد ، دخترم که نامش مشعل است نه سال دارد با وی شدیداً انس دارم .

بعد از اینکه از آرمان به خاطر سخنانش سیامگداری کرد ، تمام روز به این فکر شدم که چرا هنرمند خوب و استاد تواناد در جریان کارها پیش تقدیر میشود و چرا از خالد آرمسان که امروز شهرت جهانی دارد و بارها مطبوعات و نشریون کشور های خارج را زینت داده است ، در افغانستان یک یاد و پارچه گیتار ثبت کرده اند در صورتیکه وی بعضاً به مرخصی افتاد نستان میاید و آنهم در طول ماهها به نشر نمیرسد . این را میگویند قدر — دانی از هنر مند .

جدید ترین لوازم تحریر طلاب معارف اقسام کتاب و کتابچه ، انواع قلم های خود کار ، خود رنگ و ده ها قلم اجناس دیگر مورد ضرورتان را با قیمت های مناسب و رضا بخش دستیاب نمایند .

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان تلیفون : ۲۱۲۷۶

برای اجرای نقش او خواسته بودند . بیسده بمن گفت : توفور ! جای نقش . . . را برکن .

گفتم من چیزی نمیدانم . شور هم گفت : من در کنار برده ایستاده هستم هر چیز که گفتم انرا تکرار کن در ختم نمایش محترم لطیفی رئیس تیاتر مرا زیاد تحسین و تقدیر کرد و اینگونه من وارد دنیای هنر تیاتر شدم و دو سال در نقش های مختلف کار کردم . بعد کورس مکیازوری گرفتم و تا اکنون به صفت مکیازور تیاتر کار میکنم .

تقریباً ۲۲ سال قبل از امروز طبق معمول مصرف امور منزل بودم که یکی از هنرمندان نفس منوخته به خانه ما آمد و گفت : ((استاد هدایت داده که در ظرف ده — دقیقه یک لباس خوب خود را بوشیده تیاتر بیا)) من فکر کردم ممکن به کدام دعوت و یا عروسی میرم . به سرعت لباس بوشیدم به تیاتر رفتم ، تیاتر پر از تماشاچی بود ، هیاهوی مردم بلند بود که چرا نمایش شروع نمیشود . یکی از هنرمند ه های زن که نقش اول را داشت غایب بود و مرا

غرض اجرای یک کسرت — اتحاد شوروی سفر نامم ، در آنجا بعد از چندین سال من موفق شدم که پدرم را ببینم ، خاطر ه آن دیدار همیشه با من بوده است . آنگاهیکه شوهرم به هندوستان رفت بمن احوال فرستاد ، گفت : (مادرت را رها کن اینجا بیا)) ولی من در جوابش نوشتم از آنچه که نمیتوانم بگذرم مادر و خاک من است ، من یک فزه خاک خود را به هزار تایی تو برابر نمیکنم . غنیا بیسده مکیازور ریاست تیاتر :

از من راضی نبود ، بلکه برانروخته و عصبانی هم بود ، ولی من وجداناً احساس آرامش میکردم زیرا زن را که صاحب طفل بود از سرگ نجات داده بودم . اولین آواز میرومن برون اولین آواز خون زن در کشور :

من اولین آواز خون زن بودم که با جادری رادیو میرفتم و در وقت زمانداری بچه سقا که همه فامیل شاه امان الله در سارت نگهداشته شده بودم به اتحاد شوروی رفتم ، بعد از چند سال برای من چانس دست داد که

شگفتی‌های جهان

دنیای شگفت‌انگیز

جانوران

نهنگ ماهی

بزرگترین حیوان گوشتخوار روی زمین نهنگ ماهی است که گاهی طول قدس از ۱۹۸ متر می‌گذرد. بزرگترین گوشت‌خوار خشکی خرس فوره ای الاسکا است که ۷۲۰ کیلوگرم وزن دارد.

پرنده پستاندار

تنها پرنده پستاندار خفاش است که ۲۱۰۰ نوع از آن در روی زمین زندگی می‌کند که مشهورترین آنها خفاش‌های گیاهخوارند که در نواحی هند شرقی بسر می‌برند.

عجیب‌ترین پستاندار

عجیب‌ترین پستانداران روی زمین کانگروه‌ها هستند که بطور متوسط ۱۶۴ متر قد دارند. با اینهمه یک نوع کانگروی قرمز وجود دارد که تا ۱۲۸۰ متر می‌تواند بپرد. همانطوری که میدانیم این حیوان میتواند نوزادان خود را در شکم مدتها حفظ کند.

دوران حاملگی در حیوانات

طولانی‌ترین دوره حاملگی پستانداران را دُمورده فیس هندی میتوان یافت که بطور متوسط ۶۳۰ روز و گاهی ۷۶۰ روز (دوسان ویکماه) طول میکشد. در مقابل اوسم یک نوع حیوان کوچک پستاندار است که دوران حاملگی اش تنها ۸ روز طول میکشد.

حیوان که سال

طول عمر اسی که رکورد زندگی راشکست ۶۱ سال بود فرده ترین اسب روی زمین اسی است نوع مجار بود که ۱۳۵۸۰۰۰ کیلو گرام وزن داشت. بانکه سان عمر گربه حداکثر ۱۹ سال است معهدا خانم الیس اسی جورج بورانگلیسی گربه ای داشت که ۳۰ سال تمام زندگی کرد و روز ۱۹۰۷ چشم از جهان بست.

دنیای جانوران دنیای شگفت‌انگیزی است شاید عجیب‌ترین پدیده های آفرینش را در میان جانوران بتوان پیدا کرد جانورانی عظیم الجثه وجود دارند که وزن آنها از صد تن نیز متجاوز است در مقابل، جانورانی ذره بینی هستند که وزنشان به یک صدم گرم نیز نمیرسد.

بالن آبی

بالن آبی حیوان عظیم الجثه بیست که هیچگاه نمیتواند در سطح زمین زندگی کند. طول متوسط بالن ۳۲۹۰ متر و وزن آن ۳۳ تن است. این جانوران در اقیانوس منجمده بسر می‌برند و در مسافت یکساعت مسافت ۲۷ کیلومتر طی میکنند. در سال ۱۹۳۲ بالنی را نوزین کردند که وزنش ۱۲۱ تن بود. تنها زیان این حیوان ۳۲۲ تن وزن داشت.

زرافه

زرافه در میان حیوانات بلندترین گردن ها را دارد. طول گردن زرافه به ۲۸ متر میرسد.

کوچکترین پستاندار

کوچکترین پستاندار روی زمین (موش دراز بوزه) است که فقط ۴۰ میلیمتر طول قد دارد و در نواحی شمالی مدیترانه زندگی میکند.

پلنگ حیوان سریع

نیرومندترین حیوان جهان پلنگ است که ظرف یکساعت ۱۴۰ کیلومتر طی میکند. در جریان آزمایشهایی که سال ۱۹۳۹ در لندن انجام شد سرعت متوسط پلنگ ۷۰۸ کیلومتر در ساعت تعیین گردیده، در صورت به اسب‌های مسابقه بیش از ۶۹ کیلومتر در ساعت سرعت متوسط ندارند.

علی مشیری

بقیه از صفحه (۵۷)

راجع به تست در سوال شما باید به عرض رسانید که هنر و هنرمند هر که ندارد هرگاه شما هنرمندی را در بریده سینا را بپوشی صفحه تلویزیون تاں می بینید از زنده است شعر شما می را بخوانید از زنده است و شما حرف میزنید

هرگز نمیرد آنکه در تلویزیون زنده شده به عشق تیر است در جریده عالم در اول ما هزار سال گذشت از شما دعوت میسون هنوز مردم صحرانشین می پوشی است

بعد از آن زبان تا کون آیا کسی توانسته جای خالی ماد هوایا را در دل تاں پر کند اگر جواب مثبت است آیا او معرفی میکند

الهی خیر... باز صافه خطرناک شد باید بگویم که... که بلی، شخصی است که جای نالی عشق آتشین و طوفان تازی ماد هوایا را در دم پر نموده و شما ازین خواست اید که این شخصی را

شما معرفی کنیم آیا لایم است که حتی او را معرفی کنیم و یا اینکه خود تاں او را پیدا خواهید کرد؟ خیر شما را زیاد در انتظار می گذارم در صورتیکه شما انرا پیدا نکنید بدین شما خواهم گفت که او کیست اما

نه اکنون بلکه در شماره آینده و صا حه آینده مجله سپارون - زیرا اتلا یکماه باید در مورد تکرر کنید - وقت آنرا داشته باشید که نفر مد کور را پیدا

نمایید - مطبوعات هند و افغانستان در این باره چه نوشته اند

سوال بسیار خالص است، اما جواب آن به اصطلاح مشیری ۷۰ دفتر میشود - زیرا ده ها مجله هندی و افغانی در این باره قلم فرسای

بی نموده و مفاہین مختلف نوشته اند - جریده ها، روزنامه ها و مجلات هندی و انگلیسی و اردو مانند ((تایمز انڈیا)) که بزبان انگلیسی نشر

میشود. مجله فلم نیر انگلیسی و اسکون انگلیسی بهیچ نشنل انگلیسی، گمشان، شعاع دهلوی، اد آگار، آریو، فلم تایمز به زبان اردو - فلم کادینا،

عیرو، فلم ستاره، کله کاره بزبان هندی و نیزه صا جریده و اخبار بزبانهای مردمی، گهراتی، پنجابی و غیره زبانهای هندی طرح و نشر گردیده، اگر نورس

ساخته شد و خوانندگان واداره مجله سپارون موافق بودند ترجمه پاک تمداد ازین روزنامه هارا تقدیم میدادیم زیرا تمداد همه شان از بد ما

تجاوز میکند، اگر چه تعلا با شما تمداد ازین راه اداره سپارون تقدیم کرده نم

و اما راجع به مطبوعات افغانستان روزی هر وقت تمام جزایید و مجلات افغانستان نوشته اند، هم قبل از ساختن به هند هم بعد از آن، مجله پشتون

و که اکنون نام آن به آواز تبدیل شده که در آن زمان محترم استاد داکتر جاوید، مدیرمسئول آن بودند، تیغ و مضرب در باره ماد هوایا و شعری

از بنده را نشر نموده بودند که اینک تقدیم میشود که عنوان آن بود: ((ذوق تنها)) نه تنها معطر گیسویش ذوق شما نشاند

بخرد باید شعاع فارسی ((ماه دریا باشد)) نت همین عذار مشک می ماه صوری مین جی شد ((نازنین)) شد، دلری باشد ماه شما شد نگاهش میکند لبخند او چون زنده میماند

زلفی خنونی زده... بلا تامله از گیسویش غنچه ای را بچون آورده چه بختش؟؟

اعتراف صریح... زلفی گفت که با همین غنچه هیلیرتینی را بزنکنت ام... انوقت آریابه سری من نشان گرفت و فریاد برآورد: خود را تاگان بد!

احساس کردم ترس و وجود مستولی شده بگفتم: مقلد صریحش است... بالهن برزنی گفت: پس خود را بچونم

گفت: اما من میتوانم ترا بگفتم کم... تیس روزی لبش را چنان گرفت و گفت: یاول عزیز! شاید سرنوشت ما همینطور باشد...

جدایی... جدایی با مرگ و زنده خندید... طسور نیرترتبه صدای نمیزدند و من با احساس دردمی سینه ام از هوش رتم

هنرنگی چشمان را باز کردم... چنته سفید پوئی را دیدم... یکی از آنان آبیرو را در وجودم زنجیق نمود... مرا صبه پرسیدم:

زلفی گفتم... همه سکوت کردند و با این سکوت تحلیلات عجیب و غریبی در ذهنم راه یافتند

ساعت ۱۱، بیستم مارچ... مزایه اتان علیات بردند ساعت ۱۰ و ۳۲ دقیقه... کار علیات من آغاز شد... در ۲۱ مارچ پولیس جنایی آنجا آمد...

زیادی در مورد زلفی ازین نمودند... زلفی قلب خرد را نشان گرفته بود... آنان گفت: وجد در اینستوت طی قرار داد... در مورد قتل همیسو...

ترتیب توسط زلفی... شواهد عینی متعدد... بفرایند برزنیانی شد... ما همین پولیس سخت سرا

زیر نظر مراقبت... اشک... شکوهان بزودی سرا بخوابید و خوابید... جا خفته شام در شفاخانه ماند... پنج روز بعد از

اقامت در شفاخانه جسد زلفی را از آنجا انتقال دادند... بیزار من من شدن شفاخانه... دوباره به هوش آمدیم... بر اقامت کردیم... زبان تشنگی با

دسته کفای زیاد بدیدم... آمدند... هوای من گرم بود... اما... ماه ابریل انجام گریس طاقت فرمایی داشت... من اجازه نیک گفتن شعر را نداشتم...

بررگرم سفر به برابیل بونتا قطع شد... تا میمانم بلزانی بود... شکه زخمهای تازه التیام یافته بودند... میترانتر چیز چیز بیخوش... بتاريخ ۱۷ جولای جوانی که عینکهای استخوانی داشت... از من

دیده کرد... او خود تیرا القرید بهتر کار میزد... چا بخانه کتاب معرفی کرد و منند کرد که شنیده است... زبان سلفای... سخن زده می خود را میبوسم

گفت و زنده می و مرد و فرارهای آن... بهما خسرو و روان جانی است... بوقلمون بودن... سپارون بزودی زلفی... دختریکه

بشعور از شعوت... عشق و محبت بود... دوران آشنایی... غربی من و ارتباطات او طی زنده... گیش بسا

دو اوجوش... روزی هر صبح قبله بگویم... بمن محراب شد... بخانه شد... دیور کلیکاشد... دو چشم سحر کارش را بقتل خویشش... ده پیدم

چندین مرد... در باره که آنها را معرفی میسازد... مگر تو را روشن کردم و خراست زلفی به گسرت و لونی که از لوبه سپیکند بود... گوشه هم

مرا به جهت با صبر و ساختن برای زلفی... شرفاء حبس محکم ساختند... اما ما شاء الله... کسه وکیل مدافع تری ای داشت... بفرایند برخلاف... به خاطر برهمن... کانون صلح خانوادگی که شیوا زده

زده ای من زلفی را بگفتم و نتوانست بود جواب... هرات را بدست بیارید... بخت سله های زنده آن نرستانه شد... اما من برخلاف او اینخندید... با صفت

ندم... رعاشود... هر دو به سری هوشی راه افتیدیم... زده برقی فریاد داشت... با لکیر گوشه رشتا خارک... اطفال بر خودم... من در زنده... گئی مد بین غیر تلور

انسان خوب با وجدان بوده ام

روز ۷ جولای ۱۹۵۶ ساعت ۱ و ۲۰ دقیقه... در رستوران مدان هوای برلین نشست... تقوه... میز نشید... تا با پرواز ۲۵۹... به سوی بوئن در حرکت

افتیم... به جهت تاستان گم... بسیاری ها به سوی جنوب... به سوی ایتالیا و اسپانیا پرواز میکردند... در رستوران هنگام صرف نهار... با زلفی در سن زنده شد

در همین رستوران بود که دستم را با صمیمیت لای دستش گرفت... در همین حالت خلوتگسا... های دیگر... هند بگر رانری بوسه نمودم... در همین

رستوران بود که جسم شدم... رسانش و شوهر شدم... وارثت که من و توشاق هند بگر استم... اما به درامه ای... هرگاه... برین کسی بالاتر و پایین تر از قبلی

اصابت میکرد... این در راه پایان می یافت... درامه... نبود عشقی که دیگر مرا تا پایان زنده... گئی اندیت میکند... اما بگر همه چیز برای من بی شعور... شگ و نسکا

زیادت... مطمئنا... زیادت... با زلفی یکمانش و یکماندن... من میخواهم زنده... با من... اما هیچ موجود ملکیوشی

و نوشته آسانی نمیتواند برای من حیثیت زلفی را داشته باشد

تاریخ ۱۱ جولای ۱۹۵۶ در مطبوعات انسان نوشتند: ((طیاره... مسافری که آن اولین به سوی رند بود... جنود پرواز بود... از ارتفاع ۱۱۰۰ میل در حین سقوط نمود... در میان طیاره... سرنشین بود که ده

آن به هلاکت رسید... در وضع هلاک شده... گان یکی هم یاول هولند خبرنگار قرار داشت که قرار بسود

در بنایند... گئی از آن جنین در آمریکا... به زودی... وظیفه حد بد گزارشگری را ایشمال بنایند... یلس برخلاف خواست و تمایل یاول هولند... این

در راه پایان یافت

ولامه در هندی به معنای دوشیزه است... مدهوایا یعنی دوشیزه... صل محبت... نازنین... سنگدل آرام... سانی و بی هم نام فلم های اندک

در آن حامد... حیثیت میروشن کار کرده است... جریده... امیر زیر عنوان گلشن ناز... شعری راجع به مدهوایا... هم چنین در شماره دیگر خود... بیگروانی مکمل

مدهوایا و تیغری بی راجع به بندم بدست نشنسر... سزده اند... که چند نود آن تقدیم میگردد... بقیه در شماره آینده

دردناک و دلبرانه



جان آغا



تدریس کاتگورو جان آغا

در حالی که بیاله راراست میکند تا برای جای بریزد بدون آن که کسی به پیشانی بیاورد نگاه می کند...

سوال که ما بپوش کار می کنیم به نسبت بی بندوباری ها یک گد و دوی ده کلب خبیست گریز گریز شروع و کلب لغو شد بعد از آن...

آدم نامرد نیس



کسی که در ورزش کاتگورو شاگرد تربیه نموده است



سوالها هم به پایان میرسد ومن بایست با او خدا حافظی کرده خانه بروم به ساعت نگاه میکنم بپوره ۱۱ بجه شب است از جا برخاسته می گویم...

پس به اجازه چه کسی کلب وا کردی به اجازه استاد شریف استاد شریف حال کجاست او از افغانستان به خارج رفته تا حال چند شاگرد تربیه کردی...

این تظارت بزرگ می ساخته و با تالی و کجکای و ژرف نگرانی انجم شد تا بالاخره کشف کرد که وقتی کهشن کارها و دستری پوترا از اعلان فلم جدید ((امپتاه)) آگاهی حاصل کردند، سهل اسباب صرف ((بوگادیه)) سرانوردند نسبتاً حقوق تالیش فلم را برای خودانجا کفایت چنانچه اوتانگین هفتاد لک کلداره انزول پیشک حقوق تالیش فلم خود بدست آورده که خوبتکار کار ((بوگادیه)) آنگاه انجمنش پکر تجارتی خوانده است.

((بوگادیه)) دربراهیک سوال خوبتکار که در فلم جدیدش کدام ستاره را در نظر گرفته و جبراً داد و اهرای همبازی ((امپتاه)) در فلم جدیدش ((سوی نوی)) راکتیده و در تمام بازی اش حاضر شده که سن لک کلداره به حق بهر دوازده قرارداد مراحل خود را طی نکرده اما تالیش همان دارد و این امر صدمه شده که شکل کار در کمال این است که ((سوی نوی)) این اواخر تصویب گرفته تا زمانی فلنامه و اطالعه تکند به اضا قرارداد میادرت می وزد و او اعلم کرد و است که دیگر بهرامین همبازی خود بیشتر فکر نمی کند بلکه می خواهد بداند پایه و درون پایه ستاره چیست.

هرگاه فلنامه به وقت خواست مراد او نباشد بدینجه انرا مسترد میکند و تالیش قابل او را ((امپتاه)) متعهد باشد.

فلم یک هنرمند اسباب کساد - دلباره است - هرگاه ((سوی نوی)) از لایقانی تالیش فلم استکاف ویزدان وقت برای هنریشه - نیکر باید فکر کرد ولی در هر صورت تا هنریمان وای هلی وجود دارد - نامه نگار شمع تصوره میکند عده از نلسم ساران روی این معاوضه - سرگش

کن پول ، که نمایان ((امپتاه)) و ((بوگادیه)) صورت گرفته اسباز نظر نموده گنه اندک این قرار - امداد مکنی به یک تالی و سازش است تا به هنریک دیگر استفاده نمایند .

ولی هنوز این امر جمع بندی نشده بود که ((سوی نوی)) یک کارگردان دیگر سینما ، اعلام کرد که هرگاه ((امپتاه)) پیشنهاد او را بپذیرد و حاضر شود در فلم ((جنگ)) تالیش اول را بنامد ، ((متن چکریتی)) را از لایقانی اخراج میکند و حقوق جدید ((امپتاه)) را برایش می پردازد .

((سوی نوی)) به نماینده شمع گفت : نام ((امپتاه)) مثل الطاس است که هیچگاهی نمی سوزاند ولی قدرت درخشش و نفوذ او در - از همان ماه نوال ناپسندیزاست چه هر فلصافی که فلم جدیدش را همراه بانام ((امپتاه)) اعلان کند - بدین ترتیب قبل از کمال فلم و تمام صافق تالیش را از مدبرک نوریش حقوق تالیش آن دریافت میکند و در این صورت فلصافی هرگز نماند و بیشتر نخواهد شد .

اینکه استخدام ((امپتاه)) بهر تالیش باشد برای فلصافی ضروری است و متوجه نمی سازند که فلصافی تالیش را میسر است و جانب دیگر تقصیر استخدام بانیکر جدید است که همگان بیشتر از زده فلم را در دست تهیه دارند و اگر این فلم ها در استانه اکتال است .

توجه نشان بدانه که وقت فلم یک هنرمند اسباب کساد - بازار فلم را فراهم میکند چنانچه میتوان از ((متن چکریتی)) و - ((وینودکته)) در این میان یاد کرد ولی ((امپتاه)) چون در هسن ویروان مردم نفوذ صیق دارد و سازگری است محبوب مردم آنهنرو نام اوگانتی که فلم تالیش در چرخش خود پول

سببست مداران بد آرای انجمنش های ابتکار انهن پیشین نیست در جانب نیکر ((امپتاه)) در یکی از صافیها هایش گنه است که ادهان میکنند که از نبرد سیاست نیست و توفیق را در این دلباره حاصل نخواهد کرد - بنا با اندرک این حقیقت او تصمیم گرفت داده بعد از این همه تالیش ها و توجهات خود را صرف کارگردان های هنری اش - خواهد نمود .

اگر چنین باشد و چنین شود صرف فلان هنریده - صدق صفا بیرون شده باشد ((امپتاه)) برای فلم سازان ما و هنر سینمای ما معساری است مینگر و ظیف و پرتوان و نام و عنوان .

علاوه بر این مطالب ، این اصل هم قابل تالیست است که امپتاه مردی است صاحب قلب مهربان و صدور و سحر که هر کس به او اعتماد کند ، از آریا صیح شاهی دیانت خواهد نمود .

پس که چنین است دیگر چنانچه دازد که از کار پرتر و در خود توجیه این هنرمند محبوب مردم فلصافی کیهبه دنبال آن یکی نیگسای برهم که هنرمندی و توانایی و - مهمت ((امپتاه)) را ندارد .

یک فلصافی اگر می خواهد فلم قابل حساب تهیه عرضه نماید ، باید به دنبال هنریشه قابل حساب باشد و این تالیش شخص من است او را می کرد - حرف های من کلاما غیر جانب دارانه واری از هر کس که تعصب است ولی از این حقیقت هم نمی توان چشم پوشی کرد که ((امپتاه)) بعد از انشول در حلقه

چشم پوشی کردم بعد از انجم یک قسمت کار ، سرانجام او استرد نمودم نزد ملل وانگزه های نایب وجود دارد که یکی از این ملل فلصافی صریحیت ((امپتاه)) در دلباری سیاست است - او روی این صروفها روزانه ازین ساعت بیشتر در کپار حاضر شده نمیتواند و گاهی هم آغا می افتد در همین پنج ساعت موعود هم حاضر به کار نشود .

مناسبه - دقیق نشان داده که با این شکل کار اقتصاد فلم بهیچ وجه تا من و تضمین شده نمیتواند هم میباشد که هوای مرطوب شهر ممی ، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از اینرو به اساس توصیه - دکترین باید اگر اوقات بیرون از شهر بیس زندگی نماید .

با ملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صدها لک کلدار را در بدل یک تکت بخت از مایی که شانس برد آن خلیسی قلیل است ، از دست داد ؟

صبر ، دیگر گذشته است - لذا من با خود فکر کردم و ضروری نیست که مطابق به عمل خواست یک هنرمند کارهای یک فلم تعظیم شود بلکه ضروری است که کارگردان ناظر ((امپتاه)) اینک هنرمند - انهل (کیون) ((جکی شوف)) است و - ((شترکهن سنا)) دیگر غاوی - ندارد .

در مورد ((امپتاه)) یک مطلب قابل ذکر دیگر وجود دارد به این شرح که سه سال پیش واقعه ای کردش صدمه دید بدی که او عمری را در حلقه شان پشت سر

یک خطر بزرگ صی مواجهه گت - شش ماه بستری شد تا صحت یانت - ولی دکترین معالیم برایش هوشدار دادند که امکان عود تکلیف او نباشد - بنا ، برای حفظ ماعدم از جمله سجد مرض ، همه ساله عازم امریکا میشود و حداقل دو تا سه ماه در آنجا باقی میماند که این هم برای یک فلم ساز معضله - بزرگی است - از این گذشته ((امپتاه)) گرفتار میضی صیق النفس ((اسام)) هم میباشد که هوای مرطوب شهر ممی ، برای شدید میضی او اثرات ناگوار دارد از اینرو به اساس توصیه - دکترین باید اگر اوقات بیرون از شهر بیس زندگی نماید .

با ملاحظه این همه دشواری ها با بازم ممکن است صدها لک کلدار را در بدل یک تکت بخت از مایی که شانس برد آن خلیسی قلیل است ، از دست داد ؟

((وینودکته)) کوچکترین بی عملی و تشویرگی در کارش نشان نمیدهد هنرمند است متواضع که در این اواخر به تعداد هوادارانش انزالیش قابل ملاحظه پدید آمده است - بالخاصه فلم های ((سیت صوری)) و ((انصاف)) که از هر لحاظ شهرت و محبوبیت بی حدود - حصر برای او رفغان آورد و وسر کار هنری اش در ذهن بیننده گان نفوذ و رسوخ قابل ملاحظه نموده است .

((وینودکته)) خودش در این مورد جانب احتیاط را گرفته چکید مایلید به ارتش های پیشینان و - پیش کسوتان خود ارج بگذاریم چه کار کردهای شان بیدیه - احترام نگاه کنیم ، ما وظیفه داریم در کار های خود توجه طلب باشیم تا شمشیر قلم را کنار بگذاریم برای اینکه هر کس برای خود است - ((امپتاه)) صاحب ((امپتاه)) است و من ((وینودکته)) و ((وینودکته)) همان است که بوده است و من وظیفه ندارم جای ، قلم و محبوبیت ، هنر و استعدادی دیگر را تصاحب نمایم .

من عقیده دارم هر کس در دلباره دانایی و توانایی و ذکاوت و استعداد کارها کار کرده پیش برود ولی در پهلوی این عناصر یک نکه را نباید نادیده گرفت و آن اینکه انسان باید صاحب شخصیت باشد و من شخصیت خوب - من هرگز در دلخوری و صباتی نیستم

یعنی عده از فلصافیان حاضر شدند در برابر او از قرارداد های شان انصراف به عمل آوردند و هر یک کارش را با این هنرمند در تبال ارتقای صد درصد حق الزحمه استقامت دهند .

بعضی از هنرمندان مانند - ((متن چکریتی)) بیوسه تلاش میوزد تا در پهلوی ((امپتاه)) هنرمندی کند و بعضی دیگر مانند - ((ریس کیون)) با صاف اینکه نلسم های ((امر و اکبر و انتھونی)) و ((اصیب)) در پهلوی ((امپتاه)) از فلم های خوب بر درخشش او - مسرور مشود ، دیگر حاضر نیست با او کار مشترکی را انجام دهد - ضرر شمع دلی اندرین مورد چنین تصور میکند - مدت ده سال تمام در قلمرو سینمای هند مانند یک سلطان حکمروای داشت ولی معلوم نیست این حکمروای او چند سال دیگر دوام خواهد کرد - آیس ستاره - بخت او بازم در - اسمان سینمای هند پرستش و - تلاو خواهد بود پلاجه نول و اول خواهد رفت - آیس کیون حکمروای هنری را هم چنان در دست تصرف خواهد داشت و جایش را بدیگری واگذار میکند ؟ آیا اها دور اندیشی که دارد توان خواش آینده اش را در دست میچیند تصویر کند که در آینده دور یا نزدیک با چه سرنوشتی قابل مشود ؟

برای همه سوال هلیک در جن فلم تحت کار ایاخ خواهد داد چه اگر در بین این فلم احد قابل سه - فلم اول ملاحظه پذیرم مردم - نوری حقاقت هنری چیز هم مظلوم قرار کرد دیگر نامی وجود نخواهد داشت که ((امپتاه)) مکن حکم رولس را در قلمرو سینمای هند از دست بدهد و بدین ترتیب نه - سال دیگر بی خیال و اندیشه تاج شهنشاهی را بر سر خواهد داشت .

در خصوص و این طبع افتخار مال کسی خواهد بود که عجلانش پشکنی در زمینه مشکل است - وی - به اخیرگی که تالی خبله خه ویل غوازی مهربانی زگری - بیروز خوبی دوام و زگری - زیاد گران هویاد و الو شخه هیله داده جی لیز ترلیز بد افغانی اصیل فلکلو سورده در عا به او از او عجز نه دی - ز به شخصی ژوندکی خلیسی هلیس بوره شمیر - دوه زمان لرم او در لور د در لور لوهیل نه لرم - یواخینی ازین در زانوشته روزنه او لور ی زده کر دی - ز به خه و وام جی له نوره تالیس خیل هنر مینه والوشه تیو سوات لری - ولی نه - موز لوی کال ته بیو کسرت لری بی زده سندر ی به یکی

ستاره ملبیونی

صبر ، دیگر گذشته است - لذا من با خود فکر کردم و ضروری نیست که مطابق به عمل خواست یک هنرمند کارهای یک فلم تعظیم شود بلکه ضروری است که کارگردان ناظر ((امپتاه)) اینک هنرمند - انهل (کیون) ((جکی شوف)) است و - ((شترکهن سنا)) دیگر غاوی - ندارد .

در مورد ((امپتاه)) یک مطلب قابل ذکر دیگر وجود دارد به این شرح که سه سال پیش واقعه ای کردش صدمه دید بدی که او عمری را در حلقه شان پشت سر

توب به وخته کی واری - داجی زما خوینتی یانه بیبا هم زه اکثر - خیلی سندی سه یواسی اویم بلنگه کوریم هم - انگه موز دخیلو سندی رود ری وید یوگتسه ثبت کریدی - هند اجی برینا وی زوی من دوا - بینی به یوه موزگی زکی می اوایی جی موزی گتخو وید یوته وروا جوه جی سندی برینو - بیروز صاحب تالیس که دخیلو هنری انتخارات و هنری سفرو یوه هکله ویزی به وی - هنری انتخارات بودندا - کاری بداد - د پیلومونه اونقندی جایزی دی - به بهرکی موهمه - لونه ترلاسه کریدی - ما ویزی

اکثره خلق هنرا و هنر مند ته دلسر به سترگه گوری اوس - چلی از د سندی و سره حرکت نه اجرکم کله جی به تلویزیون کی زمانه - خیره شی نوسیا ته می زاین شوکی شوکی او به وینوا و خا و ونگر مخ کورته راسی اوتی ورت وای ((بعد بی زوی)) اول داجی اکثر امیت به وخته کی وای جی به بیروز - تا به ویدی زوی - سندی با یسند سزگینه وویل شی - بیروز دخیلی میرض دخیبر و به لری زیاتوی جی - یوه وریخ - راد یوه تالاری د قبایلو وزارت زلفوراته جو کر - بالنتونه - آستاسی خوینتی یواسی - خیلی سندی د بیکاری یواسی

سلوسند رویه حد و کی لیسنگ کر ی جی اتیا سندی دهنزی ییره نیرگی دی - عزیزه افغان وای مالا ۱۰۰) سندی به راد یواد ۱۰۰ سندی به شاوخواکی به تلویزیون کی ثبت کریدی - ستاسی د (پاریس سر سار دی خطی رانی ۱۰۰) سندی گت شمیر خلق خوینوی - بیکه جی - زما به نظره به کیموز سر بریوستا - سی یوخه زستا و حرکات ویرسره همناری دی - کیموز بیروز دی - دژستا و حرکات یوه هکله باید ووام جیوز - توله هویره نه ده رسید لی او -

بیا کدی باریزی

هنری خیاباره به - بجویسه لایق ایما کی - وده ایخی و - را نخله) ماورته وویل : هر جیبری - سینه - ایخی بجو هملته

منظر لویه - حتما به در شی - ستاسی د سندی و شمیر به - خوت رسیزی - به راد یوکی شمیر رانه غلط شوی خوه به تلویزیون کی به من

خدا با عاشقان

بقیه از صفحه (۶۱)
 قطعه نکت طیاره پرواز پایان د پرواز برام بست
 شده بود رسید برام اطلاع داد اند که بیوه زنی
 در درپ هوتل انتظار را میکند به سوی روزه
 شتافتیم خانم فخریزاد که با سیور جملی بود -
 تربیت زبانی را تکمیل و برام داد وقتی پول را روی
 کف دستش گذاشت امتناع نریدم گفت
 خیر شادوست آتای گالاراستید او انسان
 خوبی است آن شام و شام خاطر انگیز خوشی
 برام بود برای زبلی تلفون کشیده و گفت که کار
 هام خلاص شده زود برویدم
 - تودرتب و فکرمین استی ... تا فرد اصبح باول ...
 -
 بترا اینبارالحن تعدید آسزیمی گفت : به پولیس
 تلفون میکنم تا درمحل اقامت کونین زبلی از سر
 استطاق نماید
 - میدانم که اینکار کار تو نیست بترا
 بترا تیسیم کان بازم را گرفت و گفت : چرا رام نمیشی
 پس بیاهوتل بروم میخواهم متفقا چیزی بنویسیم
 و درخولت هم حظ بیسرم
 -
 ساعتی پس بازم با اول رسالون بزرگ هوتل
 ابا ساد ورنشسته بودم بترا مابالم نشسته بود -
 وینکی همچنان روی میز قرار داشت بترا زمین تقاضا
 کرد که برایش سیور جملی را نشان بدهم از -
 دان آن ابا وزیدم انگار کردم اصرار کان گفت
 دیدم که بیرون آنرا به توداد ناگزیرا نشاناش
 دادم گفت
 - هم پرواز به سوی برزیل ...
 از فرانس گارسون بخاطر وینکی سردش تشکر
 نمودم آنسور چند فرانسوی گرد میز بزرگی
 نشسته گرم نوشیدن بودند بلند بلند میخند پند
 پرسیدم : مثلیک از زبلی بیخود خوف داری ؟
 چه بگویم در موقعیت بدی قرار دارم سپس بالحن
 ملتسانه ای گفت
 لظفا به زبلی خبریده که اینجا به وین بیاید
 - این از تان من به دور است ... خواهش میکنم
 بترا بعد نبراد زدم از برای خدا ... مگر از ما
 چه میخواهی بترا ... من زبلی را دوست دارم دور
 ست دارم دوست ... آخر بسیاری ها اینجا تصور
 نمیکند آوند به باشد
 بترا گفت : هرگاه مقاصد من بر آورده شود تو میتوانی
 به سادگی به صوب مطلوب پرواز کنی
 فکرمیکم این حسادت محض است بی شبهه شما
 با زبلی حسادت میوریزد میخواهید ان پیش کنید
 در هر صورت اکنون در جنگ من قرار دارین
 من به پولیس خواهم گفت که دنبال تان راه کند
 -
 به زبلی تلفون کشیدم : زبلی !
 - بلی آخر چرا این روزها تلفون نکردی ؟
 عرف از سراسر وجودم جاری بود بترا خودش را
 به من سرش کرده بود ... بعد فکر کردم میگیرید
 صدای زبلی آرام بود ...
 - پورتیتات را میفرستم فرد اصبح اول وقت ...
 زبلی گفت : خدا با جقدر خورنستم که کارهسا
 روبرو شد فقط یک شید یگر بد بدم میرسم
 من منظور بترا را از آنهمه شله گی نتوانستم درک
 کنم بترا بسوی دفتر کویل به اتم خود رفت تا با
 سیوریتی که از نزدم گرفته بود تسلیم بدهد او
 ورق را در دست داشت که در آن نوشته شده بود
 این با سیورت بر دست که میخواهد مرا به قتل برساند
 - چه قصد کترن او را بداند داشتی یقیناً
 بقیه در صفحه (۶۱)

بقیه از صفحه (۶۱)
 - زن چگونه میتواند دربار
 معاینه خودی پستان بیاموزد ؟
 - زن میتواند این روش را از
 - دکتر یا نشرات خاص منوط به
 معاینه پستان بیاموزد
 - آیا لخته شدن پستان به
 فحوم سرطان است ؟
 - خوشبختانه ، اکثر لخته
 های پستانی سرطان نیستند ولی
 نوشته شده بود در پایین لوحه منفذ یک صندوق
 نامه ها بود بترا با سیورت ام ربه صندوق اندا -
 خت به بترا گفتم : تومیدانی که من زبلی را خون
 آسا دوست میدارم بگو جان ما چه میخواهسی
 تا انجام دهم
 - بترا فرید : چه میخواهی ، چه میخواهی ... وقتی
 میگویم ارجان تان چه میخواهم که بترا اینجا باشد
 - خوب ، ازین حرف بگذر بگوینگی میل داری ؟
 کجا ؟
 - طبعاً در کار هم
 -
 طاعت دوی شب از خواب بیدار شدم دیدم بترا
 مصروف مطالعه است فردای آن صبحانه و قهوه
 صرف کردیم
 - هیچگونه شواهدی در دست
 قطاری که قرار بود زبلی بدان بیاید تا خبر نمود
 دعاگر خداوند کاری کند که زبلی نیاید از دور
 چراغ کمپوتیف های دیزی را میدیدم برخلاف
 نیایش و استغاثی من قطار فرارسید و زبلی از آن
 فرود آمد ، حملی بکس هایشرا انتقال میداد
 زبلی شتابزده دو پیاده خودش را به من رسانیده
 سلام کرد و گفت که متفقا و بیصبرانه در انتظارم
 لحظه شماری میکرد است
 اینجا سوله بترا بیاید و بالحن خشن زبلی را -
 مخاطب ساخت
 لظفا با سیورت تان را بید و والی فریاد میزنم و پولیس
 را فرا میخوانم زبلی با سیورتش را به او داد من
 در حالیکه از آنجا دور میشدم به زبلی گفتم : هرگاه
 بتو تلفون نکردم ، تیا بیست نزد پولیس مراجعه کنی
 زبلی با سکوت سرش را جانیانید
 -
 باز هم من و زبلی بودیم تنها با هم در تکلیس
 متوجه اش شدم که با خود حرف میزند در منزل بار
 دیگر بترا بیاید او به زبلی گفت : در صورتیکه
 جواهرات خود را به من بدهی میتوانی پرواز کنی
 من بداخله کردم منظورت از جواهرات چیست ؟
 جواهراتی را که تونیزرتی به زبلی معشوقه اش
 هدیه داده بود ، آن جواهرات ارزش کم از کم
 ۱۵۰۰۰۰ شلینگ را داشت ، زبلی با خون سردی
 تمام گفت : جواهرات را فروخته ام با رد بگرد خا -
 لت کردم : بترا من خوب میدانم که زبلی هیچگونه
 جواهراتی ندارد زبلی بدون هیچ حرفی
 بکس ترا مقابل بترا گذاشت
 با عصیانیت فریاد کشیدم : در عوض چند پول میخوا -
 همی بترا ؟
 - ۱۱۰۰۰۰ شلینگ
 - من یک حصه پول قیمت آنرا تهیه میکنم
 - نه ، آخر من زندانی میشوم ، پس (تو ای بی
 مادر میشوی ، از او کی مواظبت کنی ، اولیای امسور
 اداره پولیس به موجودیت این جواهرات نزد زبلی
 پی برده و ...
 ظاهراً او را به سکوت دعوت کردم وقتی نتوانستم
 زبلی گفت :
 - بلی ، سرطان زندگی کودکان
 کمتر از پانزده سال را میسست
 به هر بیماری دیگر تهدید کرده
 است
 -
 آبا سرطان دانگنر کودکان
 نیز میگذرد ؟
 - بلی ، سرطان زندگی کودکان
 کمتر از پانزده سال را میسست
 به هر بیماری دیگر تهدید کرده
 است
 -
 آبا میتوانیم از
 سرطان در کودکان
 پیشگیری کرد ؟
 - بلی ، سرطان زندگی کودکان
 کمتر از پانزده سال را میسست
 به هر بیماری دیگر تهدید کرده
 است

پژوهشی های انجمن سرطان ایالات متحده

- اهداف پرگرام های تعلیمی چیست ؟
 - الف) منظور تحبک تمام افراد جهت اجرای معاینات منظم طبی بشمول معاینات سرطانی
 - ب) آگاهی اجباری افراد از زنگال های خطر
 - ج) وادار ساختن حتی آنها به این امر که به روش های جلوگیری عادت کنند
 - د) آگاهی پرسونل طبی از آخرین روش های تشخیص و تدایوی سرطان
 - چرا اجزای معاینات طبی در هر سال توصیه میشود ؟
 - بخاطر یک ممکنست سرطان را قبل از بروز اعراض آن تشخیص کرد و نیز فرصت تدایوی عاجل در مراحل اولیه از دست نرود
 - چرا برگه (مرحله اولیه) تا کد میشود ؟
 - بخاطر یک سرطان در صورتیکه قبل از رشد و انتشار آن به قسمت های دیگر عضویت تشخیص گردد ، خیلی زیاد قابل معالجه است
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد افرادیکه دچار سرطان میگردند ، متناصب به مرغان اف سزایستی می یابند
 - آبا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدایوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیکی آنها معالجه میگردد و این را میتوانیم با یک چارم بیماری که در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این صاب بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدایوی عاجل به پیشیاه نمید بقلیل داد
 - آبا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطانی بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
 - بلی ، طویضال ، سرطان پستان طویضال در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است
 - سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول است ، مردان دنارکی نیستند
 - به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطان های سرورگون در هند بیشتر معمول است

آیا میتوانیم از سرطان

وقوع اکثر انواع سرطان ها تسلسا حدود زیادی ثابت مانده است
 - بلی ، هر چند ، حتی تعداد افرادیکه دچار سرطان میگردند ، متناصب به مرغان اف سزایستی می یابند
 - آبا امروزه تعداد بیشتر بیماران سرطانی تدایوی میشوند ؟
 - بلی ، از جمله سه تفکیکی آنها معالجه میگردد و این را میتوانیم با یک چارم بیماری که در حدود سالهای (۱۹۵۰) به این صاب بودند ، مقایسه کرد ، این رقم را میتوان با تشخیص در مراحل اولیه و تدایوی عاجل به پیشیاه نمید بقلیل داد
 - آبا در نقاط مختلف دنیا انواع شخص سرطانی بیشتر از انواع دیگر آن وجود دارد ؟
 - بلی ، طویضال ، سرطان پستان طویضال در میان زنان جایان به ندرت وجود دارد در حالی که در ایالات متحده و برتانیه وقوع آن خیلی بیشتر است
 - سرطان مثانه در اروپا بیشتر معمول است ، مردان دنارکی نیستند
 - به آمیکایی ها بیشتر در معرض صاب شدن سرطان معده قرار دارند ، سرطان های سرورگون در هند بیشتر معمول است

زنی با هزار و یک نام

بقیه از صفحه (۶۲)
 کانتست ...
 باشند این مزده ، هر سه همدیگر را در -
 آفرش کیده می بودند و عمره های شادی شان
 گوش نك را که میكد ، از آن به بعد فعالیت اتحاد
 دوگانه با این امر توجیه میشود که چگونه عمل نسو
 سارساک را میتوان تسبیح کرد ، در هر حال یک پای او
 لب گیر است و کانتست پای دیگر را خطا داد ، از قضا
 سارساک بی برای مردن هیچ جمله بی شان نمیدهد
 روز روز شادابتر میگردد و از عروس خود هم بهره کفشی
 می برد ، ساهی اتحادیه هدر میرود ، نهرا با گذشتن
 هر روز سارساک مدعی میشود که (خود را چون سی ساله
 ها حتی بیشتر جوان می باید) با ادامه این توضیح
 سارساک به بتول میگفت : ((متاسفم که از همه سده
 یک حرف ساده لوح و نیم مرده برآمده می توانی ،
 ناگزیر کار را من بخدمه میگردم تا او هر چه زودتر
 نه سرای دیگر بفرستم)) ولی بتول موافقه نکرده جواب
 میدهد : ((خبر ... نیرامن از خدای ترسم ، تو کار
 او را بمن واگد ارم من او را در میان بانوان خود با شحق
 لذت وصتی بخلکت میرسانم)) این گفتگو را در قصر
 خده ، علعان و آیشزه های شادون نهاد در دست
 نمشود رای ای پنهان داشت ، از جانب سارساک -
 افتندی روز بروز و تیر و تیر شد تر شده ، نه تعابسه
 بتول خانم اکتفا نمیکند ، بلکه خده ، خانم آتشیسز
 و رختشوی نیز در گوشه و کارا اتاقها در هلیزها مورد هجوم
 مدعی بی قرار میگردد ، جنس بکر باحالی بر آشفته
 به بتول طعنه میزند که بی مرضه تو کار را طول میدهر
 ومن ناگزیرم او را صوم هاخه کم ، ولی بتول جواب
 میدهد که نه ، دست را بخون کیف این پیرمرد
 الوده نکن ، ارتش آنرا ندارد ، این خوبی عمل ترا
 جنایت خواهند خواند ، من تهر به دارم ، میدانم
 که امثال او فقط در روزهای پلان زندگی دچار
 چنین حالتی میشوند ، بیش چیزی نمائند ، هفتم
 دندان روی چکر بگرا ...
 عاقبت آنچه بتول خانم بشنید میگردد ، قرار رسید
 یکسب نزدیکی های صبح سارساک مدعی جان -
 بانوان بتول خانم ، تگان تگان خورده من و هن کرد
 و در همان حالت از نعمت جان محروم شد ، در لحظه
 مدعی بی آخین لذت و لطفات زندگی را طی میکرد
 جنس بکر ازشت مرد نیمه بازاتاق خواب ، انتهول
 می پرسید : ((در ؟ کارش تمام شد ؟ یا نه برای
 کک وارد شوم ؟ ختم شد ؟ خواهد مرد ؟))
 حالانکه آقای من ، آنروی ورق چیز دیگری بود ،
 مانزد یگان او جیبان را بدستی میدانم ، سارساک
 مدعی واقعا دیگر چیزی در ساطت نداشت ، جمعه
 ایکه میگفت تمام ثروت اصلی اش در آن جاداشه و در
 بانک نگهداری میشود ، خالی بود ، اینک در همان
 قصری که آن اقامت داشتند ، چیزی دیگری در
 میان نبود ، اگر بتول قیلا آگاه میشد که سارساک
 مدعی را پیش واقعا ع کیده ، دیگر منتظر
 اونی شد به راه خود میرفت ، در حالیکه بیچاره
 مدعی ، سخاوت آخین روزهای عمرش با خوشبختی
 تمام با د بهمن جهت جمعه صدقاری خاندا سی
 زنی راه بانک سپرد ، مرحوس بتول را هم
 دست میداشت و هم این زن دماری از روزگار اهر آورده
 بود ، که باید در دستاها بنهستند ، در دل تصمیم
 گرفت : ((ورق با این زن بانی میکم که بعد از مرگ
 من ، تا نزد است فراموش نکند ، اگر بتوانم چشمن
 بانی را بهر روز بندانم انجام دهم ، مرا هر گز ناهاستی -
 فتاح پاشا زاده مدعی بی نگیند)) ، یگانه ارشده اش
 که قصر انسانی او بود ، آنرا هم نتخواست به بتول
 بقیه در صفحه (۶۲)

سپاروون و کودگان

کودگان عزیز !
 بدینوسیله برای همهٔ تان
 مژده می‌دهم که مجلهٔ سپاروون
 از همین شماره به بعد ((سپاروون
 کودگان)) را نیز به منظور فراهم
 آوری خاطر شما به نشر می‌رساند،
 که کار سودمند و ستودنی است
 مبنی بر بذل توجه به نسل بانده
 شما، شما که سر از همین شماره
 بجایی در سپاروون یافتید، پس
 بکوشید مجله را در وقت زمانش
 بدست آرید و سپاروون خودتان را
 با دقت کامل مطالعه نمایید.

همچنان یادآوری شوم که برای
 صفحهٔ تان بنویسید و بیاورید.
 مطالب آفرینش تان را به
 آدرس ما ارسال دارید.
 درین صفحه مطالبی نه در
 بارهٔ شما، بلکه از شما و برای
 شما به نشر می‌رسد.
 آرزو مند هستم، مقصدی صفحه
 را در تهیه و فغانندی هر چه بیشتر
 آن با مطالب، نقاشی، رسامی،
 کارتون و همچنان نظریات
 و مشاهدات سالم و به درد بخور
 تان یاری رسانید.

قازها و قو‌ها

ترجمه: نیکو

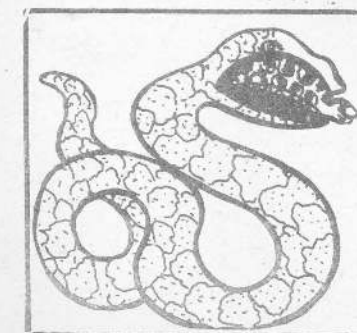
بود نبود یک مرد و یک زن بود
 انها یک دختر و یک پسر داشتند.
 مادر به دخترش گفت: من
 ویدرت برای کاری روم، تو مواظب
 برادرت باش! از حویلی دور برو
 و هوشیار و عاقل باش! مادر بازگشت
 برایت دستمال سرمی خریدم
 پدر و مادر یکجا رفتند اما دختر
 فراموش کرد که والدین اس به او
 چه امر نموده بودند. برادر خود را
 بالای سبزه‌ها زیر کلین نشانده
 و خودش دوید، دوید به کوچه
 رفت.

قازها و قو‌ها پرواز نمود، پسرک
 را گرفته و او را بالای بالهای نشان
 با خود بردند. زمانیکه دخترک
 به خانه بازگشت، دید که برادرش
 نیست و ارا خفا شده، این
 طرف و آن طرف دوید اما از برادرش
 اثری نبود. دخترک برادرش را -
 صدا زد ولی جوابی نشنید و به گریه
 شروع نمود. زیرا امید آنست که چه
 نوع جزا را والدین اش به او خوا-
 هند داد.

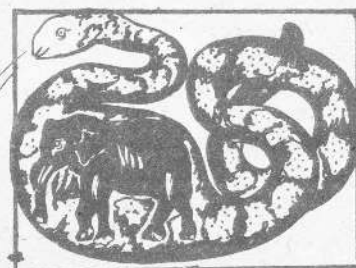
بطرف مزرعه دوید و دید
 که قازها و قو‌ها از درهٔ پرواز
 و بزودترین فرصت عقب جنگلهای
 انبوه غایب می‌شوند.
 در همین لحظه درک نمود
 که آنها برادرش را با خود برده‌اند.
 از زمان‌های قدیم در سار
 قازها و قو‌ها حکایت میکردند که آنها
 اطفال خود را زدی نمود با خود
 می‌برند. دخترک تصمیم گرفت
 تا آنها را تعقیب کند. بنا شروع
 کرد به دویدن در راه دید که
 تنور ایستاده است.

- تنورک، تنورک! بگو
 قازها و قو‌ها به کجا پرواز نمودند؟
 تنور گفت: اگر بولانی سوخته
 از آرد جو در را بخوری، برایت
 میگویم.
 - دخترک گفت: او هو بولانی
 از آرد جو در سوخته را می‌خورده
 است؟ من بولانی از آرد گندم
 را در خانه با باجانم نمی‌خورم.
 تنور به او نگفت که آنها به کجا
 پرواز کردند. دخترک به دویدن

بواماروچی دیو پهل دهمولوسه
 حال کی و هغه وخت می‌د -
 شرانو دیو هیدل و لولپاره دیو گپ
 رسم کره باید هفوی سه
 توضیحات و کمر ل شی
 دویم انشوری داس و
 شرانو پهل چی دیو دسار
 خلاصه یاترین گیده بوخوایه
 اوخیل تول حواس باید جغرافیسی
 تاریخ حساب او زین گرامارود ستور
 ته وارم.



په کتاب کی راغلو و: دیسوا
 ماران خهل ینکار همداسی سلامت
 بی له دی چی هی توی ترستوی
 تهری و روسه بیاتش کولی چی
 له غایه و خویبزی اووه شپز
 هاشتی ترخوی هغه هضمبزی
 کرا و خوب کوی.
 دای چی ولستل، بیاسی
 نود هغه شه په هگه چی
 په منگله کی پیچبزی په گلسی
 دول فکر و کر و روسه می پنسل
 را و اخیست اوخیله هلموئی انیسور
 و کینی زمالوئی انیسور
 په دی دول و



خپله شاهکاری شرانوته
 ضوده اوخته می و کره چی
 تا سوختی دایزی؟
 جواب می را کی: خو، خولی هلمد
 خلك و هروی؟
 زمانیسور خولی ته وه، سو

چپرسی شهرزاده

هغه وخت چی شپز کلن دم د
 واقعی کسویه نوم کتاب کی می
 چی دپراخ منگل به هگله لیکل
 شوی و دیو بوامار انیسوری
 استرگو شوی په حیوان بانده می
 اخوله لگولی وه. هغه انیسور
 داس و.



من رفت و بطرف شام نزد يك ميشد
دفعته ديد كه يك خانه
چوبي كهنه باپايه هاي نازك
ويك كلكين كه يك طرف، ديگر
طرف شوروي خورده ايستاده است.
در خانه جاد و گريسر نشسته
و با سيب هاي نقره ي بازي ميكرد.
دخترك در خانه داخل شد
و گفـت :
سلام مادركلان !
سلام دخترک، چرا اينجا
آمده اي ؟

ادامه داد درجايي د بلكه
درخت سيب ايستاده است.
درخت سيب د درختك سيب
بگو قازها و قوها به كجا پرواز نمودند ؟
بعد سيب و خشي مراه خور
من به تو ميگويم .
د دخترک گفت : در خانه
يدركلان سيب باغ راني خوردم .
لذا درخت سيب اورا كك نكرده
و نگفت كه آنها به كجا پرواز نمودند
د دخترک به جستجو ادامه داد و
بعد رايي كه دران شير ترش جر-
يان داشت رسيد .

من از اباها و نعرها گفـتيم
و پيراهن خود را تر نموده ام . آمدم
تا اينجا خود را گم كنم ،
بنشين هرجايي كه دلست
ميخواهد .
جاد و گريسيك دوك رابه او
داده و خود از خانه بيرون شد .
دخترک به تا بيدن سرد و ز شروع
نمود . د نعتا از زير اجاق موشكي
دويد و به دخترک گفت :
دخترک د دخترک !
شير بروج رابه من بده من دعوي .

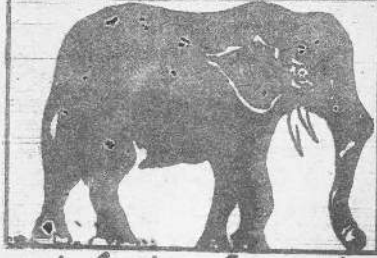
د دخترک به دريا گفـت :
دريا گك ، دريا گك آيا ندیده اي
كه قازها و قوها به كجا پرواز
نمودند ؟
برايـت خواهـم گفـت در صورت
كه از شير ترش من بنوشي .
دخترک گفت : من در خانه
با پاي قيقاق راني خورم ، شير
ترش ترا ك خورده است ؟
دخترک مدت مدتي ديدي بالاي
مزده و جنگل دويد . روزگناه شد .

بتوك موضوع مهم را ميگويم ، دخترک
به رنج رابه اوداد و موشك گفت :
جاد و گريست تا حتم را گم كنم
و او تراي شويده و بعد ادرت
داخل نموده ، كباب ميكند و ميخورد ،
دخترک بدون حرکت نشسته و گريه
ميكرد . موشك به او گفـت و انتظار
مکش و برادرت را بگير و من
تو دوك را گرفته ، سرد و زي تا بسم
دخترک برادرش را گرفته و فرار نمود
جاد و گريه كلكين . آمده و پرسيد
دخترک ابي تا بي يانه؟ موشك

جواب ميداد ، من تا بسم ، مادركلان !
جاد و گريحتم را گم و داغ نمود
آمد تا دخترک را بخود بد اينجا
بيرد . ديد كه در خانه هيچكس
نست . جاد و گريس ياد كشيده . قازها
قوها عقب دخترک پريد كه طفلك
راد ريشت مي بورد . دخترک بسا
برادرش تا دريائي كه در آن شير
ترش روان بود ، دويد ، ديد كه
قازها و قوها عقب آنها پرواز اند .
دخترک به دريا گفـت :
دريا گك عزيز من ، ما را اينهان كن !
بعينه در صفحه (٧٤)

دي . داسي فكري كوي چي دا موضوع
د دي سببند شوي د همنوي به
هكله به باور پيدا كرم .
هرگله من چي لهمنوي خنجه
كرم چوي لزشه رضاه به نظر
رافلي دي پيدا كوي او خيل لومر ني
انخورني و بنودلي دي خورگورم
چي رشتار شتاسوي و پاندي -
خالصزي اوگه نه ؟ خواهه هم
د معمول به خير زمانه خواب كي -
رانتوتق دي : ((داخولر ده)) هغه
وخت گم نه ديواله مارا نوشته -
خبري كوي اوته من ديگرا ولس
نه خورلي بنگل اوته له ستور و
خنجه امان من چي د گلف
بريج ، سياست او دويل دولشمانو
به هكله وويسته هغه . هم له دي
امله چي له بومعقول سري سره
من اشناي پيدا كوي دي رزيات
خونش شوي دي .

چه راني هم لهه خدمت راتسه
وكم . اكن من شواي به يونظر
سره د اينزونا خنجه دچن تپير
وكرم . كه سوي دشني په زره كي
لاهانده شوي وي جغرافيه و سره من له
پيره مرسته كوي . له همدن لري خنجه ده چي
زه په خيل ژوندكي له پيروفتو
خلكوسره سروكار لرم . له پيروفتانو
سره من ژوندكوي دي او همنوي



اوه دي توك من داندي كوي له
چكلن كار خنجه چارچاپيره خط
راوكيود اوله دي نه چي لسوري
نقاشي من د همنوي خويشه شوي نه وه
خوابدي شوم . فتمان ، كه همنوي
وي . هيشكه په شه نه پوهي سري
اوپوشمانوي هم ستره كوونكي ده
چي تل همداسي همنوي نه توضيحا
وكرم .
ميووشوم چي عانه بهل كار
پيدا كرم ، هغه داوچي لوشم او
پيلوق زده كرم . وواي اوگه نه چي
تراوسه پوري من تونلي دنيا ته
اولوتق كوي دي . اورنهار شتيا



معمولاً مراحل اولیه سرطان با درد همراه نیست، درد در مراحل بعدی که امکان تدابیر کمتر صورت می‌گیرد ظاهر میگردد. پس حتی اگر احساس بیماری هم نمیکند، معاینات منظم طبی را فراموش نکنند.

آیا اشعه میتواند موجب سرطان گردد؟

بلی، ولی نه زمانیکه از اشعه بصورت درست درموارد طبی و ستوما نولوژی استفاده گردد. اشعه اکس و اشکال دیگر تشعشع زمانی خطرناک است که از طرف پروستات غیر مسلکی یا ناوارد مورد استفاده قرار گیرد. قرار گرفتن بیش از حد در برابر اشعه ایکس یا مسولات فیزی انرژی اتوی میتواند در سرطان بخصوص شکم Leukmia کمک کند.

آیا اشخاصی وجود دارند که از ابتلا به سرطان معافیت داشته باشند؟

تخمیر، سرطان مرزی رانسی شناسد. این مرزها چه ملی، چه نژادی هم باشد. سرطان انسانان مربوط به هر گروه اتیک و رنگ را مورد مطالعه قرار میدهد. هر چند برخی از این گروه‌ها کم یا زیاد در مقابل اشکال مشخص سرطان حساس اند.

سرطان چگونه تشخیص میشود؟

داکتور چگونه میتواند به شما بگوید که دچار سرطان هستید؟

از طریق اجزای معاینات اندروتناری و تاریخچه بیماری و معاینه فیزیکی توأم با بیوپسی (Biopsy).

بایوپسی چیست؟

بایوپسی عبارتست از گرفتن نمونه کوچکی نسج که از طرف پاتالوجست لاکتر متخصص این رشته، تحت میکروسکوپ معاینه میشود.

آیا متخصص امراض سرطانسی بگانه دکیمت که قادر است در جریان معاینات صبی شما بگوید که ممکنست سرطان داشته باشید؟

تخمیر، هر لاکتر در تشخیص سرطان تعلیمات اساسی را فرا گرفته است. همپتان او از طبقه ژورنال ها و نشریات که از طرف انجمن های طبی و انجمن سرطان ایالات متحده به نشر میرسد، از آخرین انکشافات پیرامون سرطان آگاهی دارد.

پس معاینات مکل را در کجا اجرا کنم؟

این معاینات را میتوان در مطب یا اکثر بیمارکری صبی محل، مانند شفاخانه یا کلینیک انجام داد. در صورتیکه داکتر خانواده کی نداشته باشید، از انجمن طبی محل کمک بخواهید.

دینک معاینه مکل معمولاً چه چیزها شامل اند؟

الف) صاحبه طبی.

ب) معاینه منظمی بدن همراه با معاینه قلب، مجاری خونی ریه ها، دهن، بینی، گوش ها چشمها، گلو، امعاء مستقیم، اعضای تناسلی و بیستامها.

ج) معاینات خون، ادرار و حجرات رحم و امعاء دیگر - صحت - در صورتیکه داکتر لازم بداند، اجزای پروکتوسکوپیدو - سکوپ Proctosigmoidoscopic یا معاینات اکتیریز.

پروکتو Procto چیست؟

پروکتو عبارتست از معاینه امعاء مستقیم و ناحیه های تحتانی آن. لاکتر وسیله تنوب روشن که پروکتوسکوپیدو سکوپ یا دیشود این ناحیه ها را مشاهده میکند. چرا پروکتو اینقدر مهم است؟

نیز ادرار حدود ۷۵ درصد سرطان های کولون و امعاء - مستقیم را بدین ترتیب تشخیص

تدابیر عاجل

سرطان را چگونه، معالجه میکنند؟

سرطان را با برداشتن ناحیه سرطانی یا از حرات سرطانی معالجه میکنند؛ طور مثال: در سرطان پستان جراح ناحیه سرطانی را بر میدارد. در برخی از اشکال سرطانی ادویه های مختلفی برای انبهن بردن حجرات سرطانیسی تجویز میگردد.

آیا معالجه با تشعشع در تمام انواع سرطان ها موثر است؟

تخمیر، نتایج تدابیر به نوع و محل ناحیه سرطانی و مقدار تشعشع که میتواند طور مناسب از آن استفاده شود، وابسته است. آیا معالجه با تشعشع محفوظ است؟

بلی، هنگامیکه توسط داکتری که دین رشته تخصص داشته باشد، مورد استفاده قرار گیرد. این داکتر را رادیوتراپیست میگویند.

ایموتوب و رادیواکتیف چیست؟

ایموتوب (برادر) کیمیاوی هر

شده باشند و از این تسهیلات استفاده می‌شود. موثر کرده بتوانند، معجزه‌ناشدند.

آیا تمام مواد کیمیاوی که میتوانند سرطان را تخمین برای تدابیر موثر اند؟

تخمیر، اکثر مواد کیمیاوی نسج سرطانی را تخمین خواهد کرد ولی بسیاری آنها حجرات نورمال را نیز تخمین خواهند کرد. بعضی مواد کیمیاوی حجرات سرطانی نسبت به حجرات سالم بیشتر تخمین میکنند. این مواد موجب کاهش درد گردیده و زندگی بیمار را حتی برای سالها طولانی تر میسازد.

آیا ممکنست رشد سرطان را کاهش یا توقف داد حتی اگر در بعضی موارد معالجه غیر ممکن باشد؟

بلی.

درباره ((واکین)) سرطان چه؟

ممکنست روزی از نور و بعضی از

آیا میتوان سرطان...

گرفته میشوند. این انواع سرطان ها در صورتیکه در مراحل اولیه تشخیص شوند و تحت تدابیر عاجل قرار گیرند، خیلی زیاد قابل معالجه اند.

نشانه های خطر (زنگال های خطر) سرطان چه فصولی را رایج میکند؟

علام و اعراضی که نشاندهند سرطان اند، هفت میرسد. بعد از ظهور زنگال تا چه مدتی باید به داکتر مراجعه کنیم؟

انتظار را نباید روا داشت. در صورتیکه شبیهت شود سرطان نیست، آرامش خاطر پیدا خواهید کرد.

آیا درد زنگال اولیه خطر سرطان است؟

تخمیر، معمولاً دردیکی از اعراض بعدی سرطان محسوب میگردد. سرطان چگونه معالجه میشود؟

آیا سرطان معالجه میشود؟

بیش از (۱۰۰۰۰۰) آمریکایی های که تا امروز زندگی میکنند ثبوت این مدناست که سرطان را میتوان معالجه کرد. سرطان را بوسیله جراحی و تشعشع یا صرف تشعشع و کیموتراپی (تدابیر با مرکبات کیمیاوی) معالجه میکنند.

عوامل مهمی که در معالجه سرطان نقش دارند کدام هاند؟

تشخیص در مراحل اولیه و عنصر خاص است. مانند کولیت، آهن، لیودین و غیره. ایموتوب و رادیواکتیف اشعه انرژی مشابه به اشعه اکس را از خود خارج میسازد. بعضی از اشعه ها قادر اند حجرات سرطانی را تخمین نمایند.

هورمون چیست؟

هورمون ماده کیمیاوی است که توسط غدوات تولید شده و با این فعالیت اعضای دیگر تاثير دارد. بعضی از هورمون ها را میتوان بصورت صنوعی تولید کرد.

آیا هورمون ها میتوان سرطان را معالجه کرد؟

تخمیر، ولی معالجه با بعضی هورمون ها ممکنست زندگی بیمار را طولانی تر بسازد و در برخی بیماران موجب کاهش درد گرداند و قیاح سرطان پیشرفته پستان یا پروستات. آیا سرطان را میتوان در هر شفاخانه بصورت مؤثر تدابیر کرد؟

تخمیر، شفاخانه بایست اطاق عملیات داشته باشد و نیز لابراتواری بخاطر اجزای معاینات میکروسکوپی و تشخیص نسج و نیز تجهیزات اکتیریز برای تشخیص و تدابیر سرطان مناسب است. دسترسی کامل داشته باشد. علائم این شفاخانه باید با داکتور آنیکه بهمین منظور تهیه

باین اشعیهان که تمام افراد معاینات صبی سالانه را بشمول معاینات سرطانی اجرا نمایند و با ظهور زنگال های خطر سرطان عمل نمایند.

سرطان در مردان

آیا مردان بیشتر از زنان در اثر بیماری سرطان می‌میرند؟

مردان در حدود نسبت ۵۵ بر ۴۵.

آیا می‌دانیم که چرا اینطور است؟

سرنی که برای انجمن سرطان امپاکسورت گرفته نشاندهنده آن است که مردان کمتر معاینات صبی می‌پردازند، بصورت اگر احساس سلامتی کنند. ملاتوا سرت مرگ ناشی از سرطان پستان بین مردان قابل توجه به سرت آید. هیچک با لامپور، زنان به زنگال های خطر توجه بیشتری میدارند و سرطان بیشتر در زنان در ناحیه های مانند رحم و پستان حمله میکند که دسترسی بیشتر برای تشخیص و تدابیر آن وجود دارد.

چرا مردان مانند زنان بصورت منظم به معاینات صبی نمی‌پردازند؟

برخی آنها ((کارمندان)) حساب میکنند که وقت هریه باشد، عدم اجزای معاینات منظم منجر به مرگ های ناگهنگام میان مردان گردیده است.

سرطان های خیلی معمول در مردان کدام اند؟

سرطان سر و گردن، پوست جهاز هضمی ریه، بیشتر از همه پنجم تمام سرطان های مردان را تشکیل میدهد.

سرطان در زنان

اشکال خیلی معمول سرطان در زنان کدام اند؟

سرطان پستان، اعضای تناسلی کولون، امعاء مستقیم و پوست از جمله سه - چارم تمام سرطان ها در زنان محسوب میگردد.

هرزنی چگونه میتواند خودش را از ابتلا به سرطان پستان محفوظ نگاهدارد؟

بعضوان بخشی از معاینات صبی سالانه، بایست پستانها را از طرف داکتر معاینه شود. او بایست همپتان روش مناسب متناسب با سن و شرایط جسمانی خودی پستانهایش ماه یکبار در منزل از این ریش استفاده کند.

بنیه در صفحه (۹۲)



درمنا فال گزسته ایلم

متولدین ماه حمل :

د شواری هامیگرد . شکیبایی خوب یک قعه شریں وگفتنی است که میتوان انرا تمام عمر قعه کرد . شما قدرت بزرگی برای اندیشیدن دارید و خویست که استعداد خود را آزمایش می کنید . اینکه گاهی اندوهگین میشوید ، قابل تشویش نیست ورنه مشکل است از ز ش خوشی را بدانیید .

متولدین ماه میزان :

بهار یک بنجره است به سوی یک باغ . شما این بنجره راه سوی زنده گی باز کرده اید . خوب کرده اید . هرگز از محبت و مهریاتس نسبت به دیگران پشیمان نمیشوید . همینکه قادر شدید حسابات و بد بینی را از خود دور کنید . کار بزرگی کرده اید ، اصلاً مثل اینکه با بلیدی مهاجنگ کرده باشید و فاتح این جنگ باشید .

متولدین ماه ثور :

برای زنده گی کردن ، هر خانه بی زیاست ، و اما باید بدانید که شما اید پال های عالی دارید و آنرا عملی کنید . دیدار تازه برایتان ارزشمند است . این دوستانی را که در محیط خود یافته اید از خود مرزحانیید .

متولدین ماه عقرب :

دل به تماشای خوشی های دیگران داشتن از روی بزرگی هر انسان بزرگی است . بلی در اطراف زنده گی شمارنج و فقر زیاد است اما همینکه شما یک قلب را از روند میسازید و یک دست را می گیرید و وظیفه خود را انجام داده اید خاموشی شما است . دیدار عاشقانه را رد نکنید و خود خواه نباشید .

زادین ماه جوزا :

هر انسان مثل شما از رویش گیاه و برگها دلشاد میشود . شما احساس عالی دارید که از مردن انسان رنج می برید . سعی کنید عمواره مثل اینکه هم اکنون به خدمت انسان های نیازمندی شتابید در خدمت هموعمان باشید . خوشبختی چیزی جز همان بدیده ها نیست که شمارا دلشاد میسازد .

متولدین ماه قوس :

برنده های خوشخوان راهر کرد دست دارد اما کمتر کسانی حاضر میشوند این برنده ها را در قفس نگاه دارند . لطفاً همین حالا این برنده ها را از قفس رها سازید . امیدواری شما نسبت به آینده معقول و به جاست . آینده شما بسیار خوشبخت است و سعی کنید با د شواری های زنده گی و مبارزه کنید .

متولدین ماه سرطان :

شما خنک طبیعت استید ، اما دل تان می خواهد دیگران با شما برخورد مهربان داشته باشد اما فراموش کرده اید که این انتظار را انها نیز از شما دارند ، خویست که زود ، زود متوجه اشتباهات تان میشوید اما باید اشتباهات را جبران کنید نه تکرار .

متولدین ماه جدی :

باتوانایی که دارید میتوانید دل های نامهربان را رام سازید . سعی نکنید شما هم با اطرافیان تان خشونت داشته باشید خوشونت آنها ناشی از برخورد زشت خود شماست . بروید و یکبار دست صمیمیت را دراز کنید . در این ماه تضمین به نامزدی دارید ، مبارک است .

متولدین ماه اسد :

در دلتان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید ی زنده گی مینماید که دارد . تشویش و رنج را از خود دور کنید و بخاطر زنده گی کردن راه زنده گی را پیدا کنید . دیدارهای تازه در زندگی شما نقش خاصی خواهند داشت ، سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

متولدین ماه دلو :

سحر خیزی در روزهای بهار برای شما نشاط و ستواری میبخشد . در معامله هایی که پیشرو دارید وقت کنید ، ممکن کوچکترین اشتباه شما باعث زیان های جبران ناپذیر شود . دلتان می خواهد بایک از دوستان قدیمی خود ملاقات کنید بهتر است عجله کنید .

متولدین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کاروبار زنده گی چیزی نیست که بدون همه و شروفونابه سر برسد شما باید با جنجال های زنده گی عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید ، چرا از خود راضی استید ، دوست منتظر تان را بیشتر منتظر نسازید به سوی او بروید .

متولدین ماه حوت :

تصمیم شما برای ترک گفتن خانه زنده و معقول نیست . بعتر است در فکر ثبات زنده گی و تفکر خود باشید . دلپسنگی های زیادی به خانواده دارید که خوب است . به صحت تان توجه زیاد داشته باشید . زود خشمگین شدن به زیان شماست .

از بوجی خنده...

بقیه از صفحه (۲۰)

سرطان ناشی از نوارها اطلاع دادی و با معرفی پرونیس در گرانمایه غضنفر، کشورما را با امریکا مقایسه کردی، عدم از طرح سوال این بود که بیستم درین روزها چی کشف های تازه داری؟

— معرفی (کودک پنج ساله انسانی که در فاکولته درس میخواند) چاپ شد.

حالا بایک مختصر جوان در بوهندتون عوایی و چند دانشمند بر افتخار طب در تماس شدیم و هم صاحبی مفصلی با تعدادی از طنز نویس های برجسته کشور انجام داده ام که عنقریب چاپ خواهد شد.

— یک کپ که، همان که تکیه کلام طنزهای شماست، ایادلت نمیخواهد درباره همکار هایت در مجله سیاوون باز هم طنز بنویسی، اگر میخواهی درباره کی؟

— درباره خودت.

— چرا اینقدر کوفتی استی مگر من چیزی خاصی نام که مورد توجه طنز شما باشد؟

— والله، شما هم راست میگویید، نی بابا چیزی ندانم.

— خوب، ظاهر ایوبی، کوتاه بگو که تو دکتر میشی یا ژورنالیست طنز نویسی؟

— هر دویش.

— یعنی که دو تریبوزه به یک دست میگیری؟

— نی، دو تریبوزه به دو دست میگیرم، به خاطر این که خداوند بزرگ با دادن دو دست این نعمت را ارزانی داشته اند.

— در مورد رابطه طب با نرهای عفتگانه، حرف قابل تردیدی ندانم، هر انسان میتواند عنرمند نیز باشد.

— باز هم آیا فکر کنی کی که این دو بخش کار، در ایوبی سبیلین های جدا از هم اند.

— ظاهراً همینطور به نظر میرسد، اما اگر وقت شود رابطه های ضروری بین طب و هنر موجود است.

اگرچه در کتابها، کپ های زیاد وجود دارد که ضرورت هنر و ژورنالینگ را در طب به اثبات میرساند، اما کوتاه برایت میگویم که همین حالا در کشور های پیشرفته با استفاده از موسیقی بیماری های جسمی و روحی را تداوی میکنند.

— استفاده از نقاشی، روان انسان ها را میباشگافند و به کمک ژورنالینگ و ادبیات، صحت عامه کشور های شانراستد سعی میکنند. و شما این حرف را فراموش نکنید که این همه علاقه مندی به ادبیات و ژورنالینگ، شاید به خاطر خدمت به آینده های طب است کشور ما باشد.

مسئله مقدس طبابت و مسلك بسیار وسیع و بسیار پرهیاست و طب معالجوی (که شما انرا داکتر میگویید صرف یک بخش است.

— قبول، اینرا بگو که تا چسی وقت با سیاوون همکاری ات را در امیده می تا ما به این درجه علاقه مندی به این مجله جقدر است؟

— تا وقتی که من و سیاوون و

جود دارم.

— یگان کلانکار مای رادر این روزها در نشریه اخبار هفته می بینم اینرا بگو که خودت چسی معجزه داری که خواننده های گرامی، هم در مجله هم در اخبار به کار عایت زیاد علاقه میکنند؟

— هیچ، این همه صحبت های مردم ما، صرف نتیجه بزرگواری و لطف بی پایان خودشان است، ورنه، من ادم حقیر و فقیر سرا با تقصیر، هیچ کاره نیستم.

— شما شاکسته نفسی کنید افتاب به در انگشت بهمان نمیشود.

— نی جدی میگویم، با او شید من چیزی نیستم.

— اگر واقعاً اینطور است پس این همه سوالهای من بیجا بود، من نکر کردم با آله مستعدی رو برو هستم.

— شماره فک خودتان میگدام دلنشان با یسکل تان ولی من اندر همه یون لطف و محبت مردم بزرگ ما استم که اگر کوهی از هسقی باشم، باز هم در برابر بزرگواری احترام و مهربانی که از جانب مردم عزیز خود دیده ام، ذره ی بی نی نیستم. به ایمن خاخرنم سرا! با تقصیر، تقصیری

تقصیر.

— راستی، در صفحه سیاوون خند هفته اخبار هم خودت استی و هم ریسمان شیر افاتیونی حالا اینرا بگو که شیر افاتیونی کیست؟

— جای که کلانکار باشد شیر افاتیونی را میبراست منتها انشانی کم که او کیست.

— نکند که او سایه تان باشد شاید خود هم اشتباهی هستم.

— تا حال چند طنز نوشته کرده باشید؟

— یگان ۲۰۰ پارچه.

— ثوره چند سال؟

— تقریباً یازده سال.

— خوب محترم ظاهر ایوبی محصل صنف ششم فاکولته طب معالجوی انستیتوت طب کابل و ژورنالیست مجله سیاوون، ازین که حاضر شدید به سوالات ما جواب ارایه کردید از شما تشکر.

— از شما هم تشکر که برایم وقت دادید که در این بزرگم اشتراک کم و کپ های خوس درا بگیرم.

— کدام بزرگم.

— اوه بیخشین، صاحبی.

— بلی، فکرتان را بگیرم.

— کدام اعنتک فرمایش ندیدم.

زنی با هزار و یک نام

تعلو بگیرد. اینجهت صبح شی که بتول وجنس بکر قصد خفه کردن او را داشتند و کهل ناحیه را فرخواندند و صیت نامه خود را تحسیر داشتند. نشر به این صیت نامه جمع صد کفاری امانت در بانک را با مستحاشی به بتول صیت کرده و قصر را هم به مرسه خیره اهدا کرده بود. هرگز تصور میکرد در جمعه موعود به ارض ملیونها جواهر و طلا آلات نگهدار می شود. حال آنکه مرحوم جدی بی جمعه را پرازیته و در میان پینه بی نی دلایان فو العاده مستعمل، گفته واز کار رفته را، جای ساخته بود. مرحومی به وکیل که در آل بیماری کنار او حاضر شده بود، می گفته که در زندگی فقط دو چیز از من بجا خواهند ماند یکی این قصر و دیگری هم جمعه ایست که شروت خانوادگی مادر آن نگهدار می شود. سارساک بدینگونه در دل سل فصل میکند که چون شاهرا قصر ارزش چندان نداشته باید بموسه خیره وقف گردد. ولی جمعه از نشر شهرت آن به بتول برسد تا او هایل ترتیب این زن انتقام گرفته باشد و بتول با دیدن محتوی جمعه بی بهره مقصود. شخر مرحوم این بوده که تو مرا مثل این نی از پوست و گوشت جدا فرسوده کردی. و بعد همیشه او را بخاطر بیایرد. علت اینکه آخرین روزهای زندگی من را با سر حالی و شادایی سپری کرد، همین رنایت نهانی از طنز پروژه انتقام بوده است. همیشه در نشر می آورد که بعد از مرگم چه واقع خواهد شد. مثلاً هنوز بدن ام سرد نشده. بتول و عاشق چه شاخ او تزد و کهل می شتابند.

بعد در مسکه که بتول وارث منحصر بقدر بودن خود راه اثبات رسانید، نزد حاکم قاضی شهر. و صیت نامه را قرائت میکند. بعد در محضر هیات جمعه صد کفاری امانت بانک را می گشایند و آن دو حریف و دیگران منتشر اند از آن جمعه ملیونها. ثروت بیرون آید، وقتی حاکم نی فرسوده قلیان را از میان پینه ها خارج و به بتول تعارف میکنند: ((بفرمایید خانم، میراثی که بشما میرسد، ایمن است ۵۰۰)).

وجنس بکر که با دیدن این تحفه نزدیک جنون است خطاب به بتول میگوید: ((سارساک مجدی بتو گفته بود که محتوی جمعه، کاملاً کفایت حال ترا میکند. اینک برادر و میراث گرانهای شوهرت راه شادمانی صرف کن!))

معلوم میشود علت اینکه سارساک جدی حتی در بستر مرگ، دست از لخبند بر نمی داشت. تصور از یا افتادن جنس بکر و بتول، در چنین لحظه بی او را شاد می داشته است ولی چنانکه گفتیم هر وقت سارساک در هر کاری که توجه میشد، نتیجه برعکس میداد. درین مورد هم قضیه چنانکه همیشه خود حساب میکرد، جیبان نهایت، زیرا روی لفظ ساده لوجی وسطی گرفتن کارها که عادتش بود یا اینکه در لطفات سکوت نپاش گرفته یا چشمور، بجای آنکه بخود ((جمعه)) بانک راه همسرم بتول و قصر راه موسه خیره بدهید)) چنین ثبت شده بود: ((قصر راه همسرم بتول و جمعه راه فلان

موسه خیره بسیاری)) ولی بیچاره بعداً ایمن وصیت فراموش او شده هدین ترتیب قصر به بتول و قلیان فرسوده به موسه خیره اهدا شد.

بعدها فرزندم، جنس بکر، بتول را و داشت تا آن قصر انسان را فرسود. به اتان عنینم. عزیز کم که ۵۰۰ این حریف چندی بعد پولها را بجمه زده تا پدید گردید و بتول در میدان بی پرو پوست باقی ماند. از آن موقع به بعد تاکنون هیچ معلوماتی درباره بتول خانم ندارم و خودش راهم ندیده ام، درباره قصر باید بگویم بعد از این که چندین بار دست بدست شد بالاخره در اثر ارشادات ایتداریکی از بزرگان ما، بنسبام ((کلبه اعیان)) دایر گردید منضم چند بار در عیانت های رقص که در کلبه اعیان)) داده شده، رفت ولی چون دیر زمان نیست با مسافل اشرفی قطع رابطه کرده ام، اخیراً به آنرفها سری نی زدم، فرزند این از هانم بیرو است. درین حرفی نیست. شما باید به کلبه اعیان رفته از اعیان آن، سراغ خانم بتول را بگیرید، فکر میکنم آنها حتماً درباره اینک ((لقه شیرین)) نعل کجاست و چه میکند، به شما معلومات میدهند.

گفتید از خوشاوندان شماست؟ علت اینکه به سراغ بتول خانم برآمده اید چیست؟ ۵۰۰ یعنی یک رشته خانواده کی ۵۰۰ تنها ۵۰۰ و هرگز او را ندیده اید، اینطور نیست؟ یعنی خوشاوند نزدیک شما ۵۰۰ بسیار خوب فرزند ۵۰۰ خدا نگهدار ۵۰۰ سعادت همراه ۵۰۰

حیرانفونگی حافظه

د (۲۹) مخ پاتی

((زه له دې لخواه څخه بلې کوشې ته تم ، تاسې د پوهې داني پلاستيکي کړي چې بېلابېل رنگونه ولري ، په پوهې رسې کي لېږندی کړي . که چېرې پوهې ستاسې داسې سره سم راوړئ ، پوهې به شمه ورته کورم اوږد بهادره ټول رنگونه پاله کي اها له پي لوري څخه په پرله په پي ټول مادې)) لکه څنگه چې وليدل شول نهېکوف په خپل ذهن کي دکړي پوهې ترکسي د حفظ کولو له پاره پوهې څو شمې فکر وکړ .

نهېکوف دخپل دغې تجربې پتېراز داډول څرگند کړ :
 ((دکار داسانتهاله پاره په ذهن کي په هر رنگ باندې دپوهې تم زېرم د بلکي په توگه اېښودل شي . پوهې ترکسي ، نهېکوف د پوهې مېز او داسې

نور په رسې کي لېږندی شو . رنگونه کورم اوه ذهني کي په هماغو ټاکلو شي . د حفظ کولو له پاره زما له پاره پوهې اسانه تايه کي شوه . عددونه باندې مې هم د هغې دښه حفظ کولو له پاره درنگونه نومونه اېښودل شي . په توگه صفر یعنی سېم ، پوهې اېښودل شي . دوه یعنی پوهې او داسې نور . په عمومي صورت د شعور لخوا زده کولو پوهې د رنگونو د بدلېدو ټول ترنگونو څخه جوړېږي او هغه وخت چې وروستي نېکوف تر لاسه شي نورنگونه پوره په خپل ذهن کي د عددونو په لوري بدلېږي . فکر کوم چې د شعور خاړو المعادله نو په همدغه نېک کي مشخص کړي)) .

دغه اړخونه نورې تجربې دي چې هم په پوهې اېښودل شي . همدارنگه د بېلابېلو تجربو سره سم وروستي اوونې د نظم څخه

تړاو هم لري . کله چې دوه زموږ کال پوهې پرته له کومه پاره ټاکل شي اولکې کله د ستېرې پوهې داهم تايه کي چې د پوهې څخه تايه کي شول . دوه پوهې په پوهې وخت کي دوه پوهې له هم غزل کيدان شي لکه څنگه چې لېدل شوي دي . نهېکوف د پوهې داسې پوهې لخوا دوه پوهې بېلابېلې اېښودل شي .

نهېکوف هغه کورم تايه کي کړي چې هر انسان کورم شي . داډول پوهې پيدا کړي اولکې همدغه کله کله داسې نظرونې . سه خبره داده چې داډول استعداد د پوهې له بلکي د هغه استعداد په نامه پادکوي چې د پوهې په نتيجه کي مې وده او پوهې کورم او همدارنگه ، نهانوي چې ((هغه څه چې په نېک کي په دې ساري اوتارو المعادله په نامه يادېږي پوره وليدل شي .

کوکچه تابه خال

په ازمېنه (۶۲)

يک روزگه دلې پراخه بود خواست نزد پدې برم آدرې مکل او راگورتم برلم گهتدېه مېکم ، گهتېم کاوش دارم وقتي بکچه رفت ((او)) در مقابل آمد . غزال در آغوش بود ، سلام کرد ، گهت با لني تير مادرت مبروي ؟ گهت : ني ، با لني جسم مبروي پدې مبرم ، برابري گهت که من درجه عالم ، چه مې ويايي هاي که اين دنيا دارد ، همه لني در . تقدير من خالصه شده اند .

او پترن مې ديدېهاي گهت : توچه زندگي پر از شيبه و فرازي دارم ، واقعا تو ۰۰۰ حرفت را مبريدم و گهت : زندگي به غصه ني اريزه ، اگه هرچه مېکد ، مېن چقدر آرام مې گد رانم .

بخانه پدې رسيدم شام بود ، آسمان تيره بود ، برف در کچه ها پاتي بود ، باد سرد به گونه هاي مې و نهيد ، نزدیک دروازه مبريدم رسيدم ، کوچه دروازه راه بارتکک نبودم تا آنکه پيسري دروازه گشود ، اسم پدې را گورتم ، با مانتاتي که داشت گهت : مبرم مېن اوتاشريف دارم ، پدې مبرم چولي رفت ، چولي کوچکي بود ، خيلي پاک بود ، در دهلېز رسيدم ، خيلي پاک و منظم بعد آن دروازه اتاق صالون را گشود ، پدې مبرم اتاق پاک داشتيم عکس در اتاق نصب بود ، يک مزرکه حدود شصت سي ساله را داشت بطرف خيره شدم گمان کردم ،

پدې است . در کوچکي زندگي که در پهلوم قراردا شستم ، در بازيد برخاستم ، زن نسبتا جواني داخل شد به او سلام کردم ، او هم سلام کرد و رسيد چکاري داشت گهت مېن اتاق ۰۰۰ کار دارم . ايشان تشريف ندراند . گهت مې آيند ، رفت و لخواه مې بعد صداي يک مرد در دهلېز مېچيد ، دستگيره چرخيد آنطرف در پدې بود پداخل خانه آمد ، حوت زده بطرف نگريست ، سلام کردم ، دستش را بوسيدم اوکه چشم از چشم مې برداشته پرسيد : شما اسم تان ؟ مې با لخيدي گهت : من يادگار مېم تان هستم ، چشم هاش برق داشت ، سر انايشناخت ، به افوشم گهت سراپايم را لرزني فراگرفت ، روم را بوسيد و گهت کرد . پرسيد چرا و قتهاي قبل تيامدي .

گهت : پدې ، مېتوانم پدې بگهت اما مبرحال مرا . مېختم ، من براي تو خاعري يک دردم که مبر . براي تېکم آمده ام ، قصه زندگي مې را برابري گهت ، مې هالم را ، در دهلېم را ترسي مې از مادرم را برابري دادم . گهت : پدې ، تو مادرم را دېر مېدختي انداختي و تو او را بدبخت ساختي اما او خوشبخت بود و مېرگ بخواه رهش لېختد زده ، تقدير او به شدي مېم گشاييده شد در پهن او مې بودم ، من براي باقي غمنايش در ايسن دنيا ماندم و امروز مراهو مېر شل تو رانده است ، پدې تخن که به مادرم نزع نمودي در من دروي کي . پدې را بخدا سپاريدم و تنها به تيارش بکسار رفت ، مېرديگي نخواه رفت و مېرما مادرم باتسي غمنايم را خواه بخت .

مې خلبور غمنايم بار زندگي زان کم و مادري مې باشم تا بايد روزي غمنايم باشم و در زندگي مېک اميدي .

په نا آشنا کي آشنا

د (۲۳) مخ پاتي

شعري داسې ولس فرهاد دې چې د ستم او استعمار پرضد چيني وهي او د خوشاله اوسو کاله راتلونکي زيري وړکي خلک مېرزي ته را بېرلي او د سکوت او جو پتيا توپ غرونه تروي .

نېتود ((تورو)) په درد ، در ديد ، خوله ((سپينو)) سره مې هم د پيني نه درلوده . هغه د ابار تايه نه پخلاکيد ونگي د پين و .

دغه شتر شاعر ، طبيب او سياستمدار د ۱۹۲۹ کال د اکتوبر په مياشت کي د اوه پنجاوس کلنې

په عمر به داسې حال کي چې شپه او رڼ د خپل وطن او وطنوالو په خدمت لگي ، مړ شو .

زده شو وپيل شو .

اوه لرگين قايق کي وپل شو انسانانويه متروک ورواهه اوه بناوونکي . . .

له هېڅ ډول نېي پرته وپل شو د هغې وروستي پني سکې د يو پر خلور مې برخي لپاره وپورول شو .

د لاري په دور وکي مې په توريه ن د سپکاري گورم پړوتې .

هغه تراني چې دراسيم او ابار تايه پيني لري زوي خلور وهلس توپستان د ازادې لپاره د مېرزي لگرت را بولي .

د پوهې پرتوره شپه مې اېښو سهار ناست دې .

اوهغه مې اطاعت کولو مېر مېر کي خداي او خلکو ، هغه له لاسه وگرې مې دې : وطن او د اوسيدو تصور . . .

وقتي کودک درآب . . .

په ازمېنه (۳۱) خلقيت پېر د ازيم

که امروز در جهان ميليون ها انسان وجود دارد که آبيازي نسي توانند مواتب خطرناک ناشي از اين حقيقت همه روزه صد ها انسان را بکلم مرگ مې کشانديارا معتقد به آن مې سازد که طريقه چارکونسي ارزني هلي نمودن آن را دارند .

در اتاني تولد د خترک ((اېيا)) ناينده سازمان بين المللي حفظ الصحه دوکتورواگر هم حضور داشت او در باره ناپيش درآب نظر مثبت داد . ولي دوکتوران ولادي و نسايش اتحاد شوروي اکثرا مخالف چنين نوع

ولادت مې باشند ، آنها مې گويند : در صورت تولد درآب طفل از ماحول (باستو ريزه) بعا حول غير باستو ريزه با حرارت سافتد به حرارت غير مساعد گري نايدي و بر علاوه اگر مادر طفل در اتاني ز ايش د چار خونريزي گورد چلور مې توان به او کمک کرد ؟ اما در واقعيت امر در حالت تولد هادي آيا طفل در ماحول با شعوريزه تولد مې گورد در واقع است که به مشک ميتوان آنرا باستو ريزه نايدي ، بولاره تمام تولدات در شفاخانه صورت نسي گورم . مساله د تخمير حرارت است که بهر صورت حرارت هوا از حرارت داخل رحم مادر تفاوت کيفي دارد . راجع به

خونريزي چنانچه قبلا مکتور شد مې تولدات که درآب صورت گرفته ، شايد شرايط تولد درآب خونريزي را کلاما نفي مې کند . دکتوران ولادي و نسايش نه تنها بايد نظريه چارکونسي (تولد درآب) را رد نمايند بلکه راجع به آن تحقيقات بيشتر را انجام دهند و کوشش نمايند تا نظريات خود را راجع به آن ارايه بدارند .

مستديوي عکاسي جهان نما

عکاسي محان خوش شاعر طيور رنگه وسياه وسين مې يديرد .

در شهر مزار شريف متص شفاخانه ملکي شمال روزه شريف نيلون ۲۲۹۴ .

در ارتب نامها و مطالب ارسالی شما

خواننده کان گرام و عزیزان ما
 قبل از همه از تأخیر نسرآت
 محله خود بوزش بخوانیم که به
 نسبت کمبود کاغذ بان مواجبه
 بودیم. در مورد نامه هایستان
 باید گفت که همه روزه نامه بر محیط
 شما به اداره محله میرسد. نامه
 انرا مطالعه نموده و در حرسیان
 نظریات، پیشنهادات و انتقادات
 شما قرار میگیریم. از آنجا که تعداد
 نامه های دوستان بی نهایت
 زیاد گردیده برای ما مقدور نخواهد
 بود که هر نامه را بطور جداگانه
 پاسخ بدهیم لذا انانامه هارا
 بخوبی بررسی نموده و نام های دو-
 ستان ارتباط بر همان ردیفی که نامه
 شان ارتباط میگردد به چاپ رسان
 رسامین و مطالب ارسالی دوستان
 در حالتی که قابل چاپ باشد در
 ستون ها و صفحات معین
 نشر می کنیم. البته نامه های که

حاشیای نقاط نظریه پیشنهادات جا-
 لب باشد بطور جداگانه چاپ
 خواهد شد.
 - دوستانیکه نظریات شانرا رایج
 کرده اند:
 یاسمین مباح لطیفی زهره تریش
 آرنی سعیده مدد محمد
 اسماعیل برهان ابوالی مادله غویب
 شفیقه عافی معظمه محمد قیصر
 خواننده گانیکه برای مجله
 مطالب خوب ارسال داشته
 اند:
 یاسمین مباح لطیفی هنگامه
 منعل زینب منعل محمود منعل
 لیلانوب گللاب زاده تریامند زاده
 محمد اسمعیل برهان ابوالی
 تونی امیری محمد الرحمن محمد سی
 بعین غفر سعید سعید سعید و
 دوستان شان حکم و داع
 غلام نقشبندی مریم حبیب الله
 قمر گل محمد الاحد ثابته مادله
 اختر میرمحمد سعید سعید سعید
 مجله ازلیله لاکرگاه نایب سعید

فوت خیال محمد حمیدی شکیبا
 حبیب زری رابعه رحیم مدد یقه
 موند فوزیه میراد سوسن
 نجوا شامیری نسی نایب خیل
 لیلانوب سعید زهرا احمدی
 مونه حکیمی ماریان زری زرمه
 توخ فوزیه احمدی فوزیه
 فنگسار زولیا بهارا میرزاده
 عبدالوهاب تمم نکره آذر
 هارون سعید لعل جان نایب
 بلقیس موشک عبدالناصر شرفی
 محمد سرور حبیب ماریانانوش
 عادل زهره قرین نایب کوب
 هستانی مریم زهره میرزاشریف
 نسیم سعید سعید نلیو و احدی
 غلام محمد قادر برهان بولسز
 سحر الزوان احمد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنامه محمد الزقاق ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار
 احمد احمد زری مستوره حمیران
 سعیده عزیز زری فوزیه خلیلی
 سعیده آریانا مهر احمد شیر زری
 سعیده سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 سعیده یکان فریبا سعید سعیده
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سرساز
 محمد طیب لیمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله
 خواننده گان که برشهای شان
 را با ما در میان گذاشته اند:
 هنگامه منعل سعیده پلاسور یارو
 دوستان شان حکم و داع غلام
 نقشبندی مریم سعید سعید سعید
 نسیم سعید سعید نلیو و احدی
 سحر الزوان احمد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنامه محمد الزقاق ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار
 احمد احمد زری مستوره حمیران
 سعیده عزیز زری فوزیه خلیلی
 سعیده آریانا مهر احمد شیر زری
 سعیده سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 سعیده یکان فریبا سعید سعیده
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سرساز
 محمد طیب لیمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله

مستوره لیلانوب حمیران
 سعیده عزیز زری فوزیه خلیلی
 سعیده آریانا مهر احمد شیر زری
 سعیده سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 سعیده یکان فریبا سعید سعیده
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سرساز
 محمد طیب لیمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله
 خواننده گان که برشهای شان
 را با ما در میان گذاشته اند:
 هنگامه منعل سعیده پلاسور یارو
 دوستان شان حکم و داع غلام
 نقشبندی مریم سعید سعید سعید
 نسیم سعید سعید نلیو و احدی
 سحر الزوان احمد الله حارث
 ماریا بلقیس احمدی عزت الله
 همدرد فوزیه بهار محمد الواحد
 بیبا شکیبارامیر ایبه مقبل
 بنامه محمد الزقاق ماهون محمد حکم
 سحر احمد طرا احمد زری نثار
 احمد احمد زری مستوره حمیران
 سعیده عزیز زری فوزیه خلیلی
 سعیده آریانا مهر احمد شیر زری
 سعیده سیلا فوزیه خلیلی
 فرحنا زهره سید رحمن بساوری
 سعیده یکان فریبا سعید سعیده
 آقایی فوزیه خلیلی مرتا خلیلی
 منیره پروانه محمد حسن سرساز
 محمد طیب لیمان عمایسون
 غلام سخی ذبیح الله

روزی شخصی مادر گلان خود را
 نزد دکتر برد. دکتر بعد از معاینه
 لری برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز، شایسته شاه،
 محمد ناد رازشیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 میر شماعا صاحب نواسه و نواسه
 است چنانچه عروسی کند؟
 مادر گلان با خشم زیاد میگوید:
 آنچه (توسیفی یاد اکثر صاحب
 نامها هستی
 روزی شخصی مادر گلان خود را
 نزد دکتر برد. دکتر بعد از معاینه
 لری برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز، شایسته شاه،
 محمد ناد رازشیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 میر شماعا صاحب نواسه و نواسه
 است چنانچه عروسی کند؟
 مادر گلان با خشم زیاد میگوید:
 آنچه (توسیفی یاد اکثر صاحب
 نامها هستی
 روزی شخصی مادر گلان خود را
 نزد دکتر برد. دکتر بعد از معاینه
 لری برید من محمد فوت پیام
 شما عزیز، شایسته شاه،
 محمد ناد رازشیر شاه مینه بهاء
 الدین ملیار شاه علم
 عبدالرحمن اسفند یار علم عباس
 میر شماعا صاحب نواسه و نواسه
 است چنانچه عروسی کند؟
 مادر گلان با خشم زیاد میگوید:
 آنچه (توسیفی یاد اکثر صاحب
 نامها هستی

حسود از خوشبختی د پسران
 رخ میرد
 کوتاه ترین فاصله بین ازل و ابد
 زنده گیت
 زن هر قدر رگ سخن با نصد
 شیرینتر است
 ارسالی محمد عثمان
 حمید سزاده
 لیمو برای درمان تمام امراض
 قلبی مفید است زیرا عسل
 ترتیب حرکات قلب تشدید
 بدنی هم وسع میدهد است
 برای این کار لازم است آب
 لیورا جربه جربه یا تنفس
 عمیق نویسد
 ارسالی محمد ظاهر
 قلب کوچک
 اولی - والله اگر برادر من گول کبیر
 تم نمی بود بیروزه گول
 می خوردیم
 دوم - هر چند گول خورد بد
 اولی - نه گول می کنی در سای
 برادرم خورد اوت شد
 مرد جدی
 ولی - من آنقدر سدی استم که
 به خان خودن سلی بست
 بگفرد و کیلومترهای رفتن
 میس بر از آن طرف نینویسد
 آمدی؟
 اولی - نه خیر مراد را میبولان
 آوردند
 ارسالی تحبب الله (ویس)
 برای شب ببری در روز جوانی
 باید برانی تهیه دید
 (افلاطون))
 سخت بسیار کار کردن عیب است
 (لعل بناد رناستری))
 ارسالی علی حکیم
 سلاطین در خانه است
 هنرمندی که بدون عشق
 هنر نمی میکند مانند برانی است
 که بدون تیل میوزد
 ارسالی: فلورا آقایی
 - با قدر است سعادت
 مندترین دل انگیزترین زندگانی
 را بوجود آورد
 (ویکتور هوگو)
 عشق به زن درس محبت و معرود
 درس بزرگواری میدهد
 (شیلر)
 ارسالی کتاب (زیارتند)

نامه های از فاریاب

با علاقه ای که به مجله ساویون
 برام میزد در تیرماه
 آوردن آن با تمام مشکلات
 میا ام به نسبت اینکه مادر دور
 دست ترین مناطق کشورند گری
 مینامیم که تمام ولسوالی دولت
 آباد فاریاب میباشند در منطقه
 ما هم بسیار جوانان با احساس
 و با دین و درین خرد ابران
 مجله ساویون استند جوانان
 ما نیز درها دارند دل شان
 میخواهد فائقه بخوانند و با
 شامل مسائل مالی گردند اما
 درین مورد که نسبت عدم مساعد
 بودن شرایط و نیز کار درمیه
 و در تیرماه به آن حساسیت
 زنده زار و بی رنگین و پرتلاش
 جوانان افغانی تدارکات
 صد در را یکدل کرده این نامه
 را به نمایندگی از همه جوانان
 در شهر شافه خود شما نوشتیم
 میخواست در مرحله شان به
 بنام (جوانان افغانی) قریه
 سخن بگویند (با نامهای
 خواجده منم و لعل و یاسمین
 نایب و حال و احوال ابرار و
 نایب فرزندان مادریه حالت
 بر آوردند. مجله ساویون
 با تمام مشکلات و در
 ایل تریه، میباشند اما به قدر
 من محدودی رای سران و در
 نگرانی و احساس برای مجله
 و منتظر جنبش دانشجویان
 ام و بنیاد امین و
 حال جوانان ره نوار است
 مفید در زمینه برسانت بگردند

لحظه های دروزار شریف

چندی پیش حبیبه نورتن
 از علاقمندان مجله سعید به شعر
 مزار شریف نامه ری بنما
 هم تارین بوده استیار از دو
 مانتند میباشند که مثنی نادان
 میخوانم بدنام به نامهای
 با الویت گرفته است؟
 در آخر جا رسامین معیبت
 بی جوان با احساس و در صد
 ساویون با تمام احساس کسی تمام
 به قلب راه کارها ۳۰۰۰
 بازی کند و بازی ساعد کرده
 ارسال خواهم نمود می و هم
 تمام مردم نام با بی و بیعت
 در، نامه تلخ آرامی زندگانی
 کند و خوشبخت باشد با این آرزو
 ارسامین و بیبا نامه ارسامین
 میباشم
 مجله ساویون در ولایت
 مجله ارزنده بود و من یکی
 از جمله علاقمندان می باشم
 مجله خلیلی خاندان
 کم یا با استیکه به بسیار ممکن
 بدست می آید نیت هر ماره
 انرا نامه می کند ترا خود مان
 و ضایعه در لیلی این امتیاز را
 بد و ز خود نمی آید آیامگا
 نایب این بی نهاد بند من
 باشد موفق باشید



میرا حقته و استاد بوهنشور
 دریت بلخ
 من شما لک نموده در سر
 انرا بر آید
 ج: مجله ساویون واقعاً
 یت مجله چاپ و خواننده نسی
 می باشد به خود یکی از
 علاقمند سرسخت این مجله نشند
 هستم راستی مطالب خوب و قابل
 استفاده دارد
 من خوب راجع به خرید
 ونور این مجله اگر گفتندی
 داشته باشیدی
 ج: مجله ساویون خلیلی
 نمک یا است یت شماره انرا
 بعد از دو سه ماه بدست
 می آوری به بسیار مشکلات و نرس
 این مجله از بازار سیاه هم تیر
 کرده یعنی یت شماره حتی سه
 ۶۰ افغانی می رسد
 به صفت یکی از علاقمند
 سرسخت این مجله اینطور
 ن رسیده ام که اگر امکان داشته
 باشد مجله ساویون از نرس
 کتاب فروشی یخفرو ولایت بلخ
 به ستورس مقرر کردید در نیران
 چندین مزار شریف را زده می
 کند که فقط در نرس یت روز سه
 نرس می رسد

اختراع جالب

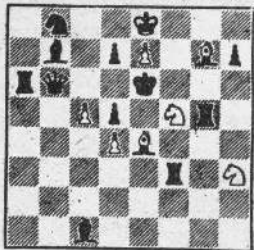
متخصصین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه برسی را میزنم شود
 بلکه بی نوع مایع جینا را فایبر
 میکند
 • این مایع را میزنند و دارند
 که این سلاح جدید را کارخان
 نجات و خدمات اجتماعی موارد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 • تکنجه با مواد شون دار
 مارن های مختلف با در نرس
 نت خفیب مواد که با هم سرش
 میزنند، تلز، جوب، نیشبه
 آاس و نیزه بر گاری شده به طرف
 نسی میزنند تا فیر می شود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خسر
 نسی مذخرفشان به هم می پیوندند
 که به اصطلاح دیر برنگند دارند
 ارسالی: سعید فاس سعید زاده
 (کوهمستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 شب
 یکی از زیباترین گلکسیون های
 خرموسی را با حوزه ساعت (پرلر)
 در نرس (پرتال) است
 در این حوزه ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد و مومر
 نروزی (پرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از نیران بر منم صسر

مطالب ارسالی شما

کسانی که چینی خون شان زیاد
 است خیلی مفید است. همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 گران بهاترین ساعت در کلکسیون
 (پرلر) ساعت نجیبی آپاست
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی گشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۰) ساخته شده است
 این شاهکار پیچیده روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در نرس دارای
 یت تقویم یت رنگ ساعت دقیق
 این ویث صفحه است که موثرت
 آفتاب را در نرس نای مسال
 نمود آریکند
 بلقیس هوتکی
 گفتم خیالی بسوده
 گفتم به خواب بینسی
 گفتم گوشت گو سفند
 گفتم در آب بینسی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتم که معده ات را در ریج و
 تساب بینسی
 از فلورا نرس شیم
 متخصصین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه برسی را میزنم شود
 بلکه بی نوع مایع جینا را فایبر
 میکند
 • این مایع را میزنند و دارند
 که این سلاح جدید را کارخان
 نجات و خدمات اجتماعی موارد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 • تکنجه با مواد شون دار
 مارن های مختلف با در نرس
 نت خفیب مواد که با هم سرش
 میزنند، تلز، جوب، نیشبه
 آاس و نیزه بر گاری شده به طرف
 نسی میزنند تا فیر می شود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خسر
 نسی مذخرفشان به هم می پیوندند
 که به اصطلاح دیر برنگند دارند
 ارسالی: سعید فاس سعید زاده
 (کوهمستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 شب
 یکی از زیباترین گلکسیون های
 خرموسی را با حوزه ساعت (پرلر)
 در نرس (پرتال) است
 در این حوزه ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد و مومر
 نروزی (پرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از نیران بر منم صسر

کسانی که چینی خون شان زیاد
 است خیلی مفید است. همچنان
 کسانی که مبتلا به امراض شکم
 گران بهاترین ساعت در کلکسیون
 (پرلر) ساعت نجیبی آپاست
 که توسط ساعت ساز آلمانی
 (انتونی گشر) ساخته شده است
 (۱۷۵۰) ساخته شده است
 این شاهکار پیچیده روز و شب
 را در هر فصل به رنگ خاصی
 نشان میدهد و در نرس دارای
 یت تقویم یت رنگ ساعت دقیق
 این ویث صفحه است که موثرت
 آفتاب را در نرس نای مسال
 نمود آریکند
 بلقیس هوتکی
 گفتم خیالی بسوده
 گفتم به خواب بینسی
 گفتم گوشت گو سفند
 گفتم در آب بینسی
 گفتم که در خوردن نان سفید
 چگونه باشد
 گفتم که معده ات را در ریج و
 تساب بینسی
 از فلورا نرس شیم
 متخصصین آلمان دو کورا تیک
 تکنجه بی را اختراع نموده اند
 که به مقاصد مفید استعمال میشود
 این تکنجه برسی را میزنم شود
 بلکه بی نوع مایع جینا را فایبر
 میکند
 • این مایع را میزنند و دارند
 که این سلاح جدید را کارخان
 نجات و خدمات اجتماعی موارد
 استعمال وسیعی پیدا خواهد
 نمود
 • تکنجه با مواد شون دار
 مارن های مختلف با در نرس
 نت خفیب مواد که با هم سرش
 میزنند، تلز، جوب، نیشبه
 آاس و نیزه بر گاری شده به طرف
 نسی میزنند تا فیر می شود
 از سوری شدن نه ثانیه دو خسر
 نسی مذخرفشان به هم می پیوندند
 که به اصطلاح دیر برنگند دارند
 ارسالی: سعید فاس سعید زاده
 (کوهمستانی)
 (کشمیری) از ساعت هفت
 شب
 یکی از زیباترین گلکسیون های
 خرموسی را با حوزه ساعت (پرلر)
 در نرس (پرتال) است
 در این حوزه ساعت عالی قدیمی
 و گران قیمت توسط خانواد و مومر
 نروزی (پرلر) جمع آوری شده
 است
 زیباترین آشنایان سابق فلسفی
 از نیران بر منم صسر

تشریح



سفید ۱۰ مهره:

Ch3 - Pd4 - Fe4 - Pc5 -
Cf5 - Tg5 - Ta6 - Pe7 -
Fg7 - Re8.

سیاه ۹ مهره:

Cb8 - Eb7 - Pd7 - Ph7 -
Db6 - Re6 - Pd5 - Tf3 -
Fc1.

سفید بازی را شروع و در دو

حرکت سیاه را مات میکند

نسخه اولی

لاله ام لاله، نقشه نام کو بر

صورت خالص ایام و بس

چون جرس بیخبر زمزل و راه

همه تن ناله سر اغم و بس

این شعر مربوط یکس از

شاعران مشروطه خواه است که

اخیراً مجموعه اش چاپ گردیده

وید سترس علاقمندان قرار گرفته

است، بما بنویسید که شاعر

آن کیست و در این مجموعه چند

شعر او گنجانیده شده است.

۱- از جمله وسایط

جاد و کرمی - در آغاز انسانسه

ها میگویند.

۱۱- خالی نیست - در -

نت نیست.

۱۲- کوتاه پشتتو -

معکوس آن کوشش است - دانه

قیمتی - صومعه

۱۳- آواز خر - همیشه

آنها لعنت میکنند - بی بردن

۱۴- گوشت آن حرام است -

بنگه می خورد - خدایا.

- حسین
- ۱۱- دشت - معکوس
 - آن هوشیار است - از مردم بول
 - خیرات میخواهد.
 - ۱۲- خوشنود - سرنا -
 - ۱۳- انصار - فرار
 - تاگهانی حیوان - غضروف
 - اصطلاحی
 - ۱۴- صبح -
 - ۱۵- هنرمند بزرگ کلاسیک
 - کشور - امروز پشتو - ناشنوا
 - ۱۶- معکوس آن نخ
 - است - دزدی
 - ۱۷- خالیکاه - بخشش
 - یکم - بومیان جمع آنست.
 - ۱۸- مفرد جواهر -
 - معکوس آن عددیست - راه.
 - عسودی
 - ۱- مفکوره - اندوه - آنچه
 - لذیذ دارد.
 - ۲- شادابی - کار -
 - نصر - بافشاری احقانه.
 - ۳- معکوس آن یکی از دریا
 - های کشور - خانه - بزرگ -
 - از جمله د خانیات ندیم - خوگرفتن -
 - ضمیر غایب.
 - ۴- بین شب و عصر - لشکر
 - ندیده کی - دو
 - ۵- بیخ و ریشه - سه صد و
 - شصت و پنج روز - آبیازی - د و
 - باره.
 - ۶- سکوت - فاعل آن
 - ضارب است -
 - ۷- مخاطب متکلم - مداوا
 - صاحب باور
 - ۸- معکوس آن کرایشی
 - نیست - ترسیده - در هر دو
 - مشو.
 - ۹- بلی - جزای بی سر
 - گونه را ترمیند - بر باد.

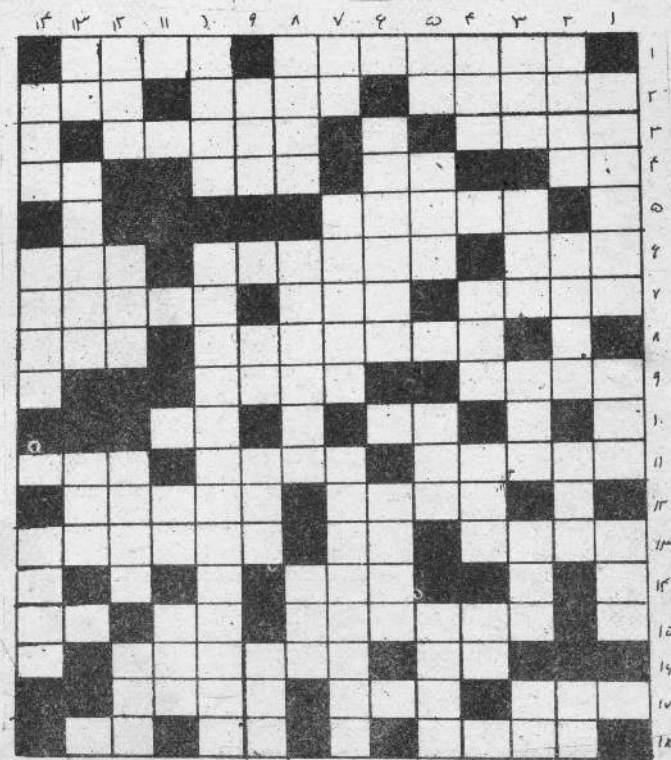
سازگاری

- ۴- دیروز - نفس پشتو
- معکوس آن مادر بزه است
- مشکوک آن فاعل است.
- ۵- تند رست.
- ۶- لیلیو مادر آن است -
- الهی - معکوس آن آهسته
- است.
- ۷- راعمه - شعر
- (اصطلاحی) - شعری منسوب
- به یوسف مصر.
- ۸- مراسم بعد از عروسی -
- دشمن شیشه.
- ۹- گل نشکفته - معکوس
- آن شب مانده است.
- ۱۰- فساد - کلمه

حاصل

افس: کن : اند

- ۱- عمه در جستجویش
- استند - بخت.
- ۲- آرزو - بعد از هجران
- ارزش و بها.
- ۳- سخن چین - خو -
- شحال.



حل کنید و جایزه بگیرید

ارتباطها را پیدا کنید

چند جفت زن و شوهر به بار رفتند ، در آنجا جمعا ۴۴ بوتل فانتانوشیدند ، خانم صد یقه ۲ بوتل فانتانوشید ، خانم سیوزی ۳ بوتل ، خانم فتانجان ۴ بوتل و خانم بیرون ۵ بوتل فانتانوش جان کردند . آقای غلام مسای و یاخان محتن شان فانتانوشید . آقای احمد ۲ برابر خانم محترم شان فانتانوش کرد . آقای محمود ۳ برابر خانمشان و آقای یوسف ۴ برابر خانمشان بوتل های فانتانوا را سرکشیدند .

حال بر شماست که بگویید ونویسید کدام خانم با کدام آقای ارتباط همسری دارد ؟

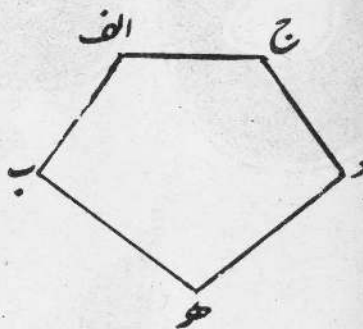
آرتازت و آمد نماید ، در آنصورت فاصله زیاد تری را نسبت به فاصله بین شهر (ب) به شهر (ج) طی خواهید کرد . جمعا مسافه از شهر (الف) از طریق شهر های (ب) و (ج) به شهر (د) و از آنجا از طریق شهر (ه) دوباره به شهر (الف) ۲۲ کیلومتر است و اینقدر نیست میدانم که یکی از این دوراه بشهر (د) ۱۴ کیلومتر کوتاه تر است .

باشید ن این جواب کله در سرور چرخ خورد و خواهان رهنمایی از خواننده گان مجله سبا وون شد ، لطفاً او را رهنمایی کنید و همچنان جواب دهید که فاصله بین هر شهر چند کیلومتر است تا اداره ترافیک در آنجا لوحه های رهنمایی نصب کند .

موجود است ، انتخاب یکی از آنها باشماست ، یا از طریق شهر (ب) و (ج) به شهر (د) میرسید .

اهم از طریق شهر (ه) به شهر (د) میرسید . ولی باید بدانید که : از شهر (الف) به شهر (ه) به اندازه ۱ فاصله زیاد تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ج) ۱۰ از شهر (ه) به شهر (د) بر عکس ۱ فاصله نزدیک است نسبت به اینکه از شهر (ب) به شهر (د) میروید . از شهر (ب) به شهر (ج) را به اندازه ۱ دور تر است نسبت به اینکه از شهر (الف) به شهر (ب) میروید . اگر فاصله بین شهر (ج) و شهر (د) را به ۲ حصه تقسیم کنید و فقط یک حصه

رهنمایی کنید



به شکل فوق دیده و بمعنی ذیل جواب ارایه دارید : در شهر (الف) در پوری از کسی برسید که چگونه از کوتاهترین راه به شهر (ب) رسیده می تواند در جواب شنید : (ا) از دورا هیکه

سرگرمی

سرگرمیهای این صفحه را محمد حسین درخشنو نگار اختصا می جله از نشرنگار فرستاده است .

و (صالح) به شتاب رفتند و - (محمد الشافی) جهت خریداری لیمونات رفت .

در زمان کسی که دیگران بیرون بودند (صالح) با (محمد رحیم) و (نجار) در مورد فوتبال صحبت میکردند . در حالیکه (مامور) با (احمد فواد) و (ظفر) در مورد اداره کارش صحبت میکرد .

اینبود تمام معلومات ، حال بر شماست تا در یک جدول اسم ، تخلص و وظیفه هر یک را بشکل درست جایجا کنید و زرد راهه اساس جدولی زمانی که در فوق آوردیم ، پیدا میتوانید . آنهم طوری که ببینید کی درین میان برای لحظه یسی در اتساق تتفا مانند تاکه توانسته به الیوم تکت پستی دستبرد کند .

سرگرت دود کنند .

ساعت ۷:۰۰ : (آهنگر) با (ظفر) و (حسب الله) جهت خریداری لیمونات بیرون رفتند .

ساعت ۷:۴۲ : (بدخشی) نیز جهت خریداری لیمونات بیرون رفت .

ساعت ۷:۲۵ : (دهور) به - اتاق پهلوی برای ادای نماز شام رفت و بعد از ده دقیقه برگشت .

ساعت ۷:۲۷ : (غلام سخی) با (سلیمان) به دهلیز رفتند تا سرگرت بکنند .

ساعت ۷:۲۹ : (نجار) جهت خریداری لیمونات ، (احمد فواد) به شتاب ، (عنیزی) برای چای دم کردن رفتند .

ساعت ۷:۳۳ : (نادری) جهت خریداری لیمونات رفت و همچنان (باغبان) به شتاب رفت .

ساعت ۷:۳۷ : (شا هیور)

دارند با مطالعه دقیق معلومات زیر معلوم نمایند که کدام یک از هفت نفر عضو جمعیت تکت پستی فوق را دیده ، وظیفه شما تنها یافتن دزد نخواهد بود شما از معلومات زیر اسما ، تخلص و وظیفه هر یک را نیز تعیین کنید .

برای یافتن دزد برای ما مهم نیست که کی باکی در کجا شسته بود ولی بدانیم که رهبر جمعیت (نادری) تخلص میکرد . در اتاق در دوطرف (هتیر) عضو دیگر جمعیت ، (محمد نادری) هکن دیگرشان که (دهور) بود شسته بودند ، (ظفر) وظیفه اش (باغبانی) است و اسم او (حسب الله) نیست . از (شاهپور) شغل اش (نجار) است و (بدخشی) شغل (سلیمان) را داشت .

ساعت ۷:۰۵ : پروانی با مامور و (محمد رحیم) به شتاب رفتند .

ساعت ۸:۰۰ : (هتیر) و (لم) به دهلیز رفتند تا

در یک جمعیت کلکسیونر تکت های پستی هفت نفر هفت دارند از قضا روزی همه آنها جمع شدند تا تکت های پستی جدیدی را که جمع نموده اند به همدیگر نشان دهند ، بعد از آنکه همه با تکت های جدید آشنا شدند هر کس الیوم تکت های پستی اش را در گوشه یی گذاشت و همه سرگرم گنگو و قطعه بازی شدند ، وقتیکه سرگرمی و قطعه بازی را آغاز کردند ساعت هفت و پانزده (۷:۱۵) دقیقه بعد از ظهر بود ، ضمن سرگرمی آنها برای خریداری بعضی از ضروریات شان بنوبه خود برای لحظه یی از اتاق بیرون شدند . ساعت ۷:۴۰ دقیقه (۷:۴۰) زمانی که بعضی از آنها میخواستند خانه بروند (هتیر) یکی از اعضای جمعیت دید که یکی از تکت های بسیار قیمتی اش را کسی از الیوم او دزدی کرده ، حال شما وظیفه

سیریلارگان



Pelargon
پلارگون نستله

صوت پرچون از نزد بکتین
دکانهای نزلستان، وطبور
مسده از طاهر لغینند در کوچی
مارکت در شتاب ناما بیست

صحت طفل تا نرا تضمین میکند

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قرطاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و سایر جراید و مجلات را بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد.
آدرس: مارکت جوار مکتب اهلہ، مرہم.

تابش ویدیو کست

کست های آموزشی و کت های ویدیویی دلخواه تا نرا از آرتاش ویدیو کست بدست آرید

آدرس: قرطاسیه فروشی تابش
محمدرخان دات

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایش و شیار مورد نیاز
خانواده ها را عرضه میدارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عبیدیان لستد

یعنی اطمینان و صرفه جویی

مفصل
نمزل دوم سرای خورد هزارگل مقابل مسجد خشتی
و با تجارتخانه حاجی سفیانه عباسی

انواع جنرالور و داتر بپ های بترونی
و دیلی خوندا، روپین، کپوتایان، ار
وزنه های آنها از با اعتبار ترسین
کسی های چهارم به قیمت عالی
مناسب بطور عمده در چون به فروش
میروند.
آدرس: شرکت عبیدیان لستد
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: تهران
مقابل رینگ بندازی



ارزیدام تازه ترین
اجناس مورد
پس از زمان استقاوه
نمایید هر زمان و به
مفاد شما

فروشگاه روشن

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتها ساخت وطن

۱۰ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

و بار هم

۵ هزار و ۲۰۰ هزار افغانی

افغانی جایزه نقدی

صرف با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و

در روز قرعه کشی که بعد از اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه بوتها در صنعت شهران است
فدای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**